ترجمه حیاة النفس احسائی از
محمد دامغانی سمروانی —

ترجمه حیاة النفس احسائی از
محمد دامغانی عمروانی —

۲



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الذی جلّ عن الشبه کل واشباه بحیث لم یعرف ذاته

عن التحدید بالکمال عن النقص علم وصف الذی حتی المعصومین بعده وشیعتهم عن

تنزیه والطاهرین بیانه وعرفهم بیانه فاحتجّ علیهم بقربه واماتهم فی حبه احمده بما اعطی

واشکره بما هدی والصلوة والسلام علی اول الوجود والمعبر عنه بقوله مثل [illegible]

المشهور محمد وآله صلی الله علیه وآله الذین اشتقهم منه وافاضهم عنه واتباعهم فی اقوا

بافعالهم **و بعد** بنده خاطی جانی محمد ابراهیم [illegible] العمر عفی الله عن جرائمه

ارواح صافیه برادران ایمانی و اخلاء روحانی میرساند که چون جناب

مستجمع کنوز اسرار اهل النبوة والعصمة [illegible] وحامی دین [illegible]

شکوک والشبهات ومنبع [illegible] اهل الغوایة والضلالات شمس سماء الفضل

والکرم والفیوضات صاحب الکشف والمجد والالهامات [illegible] شرف علماء

الاولین والاخرین [illegible] الکاملین [illegible] الفضلاء المتقی والاعظم [illegible]

فیوضات الالهیه ومعدن علوم الحقیقیه کاشف معارف الربانیه ذو النفس

الزکیه القدسیه [illegible] البر الحلیم الرؤف الرحیم الذی عجز عن طرح حقیقة

جلاله السنة الفصحاء وقصرت السن الاقلام عن وصول کیفیة کماله وحسن

حاله کما یلیق به مقعد والقدر والمرتبة فخر خواص اهل النبوة والعصمة شیخی الجلیل مولانا

الجمیل مستجمع الحقایق والمعارف والمناقب مشکوة اهل العلم والفضل

والفهم والمعرفة باب مدینه اسرار اهل العصمة الشیخ الشیخ احمد بن

زین الدین الاحسائی حفظه الله تعالی من البلیات وحشره مع ساداته فی جوار

النجات رساله ای در تصنیف فرموده بودند در معرفة الله تعالی بزبان

عربی و اکثر طلاب را بجهت کثرة اشتغال و [illegible] علم [illegible] اصطلاح

اهل عربیه تحصیل انها میسر نبود جناب [illegible] الاکبر

والاعیان زبدة المعاصرین والاعاظم عمدة الاتقیاء والافاضل [illegible] الانام

فسح الله علیه ابواب [illegible] و [illegible] بنده الی [illegible]

ورزقه بعد والتوفیق لسعادة الاخرویة والدنیاویة وزاده في جزیل حسناته وادام
وکفاه شر اعدائه وحفظه من کل قاصد الیه باذیة ورعاه بحرمة محمد وآله الامجاد [illegible]
سنه شدند که این فقیر حقیر مسکین کثیر الذنب قلیل الطاعة این رساله را بپارسی بنام
فاعتذرت منه لشدة صعوبة ذلک ولکثرة اشتغال البال بالجل والارتحال وکثرة
في ملالة الملال ونهایة الکلال ولا یمکنني رده لانه من اهل الاستحقاق للجواب فاجبته
املا ذلک اذ لا یسقط المیسور بالمعسور وذلک عطا الحي الذي لا یموت رب العزة والجبروت
مالک الملک والملکوت فشرعت في سبیل الاختصار والاقتصار اعتمادا علی صفاء ذاته
اتقاده وفکرته الوقاده امید که مقبول طبع شریف جناب [illegible] ملاحظه
کنندگان گردد و این بنده عاصی را بدعای مغفرت یاد نمایند فاقول وباللّٰه استعین
بدان ارشدک الله تعالی في الدارین که رساله در جناب وحید الدهر مسمی شده است
بتجرید النفس في حضرة القدس مرتب است بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه
و هر بابی مشتمل است بر چند فصل **مقدمه** بدان که جناب واجب الوجود

حق

4

خلق نکرده اند عباد را عبث و باطل بلکه خدا آفریدگار عالمیان حکیم است و حکیم
نمی کند کاری که فایده در او نباشد و این فایده راجع بخود او نیست بدانکه
واجب الوجود یعنی حضرت حق سبحانه وتعالی مستغنی است از جمیع الطاعات
و هرگاه فایده خلق کردن عاید بحق نباشد لازم می آید نقص حق و هر چیزی که ناقص
باشد ممکن است نه واجب قیوم [illegible] فایده خلق کردن راجع
بمخلوقات است زیرا که خالق کریم و فایده خلق کردن حق سبحانه وتعالی
مخلوقات را راجع شدن فایده است بایشان بجهت این است که [illegible]
بسعادت ابدیه و وصول بسعادت ابدیه موقوف است بتکلیف کردن
واجب الوجود ممکنات را بچیزی که بسبب آن مستحق شدن ممکنات سعادت
ابدیه و ثواب را و هرگاه تکلیف نمی کرد خدا در عالمیان ممکنات و موجودات را
مستحق نمی شدند موجودات چیزی را و هرگاه عطا کند خدا چیزی را
بدون تکلیف لازم می آید خدا عابث باشد تعالی شانه عن ذلک علوا کبیرا

و حاصل آنکه مقرر و ثابت شد که جناب بسیط الحقیقه فعل عبث نمیکند چنانکه
حق سبحانه و تعالی در کلام کتاب خود فرموده افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا
لا ترجعون و آیه شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون هم بر این مطلب
گواهی میدهد صراحة یعنی آیه سابق این است که خدا میفرماید آیا پنداشته‌اید که ما خلق
کردیم شما را عبث و شما رجوع نخواهید کرد بما و حاصل آنکه مرجوع این رجوع خواهند
کرد لجهة او این معنی می‌کند و رجوع اشیاء بمرتبه فعل خدا خواهد بود که
مرتبه خلق و ایجاد است نه بمرتبه ذات و الا لازم آید تشبیه شدن مخلوق
بواجب و این باطل است زیرا که لازم می‌آید که ممکن واجب شود و روا
ممکن و ممکن شد رسیدن هر یک از واجب و ممکن بمرتبه دیگری الا بالانقلاب و آن انقلاب
است باطل و نیز داعی عرض میکند و وجه عبثیت این است که اعطاء ثواب
بدون توسط تکلیف شبیه تعلیم است و تعظیم کردن کسی که مستحق تعظیم نیست
قبیح است عقلا و ممتنع است من حیث الحکمة وقوع ثواب و وصول اللذات
ابدیه

ابدیه بدون التکلیف اگرچه جایز است من حیث القدرة و اما بواسطه اینکه
خالق متعال قادر است باعطاء ثواب و رسانیدن ممکن را به لذات
ابدیه بدون توسط تکلیف و لکن ابتداء کردن بثواب محال است
من حیث الحکمة اگرچه مقدور است من حیث الامکان و محال است در
بودن ایشان ممکن و ممتنع بدو اعتبار و بدانکه چون اراده کرد
واجب الوجود خلقت ممکنات را تمام کرد بر ایشان کرمی را چه ایشان
چیزی نبودند مگر نعم و کرم خدا و بعد از تمام واجب شد بر ایشان شکر
نعمت خدا و ممکن نبود ممکنات را شکر کردن نعمت مگر آنکه بشناسند خدا را
تا اینکه اطلاق نکنند بر خدا چیزی را که اطلاق آن جایز نیست بر خدا
پس شکر کردن نعمت خدا موقوف است بمعرفت خدا
و معرفت حق سبحانه و تعالی موقوف است بر نظر و تفکر در آثار صنع خدا و نظر
و تفکر موقوف است برحمت یعنی اعراض و خالی کردن از چیزی

که سوای خدا باشد پس اوّل چیزی که واجب است بر مکلفین معرفت
حق است چنانکه روایت شده است از امیر المؤمنین قال اذا صحّت المعرفة
تمکّن عن النظر خلاصهٔ مضمون کلام معجز نظام آن حضرت این است هرگاه معرفت
تمام بعقب از خلایق حکم می‌شود ترا از نظر و استدلال کردن برای شناخت
و این نظر واجب نمی‌شود و به این نظر چند حکم از معرفت الهی می‌شود
پس کسی که ترک کند واجب اول را که عبارت از معرفت است هر آینه ترک
کرده است واجب‌ها را از نظر و هر مکلفی که ترک کند نظر را هر آینه
ترک کرده است معرفت خدا و توحید خدا و عدل او و نبوت نبیّ و ائمه
خلفاء انبیاء خدا صلوات الله علیهم اجمعین و ترک کرده است معاد را و رجوع ارواح
با جسد و هر مکلفی که ترک کند نظر را مؤمن نخواهد بود بلکه مسلم هم نیست
و داخل است در زمرهٔ کافرین و مستحق خواهد شد عذاب الیم دائم مقیم را و مراد
به معرفت خدا آن معرفت است که اهل اسلام گردانی و اعتقاد کردن

وجود صانعیت که مرضی نباشد یعنی اعتقاد کردن بوجود خداست
و یکتا کردن ذات خدا را از غیر خدا و شناختن صفاتی که آن صفات
عین ذات واجب الوجود است و هرگاه آن صفات عین ذات خدا باشند
و قدیم باشند تعدد قدما لازم می‌آید و مجملاً هر آن تعدد قدما باطل است
و شناختن صفاتی که ثابت شده‌اند از برای فعلهای خداوند عالمیان
و معرفت صفاتی که جایز نیست اطلاق آنها بخداوند عالمیان از برای آنکه
آن صفات صفات مخلوق خداست و شناختن صفاتی که جایز نیست
اطلاق آنها بر فعلهای خدا تعالی شکر آن صفات صفات افعال حق
سبحانه و تعالی اند و شناختن عدل خداست از برای آنکه حضرت واجب الوجود
غنی مطلق است یعنی محتاج بر کسی نیست از جمیع جهات و ما سوای خدا محتاج
بخدا اند و جناب اقدس الهی غنی مطلق است یعنی از هیچ راهی
جاهل نیست و اسناد دادن جهل بر خدا راهی ندارد و همه پیغمبران اند
و شناختن نبوت جمیع انبیاست چه آنان واسطه‌اند میان خدا و بندگان

خدا و مبلغ‌اند یعنی امر خدا را از جانب خدا می‌رسانند به بندگان و شناختن
خلیفه‌های انبیا است و اینها اند که خلفا و حافظ کننده‌اند یعنی شریعت
پیغمبر را محافظت می‌نمایند و حجت خدا می‌باشند بعد از پیغمبران و شناختن
بعث مکلفین است یعنی مکلفین مبعوث خواهند شد و حشر ایشان مالک یوم الدین
و این بنا بر قاعده است که ذکر خواهیم کرد از تقدیم کردن حق سبحانه و تعالی بندگان را
شناختن اینها زیرا که حجتهای خداوند عالمیان و شناختن حجت مذکور است
بدلیل باید هر چند که از روی اجمال باشد چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی باب اول
بدان ایدک الله تعالی که واجب است بر هر فردی از افراد مکلفین اینکه بدانند
که حضرت حق سبحانه و تعالی موجود است بدلیل اینکه خدا ایجاد کرده است
عالم را یعنی هر چیزی را سوای خدا است و هر گاه جناب اقدس الهی معدوم
میبود موجود نمی‌باشد چیزی غیر او و وجود او بدلیل
ستم بودن نتیجه دلالت آثار خدا چه اثر بجز دیگری جز موجود نمی‌شود ذکر مؤثری
که موجود است او را و او اثر دلالت می‌کند بر مؤثر و آن مؤثر خداست

و صحیح نیست تغیر یافتن خدا از حالی به حالی زیرا که موجود
باید مؤثر در ما سوای خود باشد و هر گاه صحیح باشد تغیر یافتن خدا هر آینه خواهد
بود مثل سایر مخلوقات که از برای ایشان است تغیر و تبدیل و فنا و همچنین
کسی موجود لذاته نباشد البته نخواهد بود بلکه وجود او از غیر میباشد و هر چیزی
که وجودش از غیر باشد حادث خواهد بود و هر حادثی در حدوث
خود محتاج است بمحدثی که او را حادث کند و دیگر او چون که یافتیم ما آثار را دانستیم
که آن آثار دلالت می‌کند بر وجود مؤثری و آن مؤثر صانع است و مثال
آن استدلال این مثل شعاع چراغ است چه شعاع چراغ ما دامیکه موجود است
دلالت می‌کند بر وجود محدثی که احداث می‌کند او را و آن محدث
چراغ است و هر گاه چراغ موجود نباشد شعاع موجود نخواهد بود و دلیل
بر اینکه سراج دائم الاضائه شعاع است و این اشعه محتاج است بچراغ
در هر حال و پاینده نمی‌شود از او لطف این است که روشنائی موجود نمی‌شود

بدون چراغ و معقول نمی‌شود و فی‌الحقیقه چراغ موجود است همچنین است حال
جمیع حقایق که قائم و ظاهر اند بنسبت بصنع حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر الوجود از
برای حضرت مثل اینجا فصل واجب است بر هر مکلفی که اعتقاد
کند باینکه خداوند عالمیان قدیم بذاته است و عدم بر او راه ندارد و دوام
نمی‌یابد در هر حال و حق سبحانه و تعالی مسبوق بغیریت باین معنی که
غیری سابق باشد پس از خدا اینکه آن غیر هر گاه بغیر مسبوق است و خدا سابق
بر او و هرگاه خدا قدیم نباشد حادث خواهد بود بواسطه اینکه واسطه‌ای میان
قدیم و حادث نیست و حال اینکه ثابت شد بحجت واجب الوجود حادث
نیست بجهت لازم داشتن صدور وجود که حدیث است دلیل دیگر
اینکه هرگاه خدا قدیم نباشد هر آینه جاری می‌شود بر او احکام عدم و تغییر در
بعضی از احوال و هر چیزی که حکم عدم و تغییر بر او جاری شود در بعضی از احوال
مختلف می‌شود احوال وی و هر کس مختلف شود حادث است و محتاج است بمکملی که حال او را تکمیل کند

حادث ...

8
الکس در او دلیل دیگر هر گاه جناب واجب الوجود قدیم بذاته نباشد
هر آینه وجودش مستفاد از غیر خواهد شد فبنابراین محتاج می‌شود بآن غیر
فصل واجب است بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که واجب حق سبحانه و تعالی
دائم و ابدیست بجهت اینکه خدا واجب الوجود لذاته است باین معنی که وجود خدا
عین ذات خداست بدون مغایرت پس وجوب وجود بذاته لازم دارد
دوام ابدیرا بجهت اینکه قدم و ازل و دوام و ابد و اولیت بدون اول بالذات
و ابدیت بدون آخر بالذات یک چیز است بدون مغایرت و مغایرت نیز در ذات
نیست در واقع و نه در مفهوم حقیقی و هرگاه چنین باشد لازم می‌آید که خدا متعدد و مختلف
باشد و هر چیزی مختلف و متعدد باشد حادث است و لا اختلاف اینها در مفهوم
پس این مفهوم مفهوم لفظی ظاهری است که استعمال شده است بجهت
فهمانیدن عوام الناس از مکلفین در اراده نمی‌شود از این الفاظ متعدده
مختلفه مگر مفهوم واحدی بقصد معنی واحد و هرگاه بنا چنین لازم آید ...

حی است بنا بر معنی معروف کثرت و اختلاف باشد و هر کس چنین شد حادث است

و بدان اینکه جناب وحید البهبهانی فرموده‌اند که وجوب وجود بالذات لازم دارد

دوام ابدی را عبارات لفظیه است که از جهت تفهیم و تفهم ادا فرموده‌اند الا حقیقة

اراده میشود از هر یک از اینها عین دیگری است و اراده میشود از دیگری و هر گاه چنین

نباشد لازم می‌آید که توصیف نماید خدا را بصفات متعدده مختلفه و هر کس او را وصف

کرده شود بصفات مختلفه حادث خواهد بود فصل واجب است

بر هر مکلفی که اعتقاد کند باینکه خدا در عالم حی است بدلیل اینکه واجب الوجود

ایجاد کرده‌اند حیات و احیا را و محال است عقلا اینکه ایجاد حیات و احیا کند

کسی که حی نباشد و چون که مشاهده کردیم حیات و احیا را از بعضی مخلوقات که متصف

بودند باین حیات دانستیم که صانع ایشان حی است و تحقیق ثابت شد پیش از این

که حضرت واجب الوجود قدیم است و حیات خدا در عالمیان هر گاه حادث باشد

لازم می‌آید که خدا قبل از حدوث حیات حی نباشد و در این هنگام حیات خدا

مستفاد از غیر میشود و کسی که حیاتش مستفاد از غیر شود مصنوع است نه صانع

پس ثابت شد که حیات خدا قدیم است و نیز بدان که حیات خدا مغایر نیست

ذات خدا را و اما بالعرض و الا لازم آید تعدد قدما و تعدد قدما باطل است

چنانکه خواهد آمد در دلیل توحید ان شاء الله پس واجب شد اینکه حیات خدا

عین ذات خدا باشد زیرا که واسطه نیست میان بودن حیات عین ذات

و میان بودن حیات غیر ذات پس در وقتی که تعدد و تغایر باطل است منتفی

و عینیت ثابت میشود فصل واجب است بر هر مکلفی اینکه اعتقاد کند که

خدا عالم است بدلیل اینکه جناب واجب الوجود خلق کرده است عالم را

در لطف خلق خوب و خلق کرده است عالمی را که متصف است با آن علم

و کسی که عالم نباشد صحیح نیست که خلق کند عالم را و دلیل دوم اینکه واجب الوجود

خلق کرده افعال محکمه متقنه را که جاری شد بر تحقیق حکمت و نهایت الاستقامة

و کسی که عالم نباشد صادر نمی‌شود از او مثل ذلک و باید دانست که علم خدا بر دو قسم

علم قدیم و علم حادث و این علم حادث از الواح محفوظات است مثال قلم و لوح
و لکوح نفس خلایق و اما علم قدیم ذات خداست بدون مغایرت و لا اعتبار چه
این علم قدیم هرگاه حادث باشد لازم می‌آید که خدا پیش از حدوث این علم عالم
نباشد و این باطل است پس واجب است که قدیم باشد و در این صورت خالی از این نیست
که این علم یا عین ذات خداست بدون مغایرت یا نه چنین و هرگاه عین ذات
خدا باشد بدون مغایرت ثبت المطلوب و هرگاه عین ذات خدا نباشد لازم آید
تعدد قدما و تعدد قدما باطل و اما علم حادث است بجز ورش معلوم است بعد
اینکه هرگاه علم حادث پیش از معلوم باشد علم نیست چه علم حادث شرط متحقق
شدن و تعقل کردنش این است که مطابق باشد معلوم را یعنی هرگاه معلوم بود باشد
علم هم باید که بود باشد و هرگاه معلوم ابیض باشد علم هم باید که ابیض باشد و هرگاه
معلوم طویل باشد علم هم باید که طویل باشد و هرگاه معلوم قصیر باشد علم هم باید که قصیر باشد
و هرگاه نه چنین باشد علم که اینجا بود و هرگاه یافت شود معلوم حاصل نشود مطابقه

۱۰ که شرط آن علم است و شرط دیگرش این است که علم حادث باید مقرون
بمعلوم باشد و پیش از معلوم قران متحقق نشود و شرط دیگرش این است
که واقع شود این علم بر معلوم پس پیش از معلوم وقوع متحقق نشود در این علم حادث
فعل خداست و از جمله مخلوقات خداست و از فعل خداست بنظر دقیق ملاحظه نمایند
که فهمیدن این الفاظ و عبارات بسیار مشکل است و بدان آنچه ما میدانیم
علم حادث را هم بجهت متابعت کردن ما با قائل و بجهت پیروی کردن کتاب
خدا که قرآن باشد حیث قال علمها عند ربی لا یضل ربی و لا ینسی و قال قد علمنا
ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ فصل در بیان اینکه حق تعالی
حکیم خدا از قائلان عز و جل قادر است و مختار اما آنکه قادر است تعالی بجهت
جانب وجوب است و بجهت اینکه غنی مطلق است و هر چیز به سوای خدا باشد محتاج است بجز او
در هر شیئی بجهت موقوف بودن وجود ذات بر فعل خدا چه وجودی ازلی
موجودات بفعل ماست و هرگاه وجود موجودات بفعل ما باشد لازم می‌آید که موجودات

[illegible]

با بنیاد رشته‌اند از خدا و تمام این باطل است و چونکه جناب واجب الوجود
قدرت و اختیار بر هر شیٔ ممکن و غیر ذلک دارد اینها چیزی را که سؤال کردند موجودات
خدا را سبب احتیاج بان استعداد خود و هرگاه خدا قادر باشد چگونه می‌شود
که اعطا چیزی بکند هر شیٔ را که طلب کرده است بجهت عاجز بودن خدا از آن چیزی
که موجودات محتاج بدو شدند تمام احتیاج بعض آن عاجز محتاج تعادل است پس در این
هنگام عاشر خواهد بود و لاینکه خدا مختار است بدلیل اینکه خدا عطی
کرده است حسنا و مختار را و کسی که مختار نباشد صادر نمی‌شود از او کسی که اختیار داشته باشد
و دلیل دیگر اینکه جناب واجب الوجود تاخیر دارد احداث بعض بعض مخلوقات را از
بعض دیگر با قدرت داشتن خدا بر تقدیم داشتن موجودی که مؤخر است نموده است
موجودی که مقدم است بجهت دیر بودن ذات خدا بلکه بغیر علت خدا حکم موجودات
و هرگاه خدا بر جنس تکلیف نمی‌کند چیزی را که خدا از خدا **فصل**
در واجب است که اعتقاد کند باینکه خدا عالم است بهر معلومی و قادر است بر هر مقدوری

بواسطه اینکه نسبت جمیع معلومات و مقدورات در احتیاج بخدا علی السویه است
و ذات واجب الوجود با بنیاد است از کلها برای خود و ذات واجب الوجود نیست
سزاوارتر بشیٔ از موجودات بالنسبه بشیٔ دیگر و هرگاه خداوند عالم
بشیٔ بشود الا شیٔ دیگر و قدرت بشیٔ الا شیٔ هر آینه مختلف می‌شود نسبت
دادن ذات خدا با اشیا و کسی که مختلف باشد احوال و نسبت او حادث است
و تغییر می‌پذیرد تعالی عن ذلک علوا کبیرا **فصل** در واجب است باینکه اعتقاد کند که
خداوند عالم سمیع است بغیر آلت بصیر است بدون جارحه بواسطه اینکه هر چیز
که برای خدا باشد موجود است بر خدا و حادث است از صنع خدا الا اینکه یعنی
صدور ان اشیا بتوان است و از ماده دیگر صادر نشده بلکه بجود خود موجود شده
شان صدور عقلا از منها اگر جودی نبود عقلا را نیست و نیست موجودات بغیرها
و الا بتقدیر این بعکس ما سبق است و از جمله موجودات مستور علت است و این
حاضر نزد خدا در ملک خدا چنان ملکی که موجود کرده است جناب اقدس الهی

او را بعقوبت امر و فعل خود چنانکه خدا امر نموده است و اسروا قولکم او اجهروا به
انه علیم بذات الصدور و خلاصه معنی این است که خدا می فرماید شما خواه پنهان
بدارید قول خود و سخن خود را و خواه آشکار کنید ما که خدائیم عالم میباشیم
بانچه در سینه های شما است و جای دیگر می فرماید الا یعلم من خلق یعنی آیا
نمیداند کسی که خلق کرده است پس سمع خدا از برای مسموعات عبارت است
از حضور مسموعات نزد خدا یعنی در مقام فعل و علم حضرت باشیا بصورتهای علمیه در
اماکن خود باشد و شاید این حاصل از برای خدا بواسطه آلتی و الا لازم آید که جناب
واجب الوجود در درک کردن اشیاء و مسموعات محتاج بآلتی باشد و حال آنکه
بتحقیق ثابت شده که حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است بلکه حاضرند اشیاء و معلومند
مسموعات نزد خدا در مقام فعل خدا و امر خدا و مرتبه فعل غیر مرتبه ذات است
و قائمند اشیاء بامر خدا و امر خدا قائم است بخود القیام صدوری نه بقیام حلولی و غیره
و از برای مسموعات حالتی سوای این حالت نیست و الا لازم آید که این مسموعات

متقوم در موجود شدن باشند بغیر از امر خدا و این باطل است و این حضور
همان علم حضوری خدا است بمسموعات و سمع حضوری و اما سمع قدیم عین
ذات خدا است و سمع محیط بمسموعات است در اماکن مسموعات نه اینکه
این مسموعات در مرتبه ذات باشند و سمع محیط بانها باشد زیرا که واجب
الوجود اعلی از آن است که محلی از برای حوادث باشد و کیفیت ادراک بصر
خدا و ادراک کردن خدا مبصرات را مثل کیفیت درک سمع است پس جمیع
احوال و بصر خدا و سمع خدا که قرینه عین ذات خدا میباشند بدون
تعدد و کثرت در لفظ چنانکه متوهم شده در علم بواسطه آنکه سمع و بصر و علم یکی شد و اصلا
و متعلق بانها متعدد است چه مسموع همان اصوات است و مبصر همان الوان
و اعراض و معلوم همان موجود است و واجب است اینکه اعتقاد کند که ذات واجب الوجود
یکی و از برای خدا شریک نباشد بواسطه اینکه جناب واجب الوجود کامل مطلق است
و غنی مطلق و کبیر و کامل مطلق و غنی مطلق باشد چه هیچ چیزی که برای خدا نیست محتاج ذات

ولابد است که خدا متعدد را بوحدت باشد هرگاه فرض کرده شود دو خدا شریکا
ناچار است که واجب الوجود مستغنی باشد از ان شریک والا لازم آید که واجب
الوجود واجب الوجود بغیر مستقل والآنکه محال است و هرگاه کسی فرض شریک شده است
از برای خدا محتاج بحجت باشد هر آینه خواهد بود واجب الوجود کامل بکماله المطلق ازین
شریکها که بجناب او قدس الهی را از او مستغنی است والتم لغناه المطلق پس شرح
کردن شریکی که آن شریک مستغنی باشد از واجب الوجود نقص واجب الوجود است
در کمال و غنای خدا پس ثابت شد که شریک از برای خدا که لازم داشتن نقص
حصول نقص در کمال را که این حصول النقص در کمال مستلزم ضرر است
و دلیل دیگر هرگاه از برای حضرت حق سبحانه و تعالی شریکی باشد در الوهیت
خدا هر آینه واجب است که باشد پس خدا و شریک خدا فرضیه و قدیمه
وجودیه بعد متحقق شدن اثنینیه فیما بینهما هر آینه خدا خواهند بود و لازم می‌شود
ایشان تمایز فرضیه قدیمه و بنا بر این پس خدا خواهند بود و مستحیل تا بنهایة ولیکن

لست

باطل است و دلیل دیگر هرگاه با خدا شریکی باشد در الوهیت هر آینه شریک خواهند
شد و مختص می‌شود هر یک را چیزی که آنچیز سبب امتیاز هر یک شود از دیگری
قطع هر مرکب خواهند شد از ما به الاشتراک و از ما به الامتیاز و چنین شی که مرکب
صادر شد است بواسطه محتاج بودن هر یک از دو جزء بدیگری و دلیل دیگر هرگاه
با خدا شریکی باشد در الوهیت خدا هر آینه باید متمیز دهند هر یک مصنوع خود
از دیگری و هرگاه متمیز نمیشد شرکت ثابت نخواهد شد و هیچ چیز قضاء حکم
ذات هر یک علو بر دیگر برای ما لازم می‌آید که الله جانشین و ذلک کما قال الله تعالی
اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض خلاصه معنی آیه شریفه آن است
که خداوند عالمیان می‌فرماید که هر آینه برد هر خدائی آنچه که آفرید
و برتری جوید بعض ایشان بر بعضی و دیگر که جناب واجب الوجود واحد است از جمیع جهات
اول واحد است در مرتبه ذات و شریکی از برای خدا نیست قال الله تعالی
لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد دوم واحد است در مرتبه صفات و شریکی

از برای خداست قال تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر دوم در مرتبه صنع و شریک
از برای خدا نیست در مرتبه صنع قال الله تعالی هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین
من دونه چهارم در مرتبه عبادت و شریکی از برای خدا نیست قال الله فمن کان
یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا

فصل

واجب است که اعتقاد کند باینکه جناب واجب الوجود مدرک است بجهة وصف
فرمودن نفس و حقیقة خود را باین صفت قال تعالی و هو یدرک الابصار و هو اللطیف
الخبیر لطیف اشاره باثبات تجرد او خبیر اشاره باثبات علم و ادراک هم بر دو قسم است
ادراک ذاتی و قدیم و ادراک حادث و مخلوق ادراک ذاتی عین ذات است
بنحوی که گفته شد در علم و قدرت و ادراک حادث حادث می شود بحدوث
مدرک و این صفت از صفات افعال است و بیشتر مراد از ادراک احاطه و تسلط
یعنی جناب اقدس الهی محیط است و مسلط بر هر شیء و باینکه جناب اقدس الهی
در ازل عالم بود و معلوم با خدا نبود هیچ منافات ندارد که جناب واجب الوجود مدرک بود و مدرک

با خدا نبود اینکه ذکر شد هم صفات ذات است و این صفت نفس ذات است
بدون مغایرت

فصل

واجب است که ایمان آوردن و اعتقاد کردن
باینکه خداوند عالم مرید است بجهة وصف فرموده است نفس خود را
باین صفت و چونکه دانستیم اینکه اراده نمی شود مگر در حق آنچه مراد باشد از آن بجهة اینکه
اراده منفک نمی شود از مراد دانستیم اینکه خدا وصف فرموده خود را باینکه مرید است
بواسطه حتی خود و این وصف دلالت می کند بر اینکه اراده از صفات افعال است
و هرگاه اراده از صفات ذات باشد باید که عین ذات باشد بجهة عدم تعدد در ذات
و هرگاه از صفات ذات باشد جایز نیست نفی او بواسطه اینکه نفی صفتی که عین ذات
باشد مستلزم نفی ذات است و حال اینکه جناب حق سبحانه و تعالی وصف فرموده
نفس خود را بنفی این صفت قال تعالی اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر
قلوبهم یعنی آنها شریفه نیست چون حال این است که خدا امر نمود این اشخاص
هستند که اراده نکرده است خدا اینکه پاک گرداند دلهای ایشان را از گناه

اراده عین ذات می‌شد یعنی ان جایز نبود که هرگاه اراده ثابت شده ذات متصف
شود به اراده بصیغه و نقیض آن صفه ان صفت از صفات افعال است چه از برای
افعال ضدی است و از برای صفات افعال هم ضدی که هرگاه اراده ثابت شد
ذات گاه متصف شود به ان صفت و نقیض ان پس ان صفه از صفات ذات است
و باطل انکه از برای ذات ضدی نیست قول اول مثل اراده و کراهت چه
گفته میشود که خدا مرید است و کاره است از ان چیزی که خدا مرید و کاره نیست
و این وصف از صفات افعال می‌باشند و قول ثانی مثل علم و قدرت
و جایز نیست در اینجا که گفته شود خدا عالم است و جاهل و قادر است و عاجز
پس این علم و قدرت از صفات ذات باشد نه از صفات افعال و بدان
آنکه ما قائل شدیم بحدوث اراده بود که اراده از صفات افعال نه از
صفات ذات تبعا لائمتنا و مقتدانا و این مذهب مذهب اهل حق است
و همین مذهب حق است یعنی حق و برای این است جماعت ایشان و اراده فعل خداست

و کراهت هم از صفات افعال است قال الله ولکن کره الله انبعاثهم داعی عرض
میکند که هرگاه کسی برخورد بر احتجاج امام رضا ع با سلیمان بن حفص مروزی در حدوث
اراده و اینکه اراده غیر علم است و اینکه مشیت از برای مشیت و اراده قدیم
میداند و مشیت و اراده خدا حادث شدند و من النقل المروی صریحا بر اینکه قائل بقدم
مشیت و اراده خدا مرید شیء یعنی مشرک است ما رواه فی التوحید باسناده عن
سلیمان بن جعفر الجعفری قال قال الرضا ع المشیة والارادة من صفات الافعال
فمن زعم ان الله لم یزل مریدا شائیا فلیس بموحد و ما قیل عاصر و تنها ما رواه
فی الکافی عن عاصم بن حمید عن ابی عبد الله ع قال قلت لم یزل الله تعالی مریدا
قال ان المرید لا یکون الا لمراد معه لم یزل عالما قادرا ثم اراد پس حضرت
بیان فرمودند که هرگاه جناب واجب الوجود در ازل مرید بود و هر آینه
بایستی مراد با خدا باشد بعقد حال بود که اینکه اراده حکمه خدا موجود
نباشد با اراده و این دلیل عقلی قطعی است و این دلیل دلیل نقلی است که توهم

حکند چه بس بایکه این دلیل دلیل نقلیست واصل دین ثابت نمی شود بنقل واین هم
عقلیست ولا اقل این قدر استدلال کردن یکی از علما است که نقل شده است
در کتاب او و جمع کثیری قائل شده اند بر آنکه اراده ظاهر آیه است پس
از برای ایشان دلیل عقلی که اعتماد بر او توان کرد و دلیل نقلی هم ندارند
خواه معتمد و خواه غیر معتمد با دلیل ایشان نظری است و همچنین آنکه
مشیة عبارتست از ذکر اول و اراده عزیمت ... اشارتست بنا بر تحقیق
که شی دیگر قائل شده اند بدو اراده اراده ذاتیه و اراده فعلیه باطل است
و براهین عقلیه در خصوص حقیقت این مطلب بسیار است ولکن ذکر براهین
موجب تطویل است و مقام مقتضی اختصار است فصل و واجب است
ایمان آوردن بآنکه خداوند عالمیان متکلم است بعبارتیکه وصف فرموده نفس
خود را بآن مصحف قال تعالی وکلم الله موسی تکلیما و چون که قسم آنکه حکیم خطاب نمی کند بچیزی
که نفهمد و نشناسد او را مخاطب و نمی فهمیم از کلام مگر حروف و اصوات مسموعه منتظمه مرتبه را

اجماع کرده اند اهل السنه بر این که همین حروف و اصوات مسموعه منتظمه مرتبه
معنی کلام است و کلام نیست مگر حروف و حروف مؤلفه متجدده متقدمه و متجدد
عبارتست از حدوث ابتدائی و تقدم عبارتست از حدوث قبلی و چونکه
وصف فرموده خداوند عالمیان نفس خود را باین صفت قطع کردیم بآنکه از جمله
الوجوب است و اتصاف نفس خود باین صفت را از اسماء فعلیه که خلق میکند آن فعل را
در هر جا که میخواهد از خلق خود از حیوان و نبات و جماد و این کلام حادث است
چه او مرکب است از حروف و اصوات و هر مرکبی حادث است و قول خدای عز و جل الله
نص در این مطلب است قال تعالی ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه
و هم یلعبون ... سبحانه و تعالی ... ارباب
ایشان ذکر آنچه بشنیده اند ... آنچه ایشان ... میکردند
فصل و واجب است بر هر مکلفی آنکه اعتقاد کند که شیء مثل خدای تعالی
نکند که خدا جسم و جوهر و عرض و مرکب و مختلف و در حیز و در مکان نیست و بسیط

آنکه اینها از صفات حقیقیه و اطلاق اینها بر خدا جایز نیست ثالث آنکه مثل خدا
چیزی نیست باعتبار این است که وجود شبیه شریک است در صفات ذاتیه و این
خود اثبات میکند نقص در ذات خدا را و باطل است آنکه بودن او نظیر و مثل او محال است
پس وجود نظیر نقص است و کسی را جایز نیست که او را نقص جایز میشود برادر زاید کسی
که جنس نیست متغیر است و حکم التغیر فی الحوادث ظاهر حادث خواهد بود رابع آنکه خدا
جسم نیست بجهة این است که جسم مرکب است و محتاج باجزاء خود بجهة که حلول کند
در او و کل محتاج حادث است و بطلان خامس آنکه خدا عرض نیست باعتبار آنکه عرض
محتاج است در تحقق و قیام خود بجوهر یا جسم و بنا بر نخواهد بود از جوهر محتاج صادر است
سادس آنکه خدا در مکان جوهر نیست بعلت آنکه جوهر خواه جوهر فرد باشد بنا بر قول آنها که
[illegible] کنند او و جوهر فرد چیزیست که قبول قسمت نمیکند طولاً و عرضاً و عمقاً یا خط
باشد و این چیزیست که قبول قسمت میکند طولاً یا سطحی و آن چیزیست که قبول قسمت
میکند طولاً و عرضاً یا جسم و او چیزیست که قبول قسمت میکند طولاً و عرضاً و عمقاً محتاج

بمکان و لازم میشود در او حرکت بسبب اشتغال از مکان بالا لازم میشود در او سکون
بسبب در یک مکان بودن آن در آن مکان و کل اینها از حوادث است و جایز نخواهد
بود دیگر در حوادث و ثالث آنکه مرکب نیست باعتبار آنکه مرکب محتاج است باجزاء
خود و محتاج حادث است و رابع آنکه متحد نیست با خدا بجهة آنکه متحد نخواهد بود دیگر
تباین در جزئیات احوال ذات خود و هر دو امر باعث ترکیب خواهند شد و ترکیب
مستلزم ضرورت و هر یکی مخلوق است خامس آنکه جناب حق سبحانه و تعالی
در چیزی نیست بعلت آنکه هر کسی که در چیزی باشد متشابه است چیز را و او در پس چیز خواهد بود
و حادث است و دلیل دیگر کسی که در چیزی باشد خالی از این نیست یا در یک مکان میآورد و یا نه
هرگاه در یک مکان آورد ساکن خواهد بود و هرگاه در یک مکان نیاورد و در اشتغال
نماید از جسم متحرک خواهد بود و هر کسی که چنین باشد حادث است بجهة لازم قرار است هر یک
از این دو قسم مسبوق بر دیگر است و سادس آنکه خدا در جهت نیست بجهة آنکه یکی
که در جهت باشد لازم میشود در او حرکت و سکون بجهة حصر در بعضی و آن بعضی ها از آن
او از بعض در غیر این جهت و بودن او منحصر شد از جهت دیگر در آن جهت است

و هر کس را لازم شود او را یکی از این امور حادث خواهد بود ضد و دیگر آنست

اینکه اعتقاد کنه جناب واجب الوجود در چیزی نیست نه از چیزیست و نه از ذات

ضد چیزی حاصل میشود و نه بر چیزیست و نه بر ضد چیزیست و نه بر بالای چیزیست

و نه در تحت چیزیست و نه نسبت داده میشود به ذات ضد چیزی و نه ضد نسبت

داده می‌شود بچیزی بواسطه آنکه همه اینها از صفات ممکن است اما آنکه جناب

واجب الوجود در چیزی نیست بعلت این است که هرگاه در چیزی باشد لازم می‌آید که ضد

محصور باشد و هر محصوری حادث است بواسطه آنکه یا ثابت است یا منتقل بر فرض و در مکان

و بر فرض انتقال متحرک و ساکن باشد که هر دو از صفات محدثه‌اند از حادث اما آنکه ضد

در چیزی نیست بعلت این است که هرگاه در ضد چیزی باشد هر آینه خواهد بود ضد محل از برای

غیر خود اعم از این که آن غیر قدیم باشد یا حادث باشد پس هر آینه مشغول بغیر خواهد بود و مشغول

بغیر حادث است و اما آنکه ضد از چیزی نیست بواسطه آنکه هرگاه ضد از چیزی باشد

هر آینه جزء از آن چیز خواهد بود و فی الحقیقه متولد خواهد بود و متولد حادث است

و اما آنکه از ضد چیزی نیست بواسطه آنکه هرگاه از ذات ضد چیز موجود شود

هر آینه خواهد بود زاینده آن چیز و هر زاینده حادث است و اما آنکه جناب واجب الوجود

بر او چیزی نیست بواسطه آنکه هرگاه بر ضد او چیزی باشد لازم آید که آن چیز بلندتر باشد

از ضد او چیزی هر آینه بلندتر باشد از ضد اقوای از ضد خواهد بود و اما آنکه حق سبحانه و تعالی

فوق چیزی باشد محال که نه چنین است و اما آنکه ضد تحت چیزی باشد مثل بودن آن چیز است

در ضد او و اما آنکه ضد نسبت داده نمی‌شود بچیزی و چیزی نسبت داده نمیشود بجناب ضد

بعلت این است که نسبت دادن بر وجه اقتران است و اقتران ممتنع است از اول

زیرا که اقتران از صفات ممکن است ضد و دیگر آنست اینکه اعتقاد کنه جناب

اقدس آلهی حلول نمیکند در چیزی و با چیزی متحد نمیشود اما آنکه ضد حلول نمیکند

در چیزی بجهة این است که حلول عبارت است از قیام موجودی بموجود دیگر

یا بر سبیل تبعیت مثل قیام اعراض باجسام و یا بر سبیل طهر مثل قیام ارواح باجسام

پس هرگاه فرض شود حلول کردن ضد با چیزی در حلول محل هر آینه خواهد بود ضد

محتاج و متقوم بآن چیز و در این صورت حادث خواهد بود و اما آنکه جناب واجب

متحیز نمی‌شود پس جهت آنست که آنجا در هرگاه تغییر کرده شود بچیزی که محال است از آنکه
در انقلاب حقایق لازم آید چه عبارت از این است که بگردد حقیقت چیزی موجود یعنی شیء موجود
از غیر زایل شدن انفصال و از غیر انفصال اصلاً بعد از دیگر خواهیم گفت که محال است حصول
چنین چیزی و چیزی که محال است حصولش چگونه وصف کرده می‌شود بآن و چون در انقلاب
تغییر کرده شود بگردیدن چیزی چیزی دیگر انقلاب مستحیل است نیز خواهیم گفت که
این هر چند جایز است در ممکن و لیکن محال است در واجب تعالی تعلیه مسکینه این عبارت است
از تحول این شیء از حالی بحالی دیگر و واجب تعالی لا یتحول عن حاله و نیز برای
او تحول این شیء حادث خواهد بود نه قدیم و این عرض می‌کند آنچه که جناب شیخ شبستری
فرموده‌اند در خصوص ممتنع متحد شدن واجب تعالی بغیر یا نسبت مجاز است و لا بد است
این بیان را از تفصیل بدانکه اتحاد محال است بر واجب الوجود چه این معنی صحیح است
نسبت داده شود ضد الحیز و یا غیر ضد این امر هو بلکه جایز است مسکینه نسبت داده شود
شیء دیگر اهو هو در کل دو صورت آنکه حادث در کل دو صورت محال است والا هر آینه

19

واجب بود متحقق شدن آنیت و از این جهت است که گفته‌اند اهل کلام که اتحاد بر دو قسم است
مجازی و حقیقی و مجازی گاهی بر سبیل اطلاق کون و فساد چنانکه گفته می‌شود گردید
هوا آب و آب هوا و گاهی می‌باشد بطریق ترکیب و تحلیل اجزاء المتغیره بعضها ببعض
المسمی بالمزاج چنانکه گفته می‌شود گردید تراب طین یا خاک آب و اما اتحاد حقیقی
عبارت است از گردیدن آن شیء موجودی واحد بودن آن شیء یا دو یا زیاده
که اتحاد حقیقی ممکن نیست متحقق شدن او در نفسه بر سبیل آنکه متحیز یا باقی ماند وجود
کمال نفس پس اتحاد دو شیء بجهت آنکه ما هر دو باشند نه یکی و هر گاه هر دو معدوم شوند
ثالثی موجود خواهد شد که غیر هر دو خواهد بود چه حال هم صحیح است و هنگام
باقی نیست و هر گاه معدوم یکی از دو باشد و آن دیگر باقی ماند پس باز اتحاد محال بود
متحد شدن موجود با معدوم پس بیان است که از نفس و ممکن نیست وقوع اتحاد بغیره
لاکن ممتنع بودن اتحاد نسبت بواجب تعالی بواسطه این است که اتحاد مجازی تحقیقش حاجت
و پیش از این ثابت شده از برای ضد جسمیت و ثابتی تحقیقش پس نمی‌گردیم

خدا متحد نمی شود بغیر چه واجب تعالی هرگاه متحد بغیر شود خدا از این شئ که آن غیر او است
خواهد بود یا ممکن بنا بر قول اول لازم آید تعدد واجب و بنا بر قول ثانی لازم آید
صیرورت واجب ممکن یا گردیدن ممکن واجب زیرا که حاصل بعد از اتحاد اگر واجب است
حال الکل و اینجا اگر ممکن است حال الواجب ممکن و الکل محال لهذا لازم دانستن کل ایشانرا
بشر محال است تحقق آن آنچه انقلاب حقیقت را و آن تمام صفات که عبارت است از تمام شئونات شئ است و این سخن کل وجه است
شئ از چه وجود
بعضه لازم دانستن این دفع آیت را مع فرض الاثنینیة و این خلاف معقول است
هر تماثلین که متحد شوند لا محالة آنها را از مغایرت هر چند که در بعضی باشد باعتبار
اثنینیت موجب تعدد ذات و تعدد هم باعث امتیاز می شود قطعا و لا تماثل فی الحقیقة
اختلاف در صفات یا در بعض صفات باعث نمی شود که با دیگر این نبوده شده و
تماثل عند العلماء در این تماثل اگر چه موجب اتحاد من وجه می شود لکن نیست این تماثل مراد با
نفس در اینجا و محال بودن وجود مثل از برای واجب تعالی ظاهر است چنانکه شناختی ز آنکه مثل شمار
بودن در حقیقت است و خداوند عالمیان از مساوی منزه و در حقیقت شریک غیر ذات خود تا با بر ظاهر

بجهة محال بودن شریک کردن غیر خدا خدا را در وجوب وجود چنانکه خواهد آمد
چه آنچه تعقل کرده شده از برای ما از واجب شئ مگر بودن خدا واجب الوجود تا بنا
بر تحقیق ما می گوئیم که حکم کردن بمماثلت بین شئ حکم است و بی بودن ما شئ است در تحقیق
و این حکم مسبوق است بشناختن حقیقه هر واحدی از شیئین و این که محال است در حق واجب تعالی
زیرا که کنه ذات خدا غیر معلوم است از برای بشر و غیر بشر چنانکه این مذهب اهل التحقیق است
و باین قول اشاره فرموده است حضرت بیان کرده باین کلام ما هو الا هو و کیف تحقیق این
مطلب عظیم برداشتم و هکذا الاتحاد ممتنع مطلقا خصوصا در حق الواجب رد گشته طایفه نقل عنهم القول
بالاتحاد فقد نقل عن جماعة من النصاری انهم قالوا اتحد الله بالمسیح و نقل عن جماعة من متصوفة
الاسلام القول بالاتحاد تماما مع العارفین و نقل عن ابن سینا القول باتحاد العاقل
مع المعقول فصل واجب است که اعتقاد کند هر مکلفی که محال است و بدان که خدا
عالمیان در دنیا و در آخرت بواسطه آنکه دیدن هرگاه بقلب باشد و اراده شود بدیده
ذات واجب الوجود را می گوئیم که این باطل است بواسطه آنکه ذات واجب الوجود
درک نمی کند ابصار لان الابصار لا تحوم حول عظمته و درک نمی کند ذات خدا را [illegible]

و هرگاه اراده شود به دیده شده آیات و آثار افعال خدا پس ما می‌گوییم که چون ادراک
می‌کنند آیات خدا را زیرا که واجب است رجوع تجلی بعظمته للقلوب و این تجلی بسبب معرفت او را
خلاصه جواب ادراک می‌کنند چیزی را که اثر و دلیل بر وجود واجب الوجود است و دلیل
ممکن است نه واجب و هرگاه مراد به دیدن دیدن به بصر حقیقی باشد نیز جواب دهیم که
درک نمی‌کنند خدا را ابصار و همین است لا تدرکه الابصار چه شرط ادراک کردن بصر اشیا را این است
که مرئی مقابل باشد یا در حکم مقابل باشد مثل رؤیه مرآة و شرط دیگرش این است که بعید و دور
بعداً و قرباً مفرط نباشد و شرط دیگرش این است که مستنیر و در جهت باشد و خداوند عالمیان
چونکه منزه است از جمیع اینها پس مقابل نیست و در حکم مقابل هم نیست بلکه خدا اکبر است
و خدا نه قریب است بجایی و نه بعید از مکانی از هر شیء نزدیک است لذا هر چیز پس قرب
و بعد خدا غیر قرب و بعد اینها و این قرب و بعد فوق افراطند نه جانب آخر پس آلهی مستنیر نیست
یعنی طلب نور از غیر خود نمی‌کند و در غیر خود هم نیست چه خدا هرگاه در غیر خود باشد لازم
آید که ذات جناب واجب الوجود ادراک کرده شود بلکه ظهور خدا تجلی می‌کند نوعی
چون ... و هرگاه تجلی کند خدا اشیا می‌کند غیر ... و هرگاه نکند امری قرار نگیرد

که ببیند خدا را و خدا در جهت نیست چه هرگاه در جهت باشد لازم آید که خدا محصور در آن
جهت باشد فنادرعنا هذا رؤیت خدا ممکن نیست چه شرط رؤیت حاصل نشود در خدای تعالی
و دلیل دیگر بر عدم امکان رؤیت خدا این است که چیزی را برای خدا اثبات امکان
و در دنیا و آخرت درک نمی‌کنند کسی را که در ازل باشد پس صحیح است ادراک کرده نشود
خدا نه در دنیا و نه در آخرت فصل واجب است که اعتقاد کنند که خدا را
ادراک کرده نمی‌شود بحواس ظاهره که سمع و بصر و ذوق و شم و لمس باشد و به حواس
باطنه که حس مشترک و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه باشد چه شناختن هیچ یک
از اینها خدا را و نه خدا اینها را و جائز نمی‌کند چیزی از اینها خدا را و نه خدا اینها را
زیرا که شیء درک می‌کند چیزی را که از جنس خود و شبیه باشد و ارد الحکما قال امیر المؤمنین علیه السلام
انما تحد الادوات انفسها و تشیر الآلات الی نظائرها و قال تعالی لا تدرکه الابصار و هو
یدرک الابصار و قال تعالی و لا یحیطون به علما و بسبب عدم درک این است که حواس
ظاهره و باطنه درک می‌کنند محدود و مکیف و متمیز را و برای جناب واجب الوجود کیفیت و تمکین
و صورت و غیر نیست تعالی عن جمیع صفات خلقه علوا کبیرا باب سوم در اثبات عدالت ربانی عز اسمه

و عدل عبارتست از حکم یقینی که راجع می‌شود بافعال خداوند و آن افعال افعال
عامه است که منوط بتکلیف است در دار تکلیف از اوامر و نواهی و در دار جزا از ثواب
و عقابست و عدل لغةً ضد جور است و ضد جور عبارتست از تعدی کردن پس افعال خدا تعلق میگیرد
در دار دنیا بمکلفین بسه جهة اول اینکه معنی جناب واجب الوجود تکلیف نمی‌کند عباد را
مگر بچیزی که طاقت عباد در آن باشد و بچیزی نبود تکلیف ما لایطاق و بچیزی که تکلیف
به عبث است از جمله چیزهائیست که صلاح عباد در آن است پس معنی دوم جزای عباد را
بر قدر تکلیف کردن ایشان است در طاعت و بعبارت اخری یعنی هرگاه جناب قدس الهی
تکلیف کند عباد را بچیزی که صلاح عباد در آن است و عباد هم تکلیف بجا آورند
بعمل از جناب حق سبحانه و تعالی جزای عمل آورده را بچیزها اضعاف مضاعف بلطف
خواهد فرمود و هرگاه مکلف مرتکب معصیتی شود العیاذ بالله جناب قدس الهی جزای آن
عمل شر را بقدر آن عمل قرار داده می‌فرماید و معنی سیم لطف الهی هرگاه جناب واجب الوجود
تکلیف کند عباد را بچیزی و عباد هم بعمل آورند مکلف به چیزی را و جناب الهی

بترتبات عمل اجری لطف فرمایند فایده در تکلیف حاصل نمی‌شود و همچنین فایده در خلق
کردن خدا حکمت را در چیزی و منفعت ایشان در آن چیزها پس تحقق نمی‌شود و چون دانستی
که جای نمی‌شود بر خدا احوال خلق خدا پس بدان که رضای خدا عبارتست از خشنودی خدا است
و غضب خدا عبارتست از عدل خدا و غضب کردن عامی را بجهة سبب حصول تشفی نیست بلکه
غضب خدا عبارتست از اظهار کردن خدا مسببات را با اسباب مسببات پس معصیت حقیقة
سبب تام است برای اظهار کردن خدا عقوبت خاصه را باین معصیت فقط بجهة اینکه اظهار
اظهار کردن خدا این عقوبت را مقتضای این معصیت است مگر اینکه جناب واجب الوجود
عفو کند چه عفو خدا مانع از این مقتضا است پس در وقتی که حاصل شود مانعی تمام میشود
سببیت معصیت و غضب خدا مثل غضب عباد نیست چه غضب عباد عبارتست از غلیان
دم قلب و از برای خدا نه قلب است و نه دم و الا افعال خدا شبیه به افعال عباد
تعالی و قدرت او شبیه باشد بسکه عمل از جنس افعال و خداوند عالم منزه از اینها و با کمال
از جمیع مخلوقات از ذات و صفات و افعال موجود و متفرد است مبرا از ضد و ند و شبیه از اینها

موجود از جهت مستقل نمی‌شد نه در ذات و نه در فعل و چون جناب واجب الوجود اراده کرد
از بندگان خود اطاعت و بندگی در امتثال امر او و تمکین نمود مکلف از فعل و عمل او را از آن
مکلف به را لکن در روحی و تمکین بشر مکلف از ترک آن و بجای آوردن اطاعت را باختیار
خود حاصل کرد جناب حق سبحانه و تعالی مکلف را اذن داد و طلب کرد و ایشان خدا مکلف را
از این دو چیز ممکن از فعل طاعت و معصیت پس عبد در افعال عبد قائلند به بر خدا افعال
عباد باشد شیء موجود لکن با بر خدا و نیز برآنکه عبد فاعل مختار است و جناب حق آنرا اراده
نکرده عبد باشد در عمل او در آن فعل با خدا حافظ عبد است و دیگری قائل است باینکه
فاعل فعل عبد خدا است خواه فعل فعل خیر باشد و خواه فعل شر و مدخلیتی از برای عبد نیست
در شیء از افعال و نه عبد سبب است بلکه خدا فاعل است چنانکه خالق است و نسبت داده اند
خدا را بظلم چنانکه قائلند باین قول اشاعره می‌گویند که خدا اجبار کرده است عباد را
بر معاصی و معاقب کرده ایشان را بر معاصی و دیگری قائل است باینکه عبد فاعل فعل است
و مدخلیتی از برای خدا نیست در آن فعل و خود عبد فاعل فعل است لاستقلاله فی نفسه

کو مع هذه عبد را از آن فعل و الا مستحق نمی‌شد عبد ثواب را و نه مستوجب می‌شد عقاب را پس
ملحق شدند این اشخاص از جمله اشخاص که معزول ساختند خدا را از مملکت و سلطنت خدا
چنانکه قائلند باین قول مفوضه از معتزله و این دو طایفه خارجند از طریقه حق و صراط مستقیم
و حق در قول حکم کردن بابطال است چنانکه جعفر بن محمد علیهما السلام فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر
بین امرین یعنی جبر باطل است باین معنی که گفته شد جناب واجب الوجود جبار کرده بندگان را
بر معاصی چه هرگاه چنین باشد هر آینه جایز نیست که عذاب کند خدا بندگان را و هرگاه اجبار کند عباد را
بر معاصی و بعد عذاب کند خدا بندگان را لازم آید که خدا ظالم باشد و ما ربک بظلام للعبید نقض این
قول است و لا تفویض یعنی باین معنی که گفته شد جناب حق سبحانه و تعالی واگذاشته امر بندگان
و از برای خدا مدخلیتی نیست در افعال عباد باطل است بسبب آنکه هرگاه چنین باشد لازم می‌آید که در ملک خدا چیزی
موجود باشد که خدا تقدیر نکرده باشد او را که باشد پس لازم آید استقلال خدا معزول خواهد بود از ملک و سلطنت
خود بل امر بین امرین یعنی عبد فاعل فعل است بقدرة حاصلة الاختیار از غیر اکراه و اجبار و لکن تقدیر خدا
که ساری است ان التقدیر در فعل عبد فنا بر دل تقدیر خدا تمام نمی‌شود فعل عبد و فعل او هم
نخواهد شد و بعبارة اخری بدان که خداوند عالمیان حافظ عبد است و آن چیزی را از عبد حاصل می‌شود

و بودن حفظ خدا بعید خبر است و نه افعال عبد و عبد ما دامی که محفوظ است بحفظ خدا ناشی

خواهد بود و عبد و فعل عبد و عبد محفوظ فاعل فعلست بلا استقلال از غیر و ترک کردن خدا

او را و ابقا با حجت بران که عبد فاعل فعلست و لکن با ترک حفظ کردن خدا عبد از فعل شر

مستلزم جبر و تفویض و اضافت بر شر شد و آنچه ما بیان کردیم طریقت منظور از حضرت

فهمیدن و تجربت عمیق و فهمیدن این مرتبه موقوفست بتفکر و تدبر بسیار و چون ثابت

ترا از آنچه ذکر کردیم از برای تو جز غیر این معنی نیست مگر جبر و تفویض و معنی معصیات

در افعال عباد پس هرگاه که بکنند عباد گناه کردن ایشان با اختیار خود و بموافقت اذلال

خدا ایشان و هرگاه خواسته باشند اطاعت کنند میتوانند و بدان چونکه اختیار کنند عباد

معصیت را جای میباید بر ایشان خدا لازم معصیت را از عقاب و ضاهر نمایان ظلم کرد بر ایشان

چه ایشان اقدام کردند بمعصیت بدون اضطرار و همچنین هرگاه خواسته باشند که اطاعت

کنند میکنند باختیار خود و بتوفیق اذلال خدا و هرگاه خواسته باشند که گناه کنند میکنند

باختیار و اراده خود و هرگاه اختیار کنند اطاعت را جایی میباید بر ایشان خدا لازم اطاعت را

از ثواب و مستحق میشوند ثواب را بجهت اقدام کردن ایشان بر طاعت از غیر اضطرار پس معصیت بردن

الله

ایشان بموافقت اذلال خدا بودن معصیت بر این موافقت لازم نمی شود که عباد را

مجبور حرکات ایشان در این مقام متمکن از طاعت شده بموافقت اذلال خدا و اختیار کردن

عباد هر یکی از این دو فعل را موافقت نمیکند او را اذلال خدا بلکه هر یکی از این

دو فعل تمام نمی شود بدون اذلال خدا پس عباد مستقل در افعال خیر و شر خود چنانچه شنیده

با اذلال کردن خدا هر یکی از این دو فعل را که اختیار کرده اند عباد و عباد کرده اند

فعل را و نمی فهمند کار را الکن با اذلال خدا جلال و این اذلال اذلال حتمی نیست

بلکه مراد این اذلال تقدیر تقدیر حضرت است باید ملاحظه نماید که مطلب را مشکل است

و هرگاه رجوع کامل نماید و درک مطالب کلیه را نماید نسبت عدم فهم و درک را

بقائل نرساند چه قائل نهایت خدا و پیغمبر و ائمه هدی شنیده و رد بر قائل رد بر خدا است

و رد بر خدا کفر است باب سیوم در نبوت است بدان برادر دینی و خلیل که جناب احدیت

چونکه غنی مطلق بود و محتاج بغیر نبود پس خلق کرد خدا بندگان را بمحض کرم و فضل خود خلق را

کرامت داشت بلکه بر ایشان بلند ترین مراتب عالیه و بدرجه مرتفعه از فضل و کرم خود و چونکه

خداوند عالم حکیم بود واجب است بحکمه آنچه را که نقصان میکند جای شبهه تحصیل حکمت
پس لطف کرد حق خود را بجهت راستی شرع و آنچه در بر سند باین و خلل بحکمه
پر ازان رو لطف خدا از حد عبث و چونکه عقلاء ندانستند در چه چیز است
صلاح ایشان بلکه اینست این مرتبه را اصلا مگر خدای عز و جل و درک نمی کردند
دیدها خدا را و قدرت نداشتند عقلائی برابری کردن بجهت واجبست از حکمت
اینکه اختیار کند خدا شخص قویرا که قدرت داشته باشد بمعونة الله تعالی تلقی نماید
وحی را و برساند از جانب خدا چیزیرا که صلاح دنیا و آخرت آنها در آنست و اعلام
گرداند چیزیرا که خدا از ایشان خواسته و آنان چیز صلاح نظام ایشانست در نشئه
دنیا و آخرت و آن شخص قوی محمد مختار است صلی الله علیه و آله است و چونکه ملک مقتضی ایجاد
کردن خلایق را در اوقات متعدده متعاقبه شریک بودن جمیع خلایق در بجزی که نفی شریک از برای آن و در بجزی که
خدا اراده کرده است از ایشان پس واجبست از حکمت که مبعوث کند خدا در زمان
در هر امتی رسولی از آنان است که برساند بایشان چیزیرا که خدا اراده کرده است لامحاله

دی

وانبیاء بوده اند و نبی را نباشند مگر چیزیرا که خدا الهام کرده باشد تا اینکه منتهی شود نبوت
بنبی ما محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و او ختم الانبیاء والمرسلین است **فصل**
چونکه نبوت از منصبهات عدل واجبست اینکه بوده باشد نبوت بر کمال وجه
تا که حاصل شود فایده بعثت و نبی کیست که ظاهر ساخته جناب واجب الوجود
بر دست شریفش معجزه را که ممکن نباشد مثل آنرا آوردن ابنای جنسش و آن معجزه باید
که خارق عادت باشد و مطابق باشد دعوی نبی را و تصدیق کند جناب اقدس الهی
اورا و شرط دیگرش این است که طاهر المولد و صحیح النسب و مستقیم الخلقت باشد و مطهر باشد
از جمیع چیزهای که موجب نفرت می شوند از او در صفت و خلق بجهتی که طعن نکنند
بجهت آن اهل زمان او و شرط دیگرش این است که صادق باشد و تعهد دروغ نکند
و خیانت کار نباشد و طمع نکند بچیزهای قلیل و حقیر دنیا و شرط دیگرش این که اعلم
و اتقی و ازهد اهل زمان خود باشد و اعلم اهل زمانش باشد بچیزی که امر و نهی میکند ایشانرا
از منهیات و مطهر باشد از جمیع رذایل و نقایص ظاهره و باطنه بجهتی که نشناسند اهل زمانی

نبی چنان است که نبی بر سایر افراد فرستاده شده و بدانند که در میان ایشان کسی هست
که نظیر آن نبی را در هر صفت کمال باشد و شرط دیگرش این است که نبی معصوم باشد از جمیع ذنوب
صغایر و کبایر پس از بعثت از اول عمر تا آخر عمر زیرا که تعمد او بر ایشان از سهو و نسیان
دارد جمیع چیزی که بهانه بگیرند یا ورعیت از قبول کردن امر و نهیش باید که حاصل
شود بسبب آنچه گفته شد یا توقف در بودنش است به اینکه حجت خدا بالغ است و نبوت حجت
خداست بر بندگان خدا و هرگاه بیاید امری لا محاله نقض غرض شده از در نبوت نبی مراد
اقامه حجت براو نشده از جانب خدا و شرط دیگرش این است که نبی منصوص باشد از جانب خدا
و موافق مذهب مرضوب را در اعتقاد و عمل و قول و عمل چه جناب حق واجب الوجود و تعالی اراده
نمی کند الحق باللطافه والاهانه فلذا این سبب می فرستد خدا و حرام کاب نبی تحصیل معاش
عند الله که معین می کند حق سبحانه و تعالی از برای نبی ملک را مشهور دیگر از کل
ذلک ارادته فقال تعالی لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل چه نبی است خبر میدهد
از جانب خدا بر دل و باطل از شرایع تا حجت برای خدا ثبت کرد در وقت ثابت شود نزد مکلف

[illegible]

اینکه قول نبی قول خداست و امر نبی امر اوست و نهی نبی نهی حق سبحانه و تعالی
و جناب واجب الوجود قادر است بر ایجاد کردن چیزی که باعث شناسند آن حجتی
برای خدا بر خلق خدا و با قامه حجت متحقق می شود لطف خدا بخلق چون خدا لطیف
که موقوف است صلاح خلائق بان لطف در دنیا و آخرت پس واجب است در حکمت
لطف کردن به بندگان خود و خلق قابلیان اخلال بواجب نمیکند این معنی الخبر را
که باید بر مکلف بر جا نمی رسانند چه اخلال بواجب قبیح است و جناب باری تعالی حکیم
فاعل قبیح نیست بلکه باطل است اینکه جناب واجب الوجود غنی مطلق است و محتاج بچیزی نیست

فصل

فصل هرگاه شناختی تو این مراتب مذکوره را پس بدانکه نبی ما محمد بن عبدالله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن
لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکة بن
الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان صلی الله علیه و آله است و دلیل بر
اینکه محمد ص ادعی کرد نبوت را و ظاهر کرد معجزه را بر دست شریف خود و کسی دیگر ادعا

حکم نبوت را در اظهار نماید معجزه را که مطابق باشد با دعای او پس هیچ کس نبی خواهد بود
بتواتر از مسلمین و غیره از اهل دنیا ثابت شده که ظاهر شد مردی در مکه مشرفه در میان
مردم محمد بن عبدالله صلعم بود و ادعا کرد نبوت را و اظهار کرد جناب واجب الوجود معجزه را
بر دست آن مرد چنان معجزه که مطابق بود دعوای او را و مقرون بود بتحدی که اگر
همچنین نبی خواهد بود بلا شک و شبهه و این تواتر مگر موجب قطع است هر کس را
و سبب یقین مگر کسی را که سبقت بگیرد او را شبهه و این امریست متواتر میان مسلمین
و میان جمیع اهل ارض لعله الحکمة محمد صلعم خاتم النبیین است و بعد از او اصلا پیغمبری نخواهد آمد
باقی ماند هم پیغمبری نزد پس واجب است بر ما رسل تا که جمیع علمای پس جمیع کس تکلیف کنند
و صحیح است تکلیف کردن ایشان بودن حجت و ثابت نمی شود از برای خدا حجتی بر خلق خدا
مگر بطور … ثابت است نبوت نبی برابر نزد جمیع علمای و … کسی که سبقت گرفت
او را شبهه پس صحیح است او هم مکلف است و صحیح است تکلیف کردن او و بودن
حجت اگر چه … نفس … کردن و جناب … حاکم حق …

وماکان

وما کان الله لیضلّ قوماً بعد اذ هدیهم حتی یبیّن لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم
خلاصه معنی این است که خدا می فرماید نبوده خدا که گمراه کند گروهی را بعد از آنکه راه
نموده است ایشان را تا آنکه بیان کند خدا از برای ایشان آنچه را که باید بپرهیزند و جناب الهی
و ثابت است هر چیزی ضد و اما معجزهای پیغمبر که تصدیق کرده خدا بآنها دعوی پیغمبر ما را
بسیار است و علمای ما گفته اند که جناب رسالت پناه هزار معجزه نمودند که بعضی از آن
از آنجمله است انشقاق قمر و جاری شدن آب از میان انگشتهای شریف و سیر کردن
خلق کثیر از طعام قلیل و شکایت کردن شتر از … و تکلم کردن بزغاله(؟)
بریانی که زهر آلوده بود … و تسبیح کردن سنگ ریزه
در کف شریف و از آنجمله است قرآن عزیز که … قرآنی که لا یأتیه الباطل من بین
یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و عاجز کرد جناب پیغمبر تمام فصحا و بلغا
از عرب را بآوردن مثل قرآن حتی آنکه نزدیک شده که ایمان بیاورند …
و عاجز شد … و قبول کردند … پیغمبر صلعم … حجت …

که داشتند در این قرآن باقی خواهد بود تا فنای عالم و تا پایان کردن ایشان مثل میزود
موجود دارای واجب الوجود و طاقت هزار دانه سی از فضلای با آنکه معارض
گفته با قرآن و از برای پس سح پیغمبری از پیغمبران صاحب معجزه بود که باقی ماند بعد از
وسیله آنکه بعد از ایشان منقطع بود که پیغمبرها و معجزه پیغمبرها باقی خواهد بود تا عقب ایشان
بنوشتن ها زمانی که تکلیف باقی است و بقای معجزه حضرت که حجت قطع حجت معترضین
و معارضین است فصل در بیان که پیغمبرها خاتم النبیین است و پیغمبری که بعد از پیغمبرها
نخواهد آمد بعلت آنکه جناب واجب الوجود خبر داده است در محکم کتاب خود
فرموده است ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و چون
خبر از جناب واجب الوجود صادق است و اسطه آنکه صاحب آن مطلق است و غیر مطلق نمیکند
فلیس فیه سح الصدق حیتاجه الاشی و در محل دیگر فرموده است ما اکم الرسل محمد وده
بفهمند آنکه اجزاء چگونه دلالت بر حکمه بر خاتمیت و جناب پیغمبر ما دلالی بعد و میگویند
چگونه و دلالت حقا و پیغمبرها خاتم است از حیث ایشان اختلافی در بیان قول ایشان خود

پیغمبر ما که میفرمایند انا سید ولد آدم و لا فخر و جای دیگر فرموده که حضرت فاطمه
علیها السلام از رگ خیر الانبیا و بعلک خیر الاوصیا و پیغمبر ما معصوم است و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و جناب اقدس الهی میفرمایند و لو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی اگر افترا بندد پیغمبر ما از گفتها بر ما هر آینه میگیریم
از او حق خود را بقوت تمام و میبریم رگ دل او را و این آیه نص است بر این
که جناب پیغمبر ما دروغ نگفته و نمی گوید حرفی را مگر از جانب خدا و بر آن که اجماع
کرده اند با آنکه محمد سید کائنات است و حدیث قدسی نص است برای مطلب است
لولاک لما خلقت الافلاک یعنی ای محمد اگر وجود نمی بود ترا ای محمد هر آینه خلق نمیکردم
جمیع موجودات را خصوصاً افلاک و هر کس که سید ولد آدم و خیر خلق الله باشد
باب چهارم در امامت است و چون ثابت شد که وجود نبی لطف است و تمامی آثار او اقتضا
نمیباشد نظام مگر به پیغمبری از روی قابلیت و بواسطه آنکه پیغمبر مبلغ است و بی آن از جانب
خالق بخلق چیزی را که باعث بقای مکلفین مادام التکلیف و چیزی که باعث صلاح ایشان

است پس آن چیزها را که پیغمبر از جانب معبود بحق آورده بود آنها تا آنکه به تجدد احوال
مکلفین اماره این وجوه که پیغمبر باقی نماند تا آخر تکلیف از آنکه ایشان جائز شود بر پیغمبر
تغییر و تبدیل و دوری بعضی ازینکه پیغمبر بعد بعثت مخلوق و جائز نبود در حکم نسخ حکم
بر زمانی پس حکم نبوت لطیفست و واجب مادام التکلیف واجب است در حکمت نصب خلیفه
که باشد بمقام رسول و برهان از جانب نبی باشد تا آنکه نزد و حافظان شرع باشند و اقامه
بر ایشان تا که باطل نشود حجت خدا بر خلق مکلفین و چاره است که چون امام از خلیفه
هر چیزی که موجود بود در زمان نبی الا افضل بود از اهل زمان و نقص و اعتقاد از همه و اعدل و غیره
ایشان و باید که و لاه خلیفه معصوم باشد از گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم باشد
از گفتن دروغ و خطا و سهو و نسیان و غیر ذلک مگر ثابت نبود بر آنکه آن ثابت نباشد مثلش
ازین که گر مر قائم الیقین است وی جز آن ثالث نخواهد بود و ازینکه با شرط گردانیم مراتب
مرکوز از عصمت در خلیفه این است که خلیفه قائم مقام نبی است در حج تحریر و حق بود و بند
مکلفین از احکام خدا و حافظ شریعت نبی است و حافظ شریعت لطف است از جانب خدا

بود

لطف و واجب است بر خدا چنانکه نبوت واجب بود پس حضرت خاصه و چاره است
که ولی متصف شود بصفات نبی تا بجهت قطع حاصل شود از برای مکلفین بآنکه ولی حجت خداست
و قول ولی قول خداست و قول رسول خداست و حکم رسول حضرت است و برای آنکه
اطاعت ولی واجب است بجهت القطع و ناچار است آنکه ولی مطهر و منزه باشد از هر
چیزی که نفرت قلوب و عدم اطمینان در ایشان در جمیع احوال و کسی که متصف باشد باین صفات
مطلع نمی شود برآن مگر کسی که مطلع باشد بر سرائر و ضمائر و عالم الغیب و الشهاده است و چون
ثابت شد که این مرتبه از برای احدی از خلق دانسته نمیشود مگر آنکه این مرتبه را
نص خاص از جانب خدا بر شخصی و این لطف واجب و انشاء از تحصیل علم است
و ما در حکم اصول واجب نمی‌کند که حاجت نیست دیگری است که جمیع شده
هم در کس شرایط نبوت غیر دال او بر علی بن ابی طالب علیه السلام است که
او علیه السلام بود از هر ذریه که معصوم بود از آن ذریه نبی پس و شریکست معصوم
هر بی ارادت در هر حقیقی و جانب و واجب او د تصریح حضور برای مطلق از حکم است

خود قال تعالی انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون خلاصه معنی آیه شریفه این که خدا این سه فرقه را برحق که دوست شما و در تمام ثابت
خدا و رسول خدا و آنهایی که گرویده‌اند و آنهایی که بپا میدارند نماز را و میدهند
زکوة را در حالتی که رکوع میکنند کما قال و بر صحت تواتر رسیده است روایت
در کلام مفسرین از فریقین باینکه این آیه نازل شده است در حق علی ع م در وقتی
که تصدق داد خاتم خود را بفقیر در حالتی که راکع بود و منکر این قول نیست
کسی مگر مکابره کننده پس ثابت کرد حق جل و علا از برای علی علیه السلام
بنص حق بعینه همان چیزیرا که ثابت کرده بود از برای نبی و رسول خود ص الا
ولیت یعنی از برای ولی در این مقام مگر اولی بتصرف بودن بحکایی از نفوس
خلایق در هر چیزی از امور دنیا و آخرت پس مراد بولایت همان ولایتیست
که ثابت گشته است از برای خدا و رسول خدا ص و این جهت است که تهنیت کرد
برای رسول خدا در روز غدیر خم علی ع را عمر ابن الخطاب از طرق متعدده بخ بخ لک

بحد تواتر رسیده است باعتراف کردن خصم بقوله الست اولی بکم من انفسکم
قالوا اجمعهم بلی یا رسول الله ص فقال رسول الله ص من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و این قول کسیست
که خدا خبر داده از حقش وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا و نیز در این خصوص
خدا خبر داده فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم و نیز
خبر داده ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز خبر داده ولو تقول علینا بعض الاقاویل
لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و روایت کرده اند غیر شیعه که پیغمبر ص فرموده است
اقضاکم علی ع م و قضا لازم دارد علم را و قضا درست صحیح است بجمیع علوم حکم کرد عالما
بالجمیع و قال ص علی مع الحق والحق مع علی ع م یعنی حق با علی ع م است و حق ثابت
دور میزند حق با علی ع م بهر سمتی که دور میزند علی ع م فاذا ثبت انه کما تحقق وانه معه
ثبت من الله سبحانه پس در مع الحق حیث دار ثابت میشود بداهة حجیت
علی ع م هادی است بحق و دلیل دلالت میکند بر اینکه غیر علی ع م لا یهدی بر

ابن

باین شمایش داده‌اند نکرده اصحابی از ترس عصمت آن حجت یا از صحابه چنانکه ادعا
کرده‌اند بعضی از برای جناب علی ع و من اهدی الی الحق احق ان یتبع و نحو ها
چه جناب امیر ع مفارقت نکرده‌اند از حق و حق هم مفارقت از ایشان نکرده و یدور الحق
معه حیثما دار و این نصی است که روایت کرده است این نص را سنی و شیعه هردو
برای اینکه جناب امیر المؤمنین با باطل نبوده‌اند در هیچ حالی از احوال و بر آن
که ما قصد نمی‌کنیم از غرض که این را پس ثابت است زیرا که هر منصف و طالب حق علم
جزم القطع از مثل این حدیث و آیه اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه
بلا فصل رسول خداست و جناب امیر سزاوارتر است به اینکه متابعت کرده شود
از دیگران لکن الله تعالی چنانکه به جای دیگر و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الفاسقون و جناب امیر کسی است که برده خدا از ایشان رجس را و پاک گردانیده
است ایشان را پاکیزه پاک کردنی و جناب علی است معصوم نص حدیث خدا

دو نفر از

و قول رسول خدا و دوست منصوص علیه بالخصوص از جانب خدا و رسول خدا و اقرار کرده ای
از سنیان مرتبه را برای احدی از صحابه و الحمد لله رب العالمین حفظ پس آن امامان چیزی
که علت بوجه است از برای نصب علی بن ابی طالب علیه السلام همان علت بوجه است
از برای نصب خلافت امام حسن ع ثم الحسین ع ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ع
ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد
ثم الحسن بن علی ثم الخلف الصالح الحجة القائم محمد بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین
و جمیع حجتی که استنباط شده است در خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و قیام علی ع مقام
رسول الله ص و بودن علی ع حجت خدا بر خلق خدا الی غیر ذلک تمام آن شامل است اینها را در
در حق علی ع از کمالات و فضایلی که ثابت کرده شده بود در او دلالت میکند بر وجود آن
خلق خدا الکل معتبر است در حق حضرات ائمه خصوصا چنانکه این حدیث است
که روایت کرده است او از جابر بن عبد الله انصاری و غیر این از اخبار و احادیث که مشهور و متواتر است از آل خدا
ع و نص کل سابق علی لاحق بعده و هلم جرا تا اینکه مرتب

قطعی است فصل در بیان آنکه عقلا حکم باینکه حضرت قائم ع منتظر حی است
و موجود الان نزد ما طایفه محقه بواسطه اجماع کردن فرقه محقه بر اینکه جناب قائم ع حی است
و موجود است اینکه مملو خواهد کرد زمین را از قسط و عدل چنانکه مملو شده است از جور و ظلم
و هو ابن الحسن العسکری الی است و اجماعهم حجة لان اجماعهم اهل البیت و اجماع
اهل البیت علیهم السلام حجة است لان الله اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
پس قول باینکه حجت است بعد اینکه بمیرد ائمه معصومین ع الا الحق لا حجة
بودن اجماع شیعه باینکه کاشف عن قول امامهم المعصوم ع است و لا عبرة الی
فکثیر منهم قائلون بقول دین قال منهم انه الان لم یوجد و منهم من قال انه عیسی بن
مریم ع و ما روی الفریقان من قول من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
رد کننده است قول این دو طایفه را زیرا که این حدیث صادق می‌آید بر کسی
که موجود باشد در زمان ما چه اگر کسی بمیرد در این زمان و نشناسد امام خود را هر آینه
مرده است مثل مردن اهل جاهلیت که امام زمان خود را نشناخته دین

اهل

صحیح که در وقتی که امام ع موجود باشد با وصف اینکه وجود امام لطف است
ما دام التکلیف و وجود تکلیف بدون لطف موجود صحیح نیست زیرا که لطف موجود شرط
تکلیف است و مشروط معدوم میشود بعد عدم شرط و برای هر کسی که قائل است باینکه جناب صاحب الزمان
متولد شده و قائل است باینکه موجود است در حالی که قائل بوفات حضرت نیست و کسی
مستبعد میداند وجود حضرت و طول عمر حضرت را پس تحقیق که خطا کرده است حکم را
بعلت اینکه جناب واجب الوجود ذکر دانیده و حق کرد از برای وجود و طول عمر حضرت صاحب
دلیل را که بتوان ممکن باشد و دلیل آن این است که جناب حق سبحانه و تعالی
حق کرد خضر و بعد ثانی همه در آنکه جناب خضر ع متولد شده در زمان حضرت
ابراهیم علی نبینا و علیه السلام علی اصح الاقوال المشهورین و جناب خضر الی الان موجود است و میباشند
بلکه موجود خواهند بود تا نفخ صور و این حجت که دلالت می‌کند بر وجود
قائم ع و طول عمر وجود دشمن خدا شیطان ملعون با حیات تا روز قیامت پس در اقرار
که بقاء دشمن خدا شیطان ملعون جایز است و همچنین بقاء خضر ع چنان اعتقاد که از برای

مصلحت جزئیه است بالنسبه به بقاء محال نظر خدا از عالم قطع بود چگونه جایز باشد

بقاء کسی که جمیع مصالح نظام در دنیا و دین و آخرت موقوف به بقاء آن کس است و بیان

و فرمود این مطلب را پیغمبر به قول شریف خود که قال علیه السلام لو لم یبق من الدنیا

الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی او من ذریتی

اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا

وظلما خلاصه معنی اینکه جناب پیغمبر میفرمایند هرگاه باقی نماند از دنیا مگر روزی

هر آینه جناب واجب الوجود طول میدهند آن روز را تا اینکه ظاهر شود و بیرون

آید مردی از اهل بیت یا از ذریه یا از اولاد من که اسم شریفش مثل اسم منست

و کنیتش مثل کنیه من است و مملو میکند زمین را از قسط و عدل چنانکه مملو شده باشد از جور

و ظلم و کسی که قایل است به اینکه عیسی بن مریم علیه السلام است حجت خدا

تکذیب میکند او را این حدیث متفق علیه زیرا که عیسی علیه السلام از اهل بیت

محمد صلی الله علیه و آله نیست و نه از ذریه محمد علیه السلام و نه از اولاد محمد صلعم و نه اسم او مثل اسم محمد است و نه کنیه

عی

٣٣

عیسی مثل کنیه محمد علیه السلام و کسی که قایل است از اهل سنت به اینکه حجت خدا مهدی عباسی است

تکذیب میکند او را این حدیث چه مهدی عباسی از اهل بیت محمد و از ذریه نیست

و اولاد محمد علیه السلام نیست و با این نحو هرگز باقی نماند از برای منصفی که طالب حق باشد حرفی مگر

اینکه قایل شود که صاحب الزمان ثانی عشر از ائمه است و تبع او از ذریه جناب

ابا عبد الله الحسین علیه السلام عجل الله فرجهم و سهل مخرجهم فصل در وجوب

که اعتقاد کند هر مکلفی وصایت اوصیاء را و ایمان آورد با وصیا زیرا که اوصیا و این

نمیشد از جانب خدا مگر حق و دو ضد و نزد عالم مرجح کردن این را و اوصیاء از سبب اطاعت

واجبات و عبادت و ذکر و شکر کردن الهی و هر کسی مرجح حکم خدا در حق او خواهد زد

من حیث الحکمه والقول والعمل والفعال و هر که اعتقاد کند و ایمان آورد به هر چیزی

که فرود فرستاده خدا بر انبیاء و اوصیاء از کتب و صحف و هر چیزی که آورده اند انبیاء

ملائکه زیرا که خدا در قرآن خبر داده است به این و خبر داده است به حج صادقین و هر چیزی

که به جنس حق خواهد بود و هی حق شاهد ایم آمنوا بما انزل الله الیهم و ادوا الی

الا مرهم الله تعالی باداء فرمان علی الرسول الا البلاغ المبین **باب پنجم در معاد است**

و واجب است که اعتقاد کند هر مکلفی وجود معاد را یعنی عود کردن ارواح را با جساد

در روز قیامت و بداند که ارواح خلائق بر سه قسم اند قسمی ممحض در ایمان و مراد ما ممحض در ایمان

این است که بشناسند امیر المؤمنین را بمعرفت نورانیت چنانچه در احادیث است و بدانند که جناب

امیر المؤمنین علیه السلام صراط مستقیم و سبیل الله و رحمة الله و وجه الله و جنب الله و اذن الله

الواعیه است و بدانند که هر کس که بمیرد و عارف باشد باین مرتبه حق را لامر الله تعالی

و نه همه خواهد بود از جمله شهداء و بیرون روح وی به بهشت دنیا و تنعم می کند در آنجا و چونکه

روز جمعه و عید در آید عند طلوع الفجر آنها می آیند با ایشان ملائکه و می آورند از برای ایشان

ناقه از ناقه های بهشت و بر آن ناقه ها قبه است از زمرد و زبرجد و دیگر جواهر

در بین ایشان دیده می شود ظاهر آنها از باطن و باطن آنها از ظاهر و بر او می نشینند ملائکه با ایشان

و بعد از صیحه می نشینند ایشان جمیعا و طیران می کنند در هوا ما بین زمین و آسمان تا آنکه

بیایند بنجف اشرف نزد قبر امیر المؤمنین و خواهند بود در آنجا تا وقت ظهور

و چونکه ظهور در آید از آن میده هر یک را بر جبل بزیارت اهل خود و می فرستند ایشان را

ملائکه چندی که بپوشانند ایشان را چیزی که مکره طبع مرئی نیست از اهالی و احوال

خود و نخواهند دید مرئی مگر چیزی را که دوست دارند و می مانند در آن مکان

بقدر یک ساعت هر چیزی قدر تحریر و بعد از آن صیحه می زنند جبرئیل ایشان را و می نشینند بر

پشت مطایای خود را و طیران می کنند بر دفعات جنان و مشغول می شوند

بتنعم و عیش کردن و بعضی از ایشان بوادی السلام می آیند و زیارت می کنند روز

قبر خود و اهل خود را بغیر رویت ایشان خود و بعضی از آنها زیارت می کنند مگر

روز عید هر عیدی را به حسب ایمان من القوة و الضعف و دلیل بر این

قول خداوند عالمیان است در کتاب شریف خود آنجا که می فرماید و من

و جنة عالیة قطوفها دانیة بر خلاف البحرة و لا یطلبون شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن

عباده بالغیب انه کان وعده ماتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة

و عشیا یعنی آن عرات بحرا اجال بیت که جناب داحی مینامد بکرة

توبه کنند و برگردند و بعمل آورند عملهای نیک ایشانند که داخل می شوند بهشت را
و ستم کرده نشوند چیزی را جنات بهشتهائی که وعده کرده خداوند بندگان خویش را
پنهانی و وعده خدا خواهد آمد و نشنوند در آن بهشت بیهوده را مگر سلام
و از برای ایشان است روزی ایشان در بهشت بامداد و شبانگاه و مراد این
بهشت بهشت دنیاست که بسمت مغرب واقع است نه آخرت و این جنات
که ذکر فرموده بکره و عشیا زیرا که در جنات آخرت صبح و شام نیست بلکه
نوریست موجود و حقیقت محمد و دائمند در آنجا ابدی گویند ربنا عجل قیام
الساعه یعنی خداوندا قیامت را برسان زودتر کراران و آنکه طالب میشوند
ظهور قیامت را چه قیامت را دری لازمه بر آتش داری بعلت این است
که نعمت موعودی جناب اقدس الهی ظاهر شده است برای ایشان چون
نعیم رفیق لغت جنت دنیاست و چاشنید در بهشت دنیا
عیش می کنند در آن بهشت تا رجعت آل محمد و در رجعت رجوع میکنند

با آل محمد و آنکه ایشان نیز محض اند در ایمان و بر آن اشخاصی که کشته شوند
در دار دنیای فانی در رجعت آل محمد رجوع خواهند کرد و دیگران خواهند کرد
در رجعت قدر دو مقابل عمر خود در دنیا و بعد بمیرند و آنکه نیز بمیرند در دار دنیا
رجوع خواهند در رجعت آنکه کشته شوند در دنیا که بلند کنند جناب حق
سبحانه و تعالی محمد و آل محمد را از زمین و جای دهد ایشان را در فوق
عرش خود میمانند انس در روی زمین بقدر چهل روز و بعد از انقضای مدت
چهل روز میدمد در صور اسرافیل نفخه صعق را و نفخه صعق نفخه است اضطراب
می کند ارواح خلایق را و جای میدهد در میان سوراخهای صور ارواح را و صور
بعدد انفاس خلایق است و بعد از دمیدن باطل میشود ارواح و سایر حرکات
و موت بطلان ارواح و سایر حرکات چهار صد سال است و بعد از
نفخ اول آنچه خواهد بود نه محو حسی و لا اجساد ایشان باقی بماند در قبر
خود و هستند بر شکل سحاله طلا در دکان زرگری و میآید آن اجساد را

رد نحی نداشت دنیا اما نفخه الصور را جزای اجساد متفرق می شود و شاید متمحض در کفر
و کسیکه متمحض در کفر ملحق می شود در روح ایشان با آتش دنیا عند مطلع الشمس و غروب
می کنند ایشان را بحرارت آتش وقت طلوع آفتاب و همی که قریب بغروب میشود
می آید ایشان را ملائکه عذاب و الا دست دارند هر یک شعله از آتش و می اندازند بر کران
کفار و پر کفار را به بر اهوت عذاب می کنند ایشان را تا نفخ صور و باطل میشود
ارواح کفار و اجساد کفار قبر خواهد بود در قبرهای خود و می آید ایشان را دود
و شرر از آتش دوزخ مشرق و بقای اجساد کفار در قبور اما نفخه الصور است
و باطل میشود ارواح کفار پس نه متمحض در کفر و نه متمحض در ایمان بلکه پس میان است
و اسمی هم متوسطین قبر می مانند ارواح و اجساد ایشان در قبر خود تا روز قیامت
و مدت بقای ارواح و اجساد در قبور بقدر حیات دنیا هزار سال است و می گویند چهار
هزار سال فاصله بین النفختین است و چونکه کمتر از حیات دنیا هزار سال گذشته
جواب و حساب الجواب باران ... از دریای ... در دریا ...

... عدد شمار و حروف ارزد هر روز ...

بسم الله الرحمن الرحیم

غ ن ب ع م ا ب ص ب م م د م ا س
ل ش ا د ب ع ط د و م د ی ی ل خ و
د ل و ل خ ع ا ب ل ه ک ب ه ب ک
ت و ل د ا ت ک خ ب ی خ خ ط ه ی
ب ت و ا ی ا ل و ی و خ ب س و و
ه ه ی ک د ه و ل ی س ا و ب د ا
ت ن ی ب و ا ت ک ن ی ل د ب
ب ه ج د ی ا ه ش ه ا ا و ر ب
خ د س ب د و س ه ی د و د
د ت ی ن د ی د تم

خضرات و بوی این آب باران مثل بوی منی است و باران بقدری آید که روی زمین را
دریای واحدی میشود و موج میزند آن آب روی زمین بقدری که جمع شود اجزای هر جسدی در قبر
خود و بعد از آن رویند میشود گوشتها خلایق و مدت آمدن باران چهل روز است و چونکه
رویند شود گوشتها مبعوث می کند جناب اقدس الهی اسرافیل را و امر می کند او را به نفخ
صور و اسرافیل مشغول میشود به نفخ صور و می دمد در صور و بعد از نفخ ثانی اطراف می کند ارواح
در جای میشوند هر یک در جسد خود در قبر خود و بیرون می آیند از قبرهای خود در حالتی که میریزد
از سرهای ایشان خاک بسیاری و از هم نیست بودن این بود معنی معاد که ذکر شد و واجب است ایمان آوردن
بعود کردن ارواح به اجسام زیرا که عود و رجوع کردن ارواح به اجسام امریست ممکن مقدور از برای
خدای تعالی و خبر داده است بعود ارواح به اجسام خدا و رسول خدا و هر چیزی را که خبر دهند خدا و رسول
حق خواهد بود و دلیل دیگر آنکه معاد حق است زیرا که عدل و فضل است در روز جزا دادن به اعمال
و عدم وجود معاد منافات دارد فضل را در عطاء ثواب و منافات دارد عدل را در وقوع
عقاب و دلیل دیگر آنکه معاد لطف است از برای مکلفین زیرا که معرفت مکلفین به
بر طاعت و مانع و زاجر است ایشان را از معصیت به گول و جاه حکمه و دلیل دیگر آنکه
اجماع کرده اند مسلمین بر وقوع معاد و بر آنکه معاد حق است از اصول اسلام و تحقیق میشود

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله

اسلام برون اعتقاد کردن بوقوع معاد اجماع کرده‌اند بر آنکه منکر معاد و حساب و جزا کافرست
چگونه و توجه عقاد دلیل دیگر آنکه جناب واجب الوجود تکلیف کرده عباد خود را
و امر کرده عباد را بطاعت و وعده جزا نموده عباد را بر وفا کردن بعهد خود و امتثال امره تعالی
حسن الثواب و نهی کرده عباد را از معصیت و جزا نموده هر که نقض عهد نماید و مخالفت کند
نهی را معاقب خواهم کرد او را و تکلیف واقع شد از رب جلیل و واقع شد از بعض عباد
طاعت و از بعض دیگر معصیت و واقع نشده جزا بجا وعده و تعذر خبر داده است بآنکه ما بأنها خبر
لذا ایشم جزا را تا روز قیامت فقال تعالى انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار یعنی این جزای ایشان
که وعده داده عباد را برای روزی که بیرون خیزند و در آن روز جزای ایشان داده قال تعالى
ویستعجلونك بالعذاب ولن یخلف الله وعده وان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون
و غیر اینها از آیات چگونه و توجه عقاد بآنکه خبر داده است بوقوع معاد کسی که بصادق است
قادر بر او فصل چو که بود حشر از برای تمامیت عدل حق واجب است اعاده هر ذی روحی
از انسان و حیوانات چه از آنها باشد و جن ذات هم چنین است و جن و شیاطین و حقاء و دواب
هر چیزی بقدر لیاقت است و اعاده هر ذی روحی بواسطه این است که جزا داده شود بقدر
حق

عملش از خیر و شر وانصاف کند حق خود را از کسی که ظلم کرده است او را و انصاف حق کنند از او
و شاهد بر کلام ماقیل قول خداوند عالمیان است قال الله تعالى ولكل درجات مما عملوا و دلیل بر آنکه
حساب حشر عام و شامل مثوب جمیع حیوانات ناطقه و صامته از قول خداوند عالمیان است
قال تعالى وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء
ثم الى ربهم يحشرون حاصل معنی آنکه جناب واجب الوجود می‌فرماید و نیست هیچ جنبنده
در زمین و هر پرنده که بپرد در هوا بال خود مگر آنکه امتهایند مثل شما و هیچ را که نگذاشتیم در کتاب
از هر چیزی پس محشور خواهند شد بسوی رب خود و همچنین معصوم علیه السلام فرموده که حق آنکه
می‌کند جناب حق سبحانه و تعالی حق هر حیوان باشد خر از حیوان شاخ دار و قول
خداوند عالمیان ولا يظلم ربك احدا دلالت می‌کند بآنچه بر آنکه خدا انصاف می‌کند
حق ذی حق را و ان كان من ان طفيل للقصاصات و من القاصات الى طفيل حكمه
محشور می‌شوند بعضی از جمادات مثل سنگهایی که عبادت کرده‌اند آنها را اهل شرک و چوبها
که بت قرار داده‌اند آنها را و قائل شده‌اند بخدائی آنها از آنکه عذاب می‌کنند اهل بخار را
بواسطه این است که قبول کردن اینها مرتبه معبودیت را لقوله تعالی انکم وما تعبدون من دون الله

حصب جهنم انتم لها واردون یعنی بدرستی که شما و آنچه را که عبادت می‌کنید شما از او هیزم جهنم
خواهید بود و داخل می‌شوید در جهنم و هرگاه کسی بحث کند و گوید چگونه می‌شود که از برای
اینها مرتبه ضلال و ... آیه ... از برای اینها عقل و شعوری جواب خواهیم داد که از برای
اینها عقل و شعوری هست و لکن فی کل شیء بحسبه و از این جهت است که ضلال قرار داده است
از کمال هر لانا آلهتنا در دو جا زیرا که هرگاه از برای اینها عقل نبود هر آینه ضلال قرار نمی‌داد و در اینجا
چه ما در اینجا استعمال نمی‌شود از برای غیر ذوی العقول پس آیه جناب واجب الوجود
ایشان فرمودند بضمیر العقلا بجهت این است که از برای هر شیئی عقلی است و عقل
کمال شیء بحسبه و مثل این است قول جناب حق سبحانه و تعالی فقال لها وللارض ائتیا
طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین و نظر در خطابات ملاحظه یعنی بسبب آنکه جناب واجب الوجود فرمود
با آسمان و زمین که بیائید خواهید یا نخواهید گفتند هر دو که آمدیم در حالتی که فرمان
برداریم فصل بدان که قصاص جمادات و اشجار در دار دنیا است چنانکه وارد
شده است در این خصوص اخبار کثیره مثل آنکه زمین افتخار کرد بر خود جناب
تعالی بجهت افتخارش جاری ساخت در او چشمه را از جرم مثل قول معصوم که فرمودند

هرگاه طغیان کند کوهی بر کوهی دیگر هر آینه خراب می‌کند خدا آن کوه طغیان کننده را و امثال
ذلک کثیر و مجملاً بدانکه جمیع موجودات انسان و حیوانات و نباتات و جمادات و تلال
و جبال و عیون و انهار و بحور و مدن و ذرات و ... و ارواح و اجسام و جن و
انس و شیاطین و دارای دنیا و کوکب هر شیء موجود مکلفند و از برای هر یک پیغمبری
هست از جنس خود و لکن تکلیف هر شیء بقدر آن شیء است و پیغمبران اینها اخذ می‌کنند
اوامر به خود از پیغمبر ما محمد مصطفی صلعم و پنجتن آل عبا و اولیاء ایشان اخذ می‌کنند مأمور به
خود را از وصی پیغمبر علیه السلام و بدان چه باشد عقوبت جمادات و نباتات مثل آنکه کل در شده
که زمینی شوره زار و آب شور و تلخ مثل حنظل و تلخ چون علف شیر بیابان و لا حرج و اهل
بیت و قبول نکردند که دیدند تلخ و شور در دنیا و سبب این است که ایشان از ولایت اهل بیت
کلی قوی که باشند تا دیدند شاید که رجوع کنند و پنجتن ادراک اینها کلی نیست
که بواسطه آن ادراک کامل برسند بآخرت بلکه بحسب اینها بحسب اینست جزئی نیست
که امید رجوعی از برای اینها هست و لا ادراکها جزئی لا کلی رتبه تمر نیح الاخرة
و آنکه تاخیر انداخت عقوبت اصنام را جناب حق سبحانه و تعالی بقیامت اگرچه جزئی است
ادراک اصنام و بواسطه این است که بر سر کفار زنند اصنام را بجهت عبادتی که کردن

کفار و اصنام را فصل و از جمله چیزهایی که واجب است اعتقاد کردن و تصدیق کردن جوارح است
بر صحابت جوارح از مکلفین بر چیزهایی که کردند لقوله تعالی الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم
و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و در اخبار وارد شده است روایات کثیره با آیه که بقاع ارض شهادت
می دهند برای ایشان آنچه کردند در او و محشور میشوند ایام و لیالی و ساعات و روز
و سالها و ماهها و شهادت میدهند برای ایشان و عقل هم مؤید است این را پس چون که مطابق
شوند عقل و نقل بر ثبوت مطلبی واجب است اعتقاد کردن آن مطلب فصل
و از آن جمله چیزهایی که واجب است اعتقاد کردن و اقرار کردن کتابت است
و سبب اقرار این است که انسان همین که مرد و گذاشته شد در قبر خود چند شب
بر او گذشت و کلمی می آید او را ملکی که او را رومان فتان القبور می گویند و این
ملک پیش تر از نکیر و منکر میاید و پس از آمدن می نشاند میت را
و می گوید میت فقیر فرا آید که روح تعلق گرفت به بدن میت می گوید بنویس عمل
خود را آن فقیر می گوید که من فراموش کرده ام عمل خود را ملک می گوید یاد
که من یک یک را یاد آورم تو را غیبت کردی و مال مردم را خوردی ظلم کردی اوامر
خدا را اهمال ناوردی و منهیات را مرتکب شدی و غیر اینها و غیر از تند گرگ شدن [illegible]

آن ملک میگوید بنویس عمل خود را آن میگوید که [illegible] ملک میگوید
که قلم انگشت تو است میگوید بنویس عمل خود را آن میگوید [illegible] ملک
میگوید بردار پاره از کفن خود را باز میگوید ملک بنویس عمل خود را آن می گوید پیش
ندارم دوات ملک میگوید دوات تو دهن تو است آب دهن تو پس در حق بر او چون که پس داد
حق بر او نوشت پاره کفن خود را اعمال را بر میدارد ملک کتاب اعمال مکلف را بیاندازد
بگردنش و سنگینی این کتاب بقدر کوه احد است نعوذ بالله من افعال القبیحة و اعمال السیئة و ظاهره
پس دهنده حساب برسر [illegible] نامه اعمالش [illegible] سنگینی [illegible]
در اینجا آیه که نامه اعمال مؤمن [illegible] حسنات است [illegible] که روز قیامت شود و طیران میکند
نامه اعمال در هر کس [illegible] میآورند نامه اعمالش را از برابر روی او [illegible]
کتاب خود را به دست راست خود و کسی که گناهکار [illegible] میآورند نامه اعمال او را از پشت
سر او [illegible] بر پشت سرش [illegible] که پایش [illegible] پشت او را در بیرون میآید [illegible]
بیرون آید [illegible] نامه اعمال کفار [illegible] به دست چپ وی [illegible]
و بر آن صف زننده در حضرت مولای متقیان امام حسن و جان امیرالمؤمنین قال الذین
سید المرسلین لیشفع الذین یعبرون الارض [illegible] بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله
اولاده [illegible] حساب [illegible] اعمال از خیر و شر [illegible] کتاب الخلایق [illegible]

و هر یک از مکلفین نگاه میکنند کتاب خود را بدان که میگیرد و میگردد و بنده میباشد سیاه و ازرق
چشم و پاهای ایشان در زیر مقعد و سرشان در آن پایان نهم است و طی میکنند مابین مشرق و مغرب را یک قدم
و باین حالت میآیند ترازویت خدا فصل و بعضی از آن جمله اعتقاد کردن میزان است بعضی
ترازوها که اعمال جمیع خلایق سنجیده میشود با دو از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
روایت شده است که این ترازو صاحب دو کفه است و نیز روایت شده که صاحب
دو کفه نیست بلکه این عبارت است از ولایت ائمه و بعضی از علما گفته‌اند که ترازو
عبارت از عدل حضرت الله تعالی بمقادیر الاستحقاقات الراجح منها والمرجوح
وحق این است که منافاتی مابین اقوال ائمه نیست و این ترازو صاحب دو کفه است
کفه از برای حسنات و کفه از برای سیئات و این ولایت ائمه است و میزان عدل
حضرت است و وجه الجمع لیس هذه الرسالة محله و نحو این را واجب است این است که
اعتقاد کند هر مکلفی که روز قیامت نصب میکنند میزان را بجهت امتیاز دادن اعمال
مکلفین و اما اینکه میزان چگونه است و چه حال و چطور است چیزی واجب نیست
و دلیل بر وجود میزان قول خداوند عالم است قال الله تعالی فی کتابه العزیز و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه
فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون خلاصه معنی این است که جناب

اقدس

اقدس الهی میفرماید که در روز قیامت ما که خدا هستیم ترازوی اعمال را در میان
خواهیم اورد پس هر که گران آید ترازوی او پس المرها ایشانند رستگاران
و هر که سبک آید ترازوی او پس ایشانند آنانکه زیانکارند بر نفسهای خود و در مخلد
خواهند بود در جهنم فصل و از آن جمله چیزی که واجب است اعتقاد کردن او
پل صراط است و پل صراط جسری است کشیده شده بر روی جهنم و آن اول
عقبه از آن جسر است بمحشر صحرا هزار سال تا زلگاه هزار سال و بین صعود و نزول
هزار سال صراط است و از این صراط بر صراط دیگر بناچار عقبه است و در هر
عقبه می ایستد خلایق هزار سال و پل صراط تیزتر است از شمشیر و باریکتر است
از مو و هر گاه کسی ترسیده است و وسیع میشود از برای او مثل مابین السماء الی
الارض و باریک و تنگ میشود بر شخصی که معصیت کار است و میگریزند خلایق از پل صراط
هر یک بقدر اعمال خود بعضی میگذرند مثل برق جهنده و بعضی دیگر مثل
دویدن اسب و بعضی دیگر مثل پیاده و بعضی دیگر مثل زنجیر و بعضی دیگر
معلق میخورند و میگیرند جبرا آتش اخذ میکند بعضی از ایشان را و دایم گرداند
و بعضی دیگر را اخراء الا اخذ میکند آتش جهنم خانه کار را دیر بود از پل تمام

و واجب است که اعتقاد کند وجود پل صراط را در روز قیامت و اعتقاد کند که پل صراط
از شمشیر برنده تر و از موی باریکتر است و پل صراط جسریست کشیده شده بر روی جهنم و خلایق
مأمورند بگذشتن بر آن پل صراط و واجب نیست بر مکلفین کیفیت پل صراط و شناختن اینکه
چه چیز است یعنی صعود بر او و نزول از او و شناختن اینکه مقصود از پل صراط چه چیز است
و دلیل که دلالت میکند بر وجود پل صراط اخبار متواتر است من حیث المعنی از سنی
و شیعه و اجماع مسلمین هم بر این است **فصل** و از جمله چیزی که واجب است اعتقاد کردن
آن شفاعت است و مراد از شفاعت شفاعت کردن پیغمبر است اهل کبایر را که از امت
پیغمبر باشند کما قال ادخرت شفاعتی لاهل الکبایر من امتی و اخبار متواتر در آن وارد گشته است
باینکه پیغمبر شفاعت میکند اهل امت خود و ائمه علیهم السلام از شفاعت میکنند
ائمه طاهرین شیعیان خود را شفاعت میکنند شیعیان هرکرا که خواهند مجملا **فصل**
آنچه که واجب است اعتقاد کردن بثبوت شفاعت است برای پیغمبر و امام **فصل**
و از جمله چیزی که واجب است اعتقاد کردن بآن وجود بهشت و چیزی که وارد است
از نعیم مقیم و بهشت هشت طبقه است چنانکه دلالت میکند بر این اخبار و تحقق
کردن قرآن و بهشت دنیا ترجمه است عند بعض از اشراف بهشت دنیا

اهل .

برزخیت ما بین دنیا و آخرت و ذکر فرموده جناب واجب الوجود جنت دنیا را
در قرآن خود فقال جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا
لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا ثم قال تلک الجنة التی نورث
من عبادنا من کان تقیا و در این است آخرت است و بهشت آخرت هشت
طبقه است اول بهشت فردوس دوم بهشت عالیه سوم نعیم چهارم عدن
پنجم دار السلام ششم دار الخلد هفتم جنة المأوی هشتم دار المقام و هر یکی از اینها حظایری
دارد برای جنت عدن که حظایر بسیار است و هر یک از این حظایر طی مشهد
برای اهل خود فضا دیگر در هر یک پانزده بهشت موجود است بشمار از اینها
صفه معروف و فوق هر طبقه از آسمانی بهشتیست و بهشت هشتم بالای
کرسیست و بعضی دیگر بهشت خطیره و بهشت خطایر از بهشت بهشت است
و کوچکتر از بهشت بهشت و در حدیث است که بهشت خطایر یکی از طبقات
ارض مؤمنین از جن و اولاد زنا از مؤمنین و اولاد زنا تا هفت پشت و جایی
که جاری شده است بر آن تکلیف ظاهری و بعضی باشد از برای ایشان اند
قربات ایشان اشتغال اینکه ملحق شوند بایشان و امثال جنان خطایر
جنان جلیست مثل شمسی که در آسمان چهارم است چه اسم شمس شمس است

در بیان چهارم در شناسا و اشراق او در این شمس میگویند در روی زمین و گچه واجب است

اعتقاد کردن بوجود جنت است و نیم جنت الان و اما مثل این تعویل وگوه واجب

است و دلیل بر وجود جنت قرآن و اخبار و اجماع است **فصل** و از جمله چیزی که واجب است

اعتقاد کردن بوجود آتش است و آن چیزی که آماده شده و در آن از عذاب الیم و این نیران

خود هست کانه است و نیران دنیا هفت است عند مطلع الشمس و شرطی کرده است قرآن نیز کرامت

و این نار موجود است قال تعالی وحاق بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا و عشیا

خلاصه یعنی آنکه فرو دآمد بآل فرعون بدی عذاب آتش و عرض کرده میشوند فرعونیان بر آن

آتش بامداد و شبانگاه و این نیران نیران دنیا است زیرا که در آخرت عرض دو عشیت

و قال تعالی ویوم تقوم الساعة یعنی و از روزیکه برخیزد رستخیز و این نیران نیران آخرت است

زیرا که نیران دنیا موجود نمی شود در قیامت پس معروض علیه ایام تقوم الساعة غیر معروض علیها

غدوا و عشیا و علما تفسیر و قراء اتفاق کرده اند بر وقف کردن بر عشیا و ابتدا کردن

با دخلوا آل فرعون و خدا خبر داده است از وجود نیران آخرت و نیران دنیا و سنت بر این جاری است

این در جامع از شیخین بر وجود نار القول مطلق است و خلاف ایشان در کیفیت و صفت

و می گویند که اما نار الان موجود بالفعل است یا بالقوه و یا اینکه موجود از نار کلی آنات است

و جزئیات نار موجود بالفعل نیست بلکه جزئیات از نار حادث میشود و بعضی گویند که خلاف

کردن حضرت را بی برادر صحیح نیست خلاف ایشان بلکه صحیح این است که نار دنیا و جزء آخرت

هر دو موجودند بوجود بالفعل چنانکه دلالت میکند بر این قرآن و اخبار خصوص احادیث

معراج حضرت پیغمبر داخل شده در شب معراج نار دنیا و آخرت را دید یا کسی را که معذب

در آن دو نار و واجب است اعتقاد بوجود بهاء و بوجود عذابها و داخل شدن انجا بر ترتیب

است بنار دنیا و آخرت را قبل دخل شدن حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بنار نمرود را

بلکه صد هزار مرتبه بهتر و بر آن که واجب است اعتقاد کردن با اینکه نار رشتی اهل آن را از آن جزئی

تا الم دائمی بردن انقطاع و نهایت و هر چه مانند اهل نار در از عذاب ایشان ساخته میشود

و تخفیف از برای ایشان نیست چنانکه این صریح قرآن و اخبار اهل عصمت است و دلیل عقلی

هم حاکم است کما هو مقرر فی محله و نیران آخرت هفت درجه و طبقه است اسفل از انها علند

اول که اعلای نیران است جحیم دوم لظی سیم سقر چهارم حطمه پنجم هاویه ششم سعیر هفتم

جهنم و جهنم سر طبقه است اول فلق و فلق چاهی است که در او نار اتهای بسیار است صعود

و صعود کوهی است از آتش و سط جهنم سیوم اثام وادی است از آتش که

شعله جاری میشود در حوالی کوه نیران خطایر نیران جهنم است و نامیده میشود

هر طبقه از خطایر با تمام اصل حرف و مثل شمس و مغرب میشود در زیر آن خط بر اهل خاک از آن کشیده
از جمله اشیاء عجیبه مسح و دخول آن زیر خضر و واجب است که عقاید حقه هر مکلفی است که اهل بهشت
مخلد در آن بهشت و نعم آن هم و همیشه است بر دوام امر خدا که نهایتی ندارد و بر هر قول شاهد آن
قرآن و سنت و اجماع مسلمین و اهل جهنم نیز مخلد در جهنم و معذب لا یخفف عنهم العذاب
و تخفیف در عذاب از برای ایشان نیست کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله کان عزیزا حکیما خلاصه معنی آیه که خدای فرماید هر گاه که پخته شود
پوستهای بدن ایشان بدل کنیم ایشان را پوستی غیر آن و این است که بچشند عذاب را و مراد به تبدیل
جلود که آنها را آورده است معنی هر که بر زد و بار دیگر اول بحکم او است که پوستی
که غیر آن پوست اول باشد چه او را آورده غیر آن پوست نیست که جز [illegible] منفی می [illegible]
و قرآن مجید شاهد است بر آنکه اهل نار معذب بند در نار و تخفیف از برای ایشان نیست و
همچنین سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و الرضی است بر این و اجماع مسلمین هم منعقد است و طایفه
لعنهم الله مخالفت کرده اند و همچنین [illegible] از [illegible] به [illegible]
ایشان نیست و تخلید [illegible] القضاء بقول ایشان در عرض [illegible] مسلمین [illegible]

ایمان

که عقاید حقه با آنچه که شرطی کرده است با قرآن و آمده است با دو جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از علم قیامت و سؤال کردن نکیر و منکر کسی را [illegible] در قبر
و حشر و نشر و صراط و هر کار قال الله تعالی [illegible] المرصاد و قنطره علی الصراط لا یجوزها عبد بمظلمه عنده
و از جهنم گذشتن بر روی او و شطی کردن جوارح و از جنت و احوال آن از اهل [illegible]
و نکاح و صدق و شرف نعیم و از نار و احوال آن از عذاب و اغلال و سلاسل و [illegible]
و مقامع و صدید و حمیم و زقوم و غسلین و غیر اینها دارد آنکه جناب حضرت عیسی [illegible] مبعوث
می شود که [illegible] در قبور تو خاتمه از جمله چیزی مراد است اعتقاد کردن رجعت در دولت
حضرت صلی الله علیه و آله جمعی که ما ذکر کردیم در رساله رجعت و محشر [illegible] ایات
و قطعه شده دیگر واقع میشود در زمان ظهور می شود قائم آل محمد عجل الله فرجه [illegible] و چوبکه
هفتم جمادی الاولی و رجب دو باران شده [illegible] اول هبوط آدم علیه السلام به زمین ایام
[illegible] باران و از بیست هفتم جمادی الاولی متصلا تا اول رجب
پس از آن رو دیده می شود که محمد و اراده کرده است خدا رجوع او را به دنیا

از امارات و در سیم نیز دجال خروج می‌کند از صفهان خروج می‌کند سفیانی عثمان بن عنبسه
که پدر او از ذریه عتبة بن ابی سفیان است و مادر او از ذریه یزید بن معاویه لعنهم الله از جمله
که آن زمان از وادی یابس است و ظاهر می‌شود در ماه رجب و در قرقیسیا حسنی از اولاد امام حسن علیه السلام
در کشته شده در راه حق و نیز ندا می‌کند منادی در آسمان با اسم امیر علیه السلام و در آخر ماه رمضان
قمر منخسف می‌شود یا در شب پنجم از رمضان و در نصف ماه منکسف می‌شود آفتاب و در اول
فجر روز بیست و سیم ندا می‌کند جبرئیل در آسمان دنیا که آگاه باشید که حق با علی و شیعه اوست
و در آخر روز ندا می‌کند شیطان در زمین که آگاه باشید که حق با عثمان شهید است و شیعه او
و خلایق می‌شنوند هر ندا را هر کس بزبان خود و ذلک ثبت المطلب می‌گردد همیست
و در ذی الحجه کشته می‌شود نفس زکیه محمد بن الحسن ما بین رکن و مقام از روی ظلم و در روز جمعه
دهم از محرم پرده‌ها بیابد حضرت صاحب الامر علیه السلام و دستی ظاهر می‌شود در آسمان خورشید
کشیده می‌شود در پیش روی حضرت آفتاب که منکسف در میان در دهان خلقه که
و می‌گرداند خطبه ایشان را و همین کلمات ظاهر ایشان نمی‌شود از ضلالت و در اکثر و چون که

و چون که در آن ایام تاریک از شب بسته باشی سطح کعبه تکبیر و نعره از می‌کند حضرت اصحاب خود را
که عبارت از سیصد و سیزده نفر باشند و فرار از ایشان جمع می‌شوند در خدمت
حضرت علیه السلام از مشرق و مغرب عالم و صبح می‌کنند در مسجد و روی خود
مردم را به بیعت کردن اول کسی که بیعت می‌کند حضرت صاحب الامر را جبرئیل
که جبرئیل باشد و حضرت توقفی می‌فرمایند در مکه تا که جمع شوند در خدمت حضرت
ده هزار نفر و بر پا کرده‌اند سفیانی لشکر را و گرفته و لشکر دیگر بر مدینه و فرار از خون
مدینه خراب می‌کنند مدینه و قبر شریف را در هامی کنند چهار ... از الحجه — و می‌سوزانند
رسول صلی الله علیه و آله و بیرون می‌برند و حکم از مدینه بجانب مکه حرکت
می‌کنند که او همین را که پرسند به بیداء که قریب به مکه است فرو می‌روند ایشان را
زمین تا همه نیست از شان نگردد نفر که یکی از ایشان تنبیه می‌شود و برای سفیانی
و دیگری بشارت از برای قائم علیه السلام و بجا با خبری یکی از ایشان مرده می‌رسد برای حضرت
که کشته شد سفیانی و دیگری خبر می‌برد از برای سفیانی که زمین بر ما که کشته

... شکر سیف‌نامه از جناب قائم علیه السلام تشریف می‌آورد برابر به ...

می‌آورد رحمت و طاعت را که عبارت از ... الله ...

... ابر رحمت و برمی‌خیزد روی زمین ... دجال را ... می‌کند

سیف او بیعت می‌کند با حضرت صلوات الله هر که خواهد که ... شروع

نماید برابر که جناب شیخ در رحمت ... تمام این رساله در روز چهارشنبه

ششم شهر شوال المکرم در حین سلطان ... سنه ۱۲۳۲

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ...

روایت است که هر که این دعا را بخواند ...

... و روزی او ...

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ارزقنی

سلامة الدین ووقایة البدن

وصلاح المعیشة ...

... بالشهادة وارزقنی

رزقا حسنا واستعملنی

عملا صالحا وتوفنی مسلما

والحقنی بالصالحین

برحمتک یا ارحم الراحمین

الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره

ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون وسخر

لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه

ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون

بمعنى خالق اذ لا مخلوق حتى صح ولو لم يصح مفارقة الارادة للمراد حتى قال لا يكون
اقول المريد الا والمراد معه اقول قوله خالق اذ لا مخلوق ليس حقيقة على ظاهره لان خالق
اسم فاعل ولا يكون فاعل ولا مفعول ولهذا ورد عنهم ع انه بمعنى سيخلقه ولا مخلوق بمعنى
الخالقية هو العلم والقدرة اى كان عالما بالخلق قادرا عليه اذ لا يصح ان يقال خالق ولم
مخلوق لانه بمعنى فعلى لا يتعقل بغير اقتران وعدم اقتران وجوب فالتحقيق ان المراد انه بمعنى
خالق اذ لا مخلوق واما ان الارادة لا تكون الا مع المراد فلان الارادة طلب المراد
ولا يتخلف طلبه لا يرد ولا يكون مراده الا كان له مرد تعالى الله عن ذلك لان الارادة
ليست حالا ذاتيا والا لما اتصف بضده فلا يقال لم يرد اذ كان ثابتا انه يريد ولا يريد
دل على الطلب الفعلى الذى لا مرد له فلا يكون الا والمراد معه فنقول هل اراد ان يكون
زيد اليوم ولا يكون الا بعد سنين ام لم يرد ان يكون اليوم ام اراد اليوم ان يكون
بعد سنين فمن الاول يلزم الا يمتنع فى الممكن على ارادته ومن الثانى حيث ان الارادة
حادثة كما هو المطلوب ومن الثالث يلزم عدم تحقق الارادة لان الارادة طلب الفعل
الفعل المريد للمفعول لا الفعل الآخر لانه لا يتحقق فيما يتحقق العلم به كما قال الصادق ع لم يكن
لم يزل الله مريدا قال ع لم يزل الله تعالى عالما قادرا ثم اراد فظهر لمن فهم ان الارادة لا تكون

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اعوذ بك
من تغير النعمة وتحويل العافية وفلته
واعوذ بك من ... فى الدين وتخلى الى ... والمسلمين
من ذهاب الدولة اللهم فقهنى فى الدين اللهم انى اسألك
الشهادة على السعادة وفى الآخرة اللهم اجعله قبل الموت
واجعل لى لسان صدق فى الرزق وتوبة قبل الموت ونجاة عند الحساب
زيادة فى العلم وبركة فى الرزق ونجاة بعد الموت وجنتك يا ارحم
عند الموت ومغفرة بعد الموت يا اهل العفو والمغفرة
ودخولا فى الجنة
الراحمين

ولا تحقق الا مع المراد قال سلمه الله تعالى ما بين النسخ والبداء قلت يحتمل ان الفعل الاول ما الفرق بينه وبين البداء
اقول النسخ بداء كما تقدم في المسئلة الاولى لا نسخ الا ان النسخ بداء تشريعي والبداء نسخ تكويني وهو
كثير في الآيات قال تعالى فتول عنهم فما انت بملوم اراد تعذيبهم بالجملة فسبقت رحمته غضبه
فقال وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين وكذلك قوله تعالى مخلقة في النطف ولا رطب ولا يابس
الا في كتاب مبين وما ذكره اهل الاصول مبني على امور قشرية وهذا هو الراجح من الاثر وفيه
هو بداء والبداء نسخ وشرح كمال العلم مما تقدم فان المنسوخ قد نقص من ترقي الوجود الذي
وكذلك البداء هي نحو ذلك قال سلمه الله تعالى **مسئلة** كيف يامر الله تعالى ابليس بالسجود وهو
لم يرد وجه **اقول** قد تقدم جواب هذه المسئلة ولكن هذا مما قلنا من جواز النسخ قبل الفعل وهو
كثير قال سلمه الله تعالى **قال** سلمه الله تعالى **مسئلة** ما الوجه فيما يظهر من الاثار ان ابليس خلق
قبل آدم ع اعلم ان ابليس لم يخلق قبل ادم بقول مطلق وانما خلق قبل ادم الذي هو الآخر
لانه خلق من نار والمخلوق من النار يسبق ما يخلق من التراب على ترتيب الطبيعي ولانه مظهر الجبار
الاول الذي هو ضد العقل الذي قبل الموجودات ولان ادم ابانا لو كان مخلوقا قبل
ابليس لما امكن ان يتسلط عليه ظاهرا ولكن هذا على الظاهر فعلى الحقيقة ادم قبل ابليس
في الدهر وان كان ابليس قبل ادم في الزمان فنحمل على ان الماء قبل التراب وفي الآن
في الحقيقة انما خلق ابليس من نار الشجر الاخضر وذلك الشجر خلق من التراب فالتراب قبل
النار التي خلق منها ابليس **بسم الله الرحمن الرحيم** الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

اما بعد

اما بعد فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين الاحسائي انه قرأت الى بعض المسائل
من بلد الامان والايمان اصفهان حرسها الله من طوارق الحدثان من بعض الاخوان
حفظه الرحمن ذو بيت الكمال باحاديث مشكلة يرجو فيها البيان وكان القلب غير مجتمع
والبال مشتتا ولكن لا يسقط الميسور بالمعسور والى الله سبحانه ترجع الامور فمنها صحيح عاصم
بن حميد عن ابي عبد الله ع قال ذاكرت ابا عبد الله ع فيما يروون من الرؤية فقال عليه السلام
الشمس جزء من سبعين جزءا من نور الكرسي والكرسي جزء من سبعين جزءا من نور العرش
والعرش جزء من سبعين جزءا من نور الحجاب والحجاب جزء من سبعين جزءا من نور
الستر فان كانوا صادقين فليملؤا اعينهم من الشمس ليس دونها سحاب **اقول** المقام يقتضي
في بيان هذا الحديث الشريف وجوها ثلثة الاول في هذه الانوار التي كيف كانت حجب الله ثم
كانت نسبة الانوار بعضها الى البعض سبعين فالاول اعلم وفقك الله تعالى
ان المراد بالكرسي نفس فلك البروج وهو العلم الظاهر الذي احاط بكل شيء قال الله تعالى
وسع كرسيه السموات والارض والمراد بالعرش نفس فلك محدد الجهات وهو العلم الباطن
وهو علم الكيفوفية وعلل الاشياء ومصدر البداء والمراد بالحجاب من زال الكرسي وهو مبدأ كل
التوحيد اشراقات الى امير المؤمنين عليه السلام للكميل مخايل واشار الصادق ع اليهم كما رواه الصفار
في البصائر بسنده عنه وقد سئل عن الكروبيين فقال قوم من شيعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش

لو قسم نور واحد منهم على اهل الارض لكفاهم ولما سئل موسى ربه ما سئل امر رجلا من الكروبين
فتجلى للجبل فجعله دكا والمراد بالستر نور العظمة والجلال وهو اول مقام من الوجود المقيد ولهذا روى
قال الله تعالى ذكره فكان قاب قوسين وفي الدعاء اسئلك باسمك الذي اشرق به
السموات والارضون واما الوجه الثاني فاعلم انه لما ذكر هذه الحجب لان اربعة الانوار التي
لا يقدرون على النظر اليها كالشمس واعلاها حتى لا تشرح العقول الى ادراكها هو الستر والمراد
الانوار المتشابهة كل واحد الى ما فوقه واحد من سبعين والا فلو كان المراد مجرد النسبة
لكان تحت ذلك شئ فقد روى ان الكرسي جزء من سبعين جزءا من نور الزهرة والزهرة
جزء من سبعين جزءا من نور القمر والقمر جزء من سبعين جزءا من نور الشمس وكذلك فوق الستر
وما تحصر نسبته في هذا العدد ولا فائدة هنا فيه واما الوجه الثالث فاعلم ان عدد السبعين يذكر حيث
يراد منه امر ظاهري وامر حقيقي فاما الظاهري فاعلم انه قد يطلقون العدد ولا يكون مرادهم حصره وانما
يراد منه مجرد الكثرة وهذا كثير في الروايات وفي القرآن مثل انهم كعدة بني اسرائيل سبعين الفا
او يزيدون وهذا يراد به مجرد الكثرة يدل عليه ما ذكر في قصة موسى على نبينا وعليه السلام من ان
منه الجبارون الدعاء على موسى وقومه فانسلخ الاسم من ... فقال لهم ...
وامروهن يعرضن انفسهن على عسكر موسى ...
بهن ... الزنا في قوم ... الطاعون ... فهلك منهم الطاعون ...
تلك الساعة ... ابن العيزار ... ذلك ... بن ...

تعالى

تعالى تلك شدة ثابت صوره من القوم الجبارين فانتظمها بحربة ثم رفعها في الهواء وقال
يارب هذا برحمتك فرفع الطاعون بحسب المفقود من الطاعون من قوم موسى
واحد وسبعين الفا وكذلك في قوله تعالى فما امن لموسى الا ذرية من قومه على خوف من
فرعون وملائهم اي لانهم لان الطائفة المؤمنة الاولاد والصغار من بني اسرائيل وكانوا
ستمائة الف كذا قيل وقيل الكل ستمائة الف فاذا كان الاولاد ستمائة
الف فكيف يكون الجميع سبعين الفا وانما يراد منه مجرد الكثرة وكذلك في رأس
والمراد بالسبعين هنا هو المعنى لا السبعين على المعنى الباطن صحيح ولكن هذه النسبة
باعتبار التشكيك في الشدة والضعف واما في الكم فلا يخلو عدده تحت عشرة وسبعة
ولا وجه التحقيق في عدد السبعين فاعلم ان اول فرد من الاعداد هو الثلاثة واول عدد كامل فرد
من معدن ونبات وحيوان وذلك عدد الكيان اذ كل فرد ... ونفس
وجه واعلم ايضا ان اول زوج الاربعة وكل فرد مما ذكر فهو مربع الكيفية حرارة وبرودة
ورطوبة ويبوسة فكل فرد سبعة مثلث الكيان مربع الكيفية فكان السبعين
العدد الكامل فجرى في الاصول لقوله تعالى ان ربي على صراط مستقيم تجري صنعه من حكم
وقضاء مبرم وحتم متقن فلذلك كانت السموات سبعا والارضون سبعا والايام سبعة
والانجم او البراري السبعة الاخر وذلك والسبعة في مرتبة الاصول والعلل لما كانت

المعلولات في الوجود اذ هي بالنسبة الى عللها كانت الفاعلية في المرتبة الاولى وهي رتبة
الآحاد كانت العلة في الشدة سبعين والمعلول في الضعف واحد فان قيل فاذا كان السبعة في المرتبة
الثانية سبعين وهي نسبة رتبة المعلول من العلة ينبغي ان يكون واحد من عشرة لا واحد من سبعين قلنا
لما كان المعلول لا يكون من سنخ العلة وانما يكون من فعلها وهي رتبته لا في رتبة العلة لان اثر الفعل هو رتبة
المفعول فاذا قلت زيد ضرب ضربا كان ضرب في رتبة ضربا لان الفعل انما قام بزيد قيام صدور
لا قيام عروض ولا نسبة له الى زيد وانما نسبته الى جهة ظهور زيد بالضرب وذلك هو حقيقة ضرب وهو نفسه
فهي الحقيقة كما ان زيد ضرب يدور على ملك الحكم في خلاف التوالي وملك يدور على ضرب في التوالي
فالفعل ظاهره وحقيقته لا يحل بزيد ولا نسبة له اليه وانما احدثه زيد بنفسه وهو في رتبة مفعوله الذي
هو ضربا في الوجود وان كان ضرب متقدما عليه بالحقيقة فلما كان ما تقوم به النور من المنير انما هو ملك الحكم في ظهوره
بالنور للمنور لم يكن حتى سبعين وانه لما كان من سنخه لكان فيه من كل واحد من السبعة الثلاث الكليات الى
عشرة ولو كان كذلك لكان من ذاته غاية الامر انه اقل منه كما وليس كذلك بل هو واحد من سبعين لان
السبعة لما ظهرت في المرتبة الثانية كانت سبعين وهي مراتب الظهورات السبعة مرتبة اعلاها الاصل
وسفلها جهة الظهور وهو نفس نور الشمس مثلا بالنسبة الى نور الكرسي ونور الكرسي بالنسبة الى نور العرش فهذا لما كان البعد
الذي هو نفس ظهور المنير واحدا من سبعين من ضياء المنير لا من ذات المنير فافهم وشكر الله وقوتنا هنا ان المراد
به جود الكثرة ويزيد بيانه في حقيقته واحد من اشراق من سبعين وجها من المنير لان الاشراق يعني ذلك الادم
لكان للمنير سبعين وجها مشرق ابدا فالنور اشراق من وجه فاذا نظرت الى العدد الحاصل هو صحيح كما ترا

وان

وان لحظت مقام الاشراقات من المبادي فهي لا تحصى لكن ذلك النور نهر يجري على الحقيقة الاسدية
الصحيحة اولها في آخره فالواحد ابدا يمده فالسبعين ابدا عن المدد والفيض في صحة جهة مستمد يجري
مستمد بواقطيه ذلك الوجه من ذلك المنير فهذا حقيقة ما طلبت وما لم نقل فاني ذكرت لك ما جمعته
في حرف نعمه وان خفي عليك فاسئل الله الفتاح يفتح لك بابا بالمعرفة واعلم وفقك الله ان السر
ستر لطيف صنعه لم يجر لشيء من خزائنه الا الحقائق من كل وجه ولكنه حق الاشياء كلها
عليها حجب في مراتب تكوينها على ما يريد لانها لا تكاد تشير منها حجبة وذلك ان الاشياء كلها
هي تحليل تدبيره ان جلى ما ظهر بابانة وما بطن اسراره ولو لا عاولت في اطار الهيئة التي
اشارت اليها بالعبارة الظاهرة المعلومة عند العوام لضعت الطرق وصعب المسلك لان الاشياء
انما تناول باسهل تمام ومن العبارة الظاهرة المعنى الظاهر والاشارة للباطن فافهم ومنها ما قال
امير المؤمنين ع ان العرش خلقه الله تعالى من انوار اربعة نور احمر منه احمرت الحمرة ونور اخضر منه اخضرت
الخضرة ونور اصفر منه اصفرت الصفرة ونور ابيض منه البياض وهو العلم الذي حمله الله الحملة اقول
اعلم ان العرش يطلق ويراد به معان مختلفة تعرف امرها بالمقامات فهذا العرش هنا المراد به
مظهر الرحمانية ومجمع صفات الالهية وصفات الخلق قال الله تعالى الرحمن على العرش استوى يعني استوى
برحمانيته لا لكل شيء فاعطى كل ذي حق حقه وساق الى كل مخلوق رزقه ومجموع هذه الانوار الاربعة
هي العرش بتمامه فالنور الابيض هو الاعلى وهو على يمين العرش اي ركنه الايمن والنور الاصفر تحته
والنور الاخضر عن يسار العرش وركنه الايسر والنور الاحمر تحته فالنور الاصفر ركن اي تحت الايمن

والنور الاحمر ركن ايسر تحت الاخضر وهذه الانوار الاربعة هي سبحان الله وهو الابيض والحمد لله هو الاصفر
ولا اله الا الله هو الاخضر والله اكبر هو الاحمر فهذه الاركان الاربعة هي جميع الوجود المقيد الذي اوله العقل الاول
واخره الثرى وقد جعل سبحانه لكل ركن ملكا يحمله وهم جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل ويحمله الان اربعة
منحصرة في هذا الملك ولكل ملك جنود من الملائكة لا يحصي عددهم الا الله فقرار الوجود المقيد كله على هذه
الاربعة المراتب وهو قوله تعالى الله خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم فالموكل بالخلق جبرائيل من جهة
النور الاحمر واليه الاشارة بقول النبي صلى الله عليه وآله الورد الاحمر من عرق جبرائيل والموكل بالرزق ميكائيل
من جهة النور الابيض وهو قوله الورد الابيض من عرقي والموكل بالموت عزرائيل من جهة النور الاخضر والموكل
بالحياة اسرافيل من جهة النور الاصفر قال صلى الله عليه وآله الورد الاصفر من عرق البراق وكل ملك من هؤلاء الاربعة على
ما وكل به ملكان بنصف قوته فالنور الابيض هو القلم وهو اسم الله الذي اشرقت به السموات والارضون
وهو ملك له رؤوس بعدد الخلائق من خلق ومن لم يخلق الى يوم القيمة ولكل رأس وجه ولكل وجه رأس
من رؤس العقل واسم ذلك الانسان على وجه ذلك الرأس مكتوب وعلى كل وجه ستر ملقى لا يكشف
ذلك الستر حتى يولد هذا المولود ويبلغ حد الرجال او حد النساء فاذا بلغ كشف ذلك الستر فيقع
في قلب هذا الانسان نور فيفهم الفريضة والسنة والجيد والردي الا ومثل العقل كمثل السراج
في وسط البيت رواه في العلل عن علي عليه السلام وهو الركن الايمن الاعلى من العرش الذي هو مظهر الرحمانية
وهو الالف القائم وهو الماء المجرد عن المدة والمادة والصورة وهو اول صنع للموجودات
وهو القلم المذكور في الروايات عند مقام قاب قوسين وهو روح القدس الاكبر وهو اول

محقق

٥٠

مخلوق ظهر بها اول حيث وهو اول الوجود المقيد وهو العقل الاول الذي قال الله له ادبر فادبر بالمعاني
فقال له اقبل فاقبل بالاسماء الثمانية والعشرين التي اولها البديع وآخرها رفيع الدرجات واركان الوجود
الاربعة المخصوصة بتحمل آثارها عنه الملائكة الاربعة فجبرئيل يحمل عنه آثار ركن الخلق وميكائيل يحمل عنه آثار ركن
الرزق واسرافيل يحمل آثار ركن الحيات وعزرائيل يحمل عنه آثار ركن الممات وطرفه الاعلى الزهر القريب من الرب
فنهايته اعلاه ونهايته اعلى الزهرة فهو في ان لم الزهر لحمه الحجاب في عالم الانسان وقرائن الكرسي اليه في قوله
وروح القدس في جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة والصاقورة هو العرش المشار اليه وعند نقيهم
عليهم المرموز بها باية في الارض الجرز التي هي الدواة الاولى قال الله تعالى ن وهي الدواة الاولى والقلم
يسطرون فالقلم هو هذا وما يسطرون هو النور الاخضر ثانيها فافهم رشدا والنور الاصفر هو الروح قال اول
ما خلق الله روحي وهو الركن الايمن الاسفل من العرش المذكور وهو الروح الكلية قال الله تعالى وجعل القمر فيهن
نورا قمر ان ظهر وفي الحديث معناه ان البراق جناحاه من فخذيه وعينيه في رجليها واذنيها تحرك
ابدا وهو ثانيا مخلوق ظهر بها اول حيث وهو البراق في الاشارة وهو الرقائق المجردة عن المادة والمدة وهو البرزخ
بين معاني العقل وصور النفس وصورته بين العقل وهي او بين صور النفس وهي صورته بكمال وشمال
الرقائق امثالها كالمضغة قبلها النطفة كالمعاني وبعدها الخلق الآخر كالصور واركان الوجود الاربعة
المخصصة بتحمل آثارها عنه الملائكة الاربعة فجبرئيل يحمل عنه آثار ركن الخلق وميكائيل يحمل عنه آثار ركن الرزق واسرافيل
يحمل عنه آثار ركن الحياة وعزرائيل يحمل عنه آثار ركن الموت وطرفه الاعلى من جهة الرحمانية تلك الارض المعبر
بالكرسي من الاول فافهم ثالثها والنور الاحمر هو الكتاب المسطور في رق منشور وهو ملك رواه عن الثوري
عن الصادق عليه السلام وهو اللوح المحفوظ وهو الروح الذي هو من الملائكة الحجب كما ذكره عن ابي الحسن عليه السلام رواه في العلل

وهو النفس الكلية وثالث محرق ودال حي وهو الصور الجوهرية من المادة والمدة وهو شجرة طوبى وسدرة المنتهى وجنة المأوى

وفي بعض التأويلات هي النفس التي لا يعلم ما فيها غيره والاركان الاربعة المخصصة يحملها الملائكة الاربعة فجبرئيل يحمل اول ركن الحي وميكائيل

يحمل ثاني ركن الرزق وهو اسرافيل يحمل ثالث ركن الحياة وعزرائيل يحمل رابع ركن الموت ونسبته من الدهر كنسبة فلك البروج

من الزمان او كنسبة الكرسي في الصحة وهو محل الصبح الاول للموجودات وعند علماء الصناعة تقول ان هو الشيء الاول

وتحت هذا العالم ثلث اشياء ... لم يذكرها في خطبهم علماؤهم فسعد من نعمه باجابته وشقي من شقي بمعصيته والى

الآثار بقوله لم يستبهم من سعد في بطن امه والشقي من شقي في بطن امه وهناك بيان هذا الاثر وشرحها والتحاقها ببيان حديث

الطينة والنور الاحمر هو ملك كان من النور الابيض والنور الاصفر قالوا ان الحمرة تتولد منهما وتستدل ان ذلك الحمرة

النور الخضر وهو من الزيبق والكبريت الاصفر هذا اعتبار ولتعتبار اخر تولد من الابيض والاخضر وهذا لونه حمرة الحروف

الكوكبية اشكال وقالوا ان الالف انعطف على ايا لها ثلث منها الجيم وهو حرف النور الاحمر وهكذا

وهذه صورة الجيم وهو الركن الايسر الاسفل من العرش المذكور وهو رابع محرق ودال حي وهو الكبير الاول للموجودات

بحال الصبح الاول في النور الاخضر وذلك بعد ان قال لها للطيعين بالجنة ولا ابالي وقال للعاصين للنار

ولا ابالي والاركان الاربعة المخصصة يحمل ثالثها الملائكة الاربعة فجبرئيل يحمل ثالث ركن الحي وميكائيل يحمل ثالث ركن الرزق واسرافيل

يحمل ثالث ركن الحياة وعزرائيل يحمل ثالث ركن الموت ونسبته من الدهر كنسبة فلك المنازل من الزمان او كنسبة الكرسي

في حركته الواحدة فكان لكل واحد من الملائكة الاربعة المذكورة يحمل لواحد اركان من الانوار الاربعة من كل واحد فجبرئيل يحمل

ثالث اركان كل من الابيض ومن الاصفر ومن الاخضر ومن الاحمر وميكائيل يحمل ثالث اركان الرزق من الابيض ومن الاصفر ومن الاخضر

ومن الاحمر واسرافيل يحمل ثالث اركان الحياة من الابيض ومن الاصفر ومن الاخضر ومن الاحمر وعزرائيل يحمل ثالث اركان الموت من الابيض

ومن الاصفر ومن الاخضر ومن الاحمر فيعمل في عالم الدهر وعالم الاكوان ما فيها وتحت كل واحد من الملائكة ما لا يحصى من الامم

ثم قال عليه السلام وهم اربعة ... فمجموع ما يحمل هذا العرش في قوله عليه السلام منه احمر احمرت يعني ان ذلك النور ظهر على

الملائكة الاربعة وتؤدي آثاره الى الحجر وهم الخزنة من الملائكة اتم احمر اذا ذلك الشمس اول الافلاك السبعة

علقا وهي مظهر الوجود واثار تمتد من نفس الطبيعة وتفيضه على المريخ وتستمد من صفتها وتفيضه على الزهرة والقمر

وفي الكواكب اشعتها خصوصا المريخ والزهرة بواسطة الجو والحركة على الكائنات وتقع على الارض وتختلط بتراب الارض

وفيه مبادي الحمرة به والشمس تمد المغيبات بالوان الحمرة في جهات الاشعة وبواسطة الكوكبين فتظهر الحمرة في

قابلياتها وهي من الطبيعة التي هي النور الاحمر والا قال عليه السلام منه احمرت الحمرة وكذلك الخضرة فان الشمس

تستمد من نفس النفس الكلية وتفيضه على المشتري وتستمد من صفة النفس وتفيضه على عطارد وتجري في ميزان

الخضرة بما ذكر في الحمرة وتستمد من الروح من ذاتها وصفتها وتفيضه على زحل ويظهر المريخ ويجري

باذن الله في مظاهر الوان الصفرة كما ذكر وكذلك البياض من نفس العقل على زحل ومن صفته على القمر وكذا في

بعض الروايات منه ابيض البياض وفي بعضها كهذه الرواية منه الماء وفي بعضها منه ضوء النهار وفي

من اختلف العلماء فيه هل البياض لون متضح ام هو لون هو الموجود والا لوان تنظر فيه فمن قال بالاول

استدل بحديث منه ابيض البياض ومحل حديث منه البياض في ان البياض لما كان اول ما ظهر من الشيء

بالوجود وبه الالوان فالحق فيه عبادته ولان الموجود مركب والاصل في المركب الالوان ومن قال بالثاني

استدل بهذا الحديث ومحل حديث ابيض البياض على بياض الوجه يعني ان الاصل فيه البساطة التي هي البياض

وعندي ان الكل احد وجهيه فان الانوار الاربعة هي العرش وهو منقسم اليها وهي وشعبها هي حجج الوجود المقيد الذي

اوله الذرة واخره الذرة ويعني باشعتها كل شيء في الكون من الاجسام والا لوان من متحرك وساكن وجماد ونام وكل

رب الانبياء وهو ... جرى لله للطاهرين ومنها ما رواه في الكافي بسنده عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان

الله عز وجل خلق النبيين من طينة عليين قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنين من تلك الطينة وجعل ابدان المؤمنين

من هنا ذلك وخلق الكفار من طينة سجين قلوبهم وابدانهم فخلط بين الطينتين فمن هذا يلد المؤمن

الكافر ويلد الكافر المؤمن ومن ههنا يصيب المؤمن السيئة ومن ههنا يصيب الكافر الحسنة فقلوب المؤمنين

تحن الى ما خلقوا منه وقلوب الكافرين تحن الى ما خلقوا منه اعلم ان الله سبحانه لم يخلق شيئا فردا قائما

بذاته له لانه تعالى جعل لكل مخلوق لا بد وان يكون مركبا بسيطا ومركبا فلا يكون شيء الا من وجود

وماهية وبيانه ان الوجود لما خلقه الله تعالى اتحقق ام لم يتحقق فاذا قلت انه تحقق قلت ان ضمير التحقق

يعود الى المخلوق والمخلوق لم يكن قبل التحقق فكيف يعود عليه ذكر ولم يك شيئا وان قلت لما

خلقه لم يتحقق قلت اذا ما كان والجواب انه خلقه فاتحقق فحقيقة هذا وجوده وماهيته التحقق فالشيء

انما هو شيء بالوجود والماهية وهي الفعل والانفعال وهما متساويان في الظهور لا يوجد احدهما الا

بالآخر وحقيقة هذا الوجود هو اثر المشية التي هي فعل الله وابداعه فالابداع بالله اظهر من هو العمش

الاكبر ثم افرجه الى ذلك الهواء لفظ مركب من حروف وذلك اللفظ هو السحاب في مثال سحاب ماء

في الارض الجرز فخرج النبات فالسحاب هو اللفظ والماء هو الماء لانه خرج من المادة المشية

والارض الجرز هي ارض القابليات التي هي ارض الانفعالات كما ذكرنا فظهر المعنى من اللفظ كالثمر من

الشجرة ثم اعلم ان الشيء لا يكون الا على ما يكون لذاته من المشية فكتبته المشية الحكوه والعلم والقدرة وجميع

صفات الكمال كل بحسبه وكان جميع الخلائق في علم الربوبية لربهم بالنسبة الى الامكان والاكوان

فلما شرهم من بدء الرحمة وبدء العدل قال لهم الست بربكم ومحمد نبيكم وعلي وليكم والائمة قالوا فمنهم

من قال بلى بلسانه وقلبه مؤمن معتقدا فذلك المطيع فخلقه الله خلقا ثانيا من طينة الطاعة التي هي طينة عليين

ومنهم من قال بلى بلكر استهزاء فذلك الذي خلقه الله خلقا ثانيا من طينة المعصية التي هي طينة سجين

فيه

ومنهم قال بلى بغير تفكر ولا معتقد فخلقه الله خلقا ثانيا من طينة البرزخ وهي طينة من الطينتين ثم اعلم ان ونا

المخلوق اول مرة مركب من الوجود والماهية الذي هو الفعل والانفعال وفي كل شيء مختار وحين علم

نذكرون تريد به الهيولى الاولى وهو نفيه التركيب هو الهيولى الثانية باصطلاح لانه في التمثيل مركب من المادة

والصورة النوعية مثلا كالخشب الذي هو صالح للباب والسرير والمداد الذي يصح ان يكتب به الاسم الشريف

والاسم الوضيع فهذا هو الخلق الاول ولما قال الست بربكم فمن اطاع خلقه من طينة الطاعة التي خلقها الرحمن

رحمته وهي الصورة الانسانية التي مقتضاها الطاعة والمعرفة بالاختيار وهي طينة عليين التي الجنة وهي ارض

الولاية لعلى الخيرة بالجنة الفاطمية ومن عصى خلقه من طينة المعصية التي خلقها الله تعالى بعدله وهي صورة الحيوانات والحشرات

والمقادير الشيطانية التي مقتضاها المعصية والانكار بالاختيار وهي طينة سجين وهي الصخرة تحت الارض وهي

طينة الجحود والطغيان المجرة بالجحيم وهي منبت شجرة الزقوم فالطينة هي طينة الطاعة والمعصية لان الطينة هي

الصورة الفعلية وهي متعلق الاحكام والمادة الواحدة تختلف باختلاف الصور كما مثلنا فاعتبر بالباب السرير ولى

لما صنع العجل من الذهب ووضع فيه من تراب الحيرة خار لانه صورة عجل فاذا جرى كان عجلا ولى منع

ولكن الذهب كما وضع ذلك التراب فيه وكان الحسن العين ولو صنعه انا ووضع فيه ذلك التراب

لكم وكان طاهر العين مثلا فالاحكام فيه والحقائق والطاعة والمعصية كلها من الصورة وهي التي اثرها البهاء في الحركات

في التاويل السعيد من سعد في بطن امه وهي الصورة كما يدل عليه كلام الصادق حيث قال ان الله خلق المؤمنين

من نوره وصبغهم في رحمته فالمؤمن اخو المؤمن لابيه وامه ابوه النور وامه الرحمة فانه هو الجوهر

ما اصرحه في المدعى الاترى ما حكم به اهل الشرع فيما اذا ترك الكلب شاة فاولدها ان الحكم في ذلك

المولود في الحل والتحريم والطهارة والنجاسة تابع للصورة فان كان شاة فحلال طاهر وان كان كلبا فحرام

نجس والمادة واحدة وانما اختلفت الاحكام باختلاف الصور فالصور الطاعة فلك البروج كما ان

ان كتاب الابرار لفي عليين وما ادريك ما عليون كتاب مرقوم يشهده المقربون ان هم الكروبيون
والابرار هم خواص شيعتهم وقد يطلق على خصيصي شيعتهم الائمة عليهم السلام وصور المعصية في الصخرة التي
تحت الملك السابع للارض كلا ان كتاب الفجار لفي سجين وما ادريك ما سجين كتاب مرقوم ويل
يومئذ للمكذبين وهم خواص اصحاب الشمال وقوله ع قلوبهم وابدانهم فيه اجمال وتفصيل ذلك ان الله
خلقهم من عليين يعني من اعلى عليين حتى طينة ابدانهم وذلك الغيب من حجب الكرسي والعرش
وجسم الكل والمثال الهيولى والطبيعة الكلية والنفس الكلية والروح الكلية فهذه ثمان مراتب ومن ذلك
الغيب حتى قلوبهم وخلق من فاضل طينة ابدانهم قلوب شيعتهم ويعني قولنا فاضل بمنزلة الشعاع كما
تقول نور الشمس الواقع على هذا وجه الارض هو من فاضل نورها القائم بجرمها وهو قوله ع وخلق
قلوب المؤمنين من تلك الطينة اي من فاضلها اي من شعاعها ولهذا سمي الشيعة شيعة لانهم من شعاع
المشبه ع او من الشعاع بعينه وهي الشعاع بعينه والمعنى واحد وقوله ع وجعل ابدان المؤمنين من دون ذلك
اي جعل ابدانهم من تحت عليين فان المؤمنين كل واحد خلق من عشر قبضات قبضة من الافلاك
التسعة وقبضة من ارض الدنيا بامر الله تعالى تفصيل ذلك وقوله ع وخلق الكفار من طينة سجين
قلوبهم وابدانهم كما تقدم حتى قلوبهم من اسفل سجين وهو عجبها وهو عجب الثور والحوت والجزائر
العقيم وجهنم والطمطام والثرى والصخرة فهذه ثمان مراتب وخلق ابدانهم من عشر قبضات من سجين
والملك والارضين السبع وسماء الدنيا وقوله ع وخلط بين الطينتين اي طينة المؤمن وطينة خواص
المكذبين وذلك بعد ان كلفهم في عالم الذر كلف المؤمنين تحت النور الاخضر وكلف المنافقين
تحت الثرى فلما حكم ع لاهل طاعته بمقتضاها وهو قوله لا حجة ولا ابتلاء على اهل معصيته بمقتضاها

وهو قوله تعالى ولا ابالي وذلك بعد ان صاغ المؤمنين في النور الاخضر والمنافقين في الثرى كررهم جميعا
فجعلهم ترابا كسر المؤمنين في النور الاحمر وكسر المنافقين في الطمطام ثم خلط الطينتين في هذه الدنيا كما ركب عليه
العناصر الاربعة والافلاك فقسمت الطينتان فصعدت في النباتات ثمار حبية وحنطة وارز وتمر
وعنب وغير ذلك ثم امر الله تعالى لطيف صنعه قد حتى بشجرة تحت العرش اسمها المزن ثم امر المزن
ان تمطر من المزن هو المزن وهو العليم الحكيم وهو قوله تعالى واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض
تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون وانما ذكرت هذه الاشارات المغلقة استدعاء
لفرح الالباب فانه فرح الالباب وذلك ان يتضح له الى صل وكانت شجرة المزن تقع منها
النطف كقطر المطر اللطيف على الشجر وثمار المذكورات والبقول فما اكل تلك التي وقعت عليها
تلك القطرة من شجر المزن تخرج او كافر الا خرج من صلبه كافرا والمعنى في ذلك ان قطر شجرة المزن تسري
فيها امام الطين الطيبة تصحح الطين حتى يكون المؤمن من يد الحج والى قطر شجرة الزقوم تسري فيها اما
من الطين الخبيث تصحح الطين حتى يكون المنافق من يد الحج فهذا معنى قوله ع فمن هذه المؤمن
الكافر ويلد الكافر المؤمن ولما كانت الطينتان قد امتزجا في الارض والماء والهواء والنار
والمطاعم كلها والملابس والامكنة والازمنة والصور كان المؤمن من حيث لطخ طينة الكافر
يصيب السيئة وكان الكافر من حيث لطخ طينة المؤمن يصيب الحسنة ويعرف ان امر حجاج الصور
سي نه لما قال لهم الست بربكم قالوا باجمعهم بلى فمن قال بلى نيته وقلبه عارفا به اي خلقه
من طينة الطاعة وهي الانسانية التي هو جوهرة كنهها الربوبية ومن قال بلى نية خاصة حتى صورته صورة الذي
ما قالها بلسان وقلبه وصورته حقيقة صورة الشيطان وهي صورة المعصية فاستراهم في الصورة الانسانية

ظاهر في الصورة الانسانية الظاهرة لمناسبة الكافر الجسمية وقوله فقلوب الذين تحن الى ما خلقوا
منه معناه ان قلوب المؤمنين خلقوا من فضل طينة المؤمنين وما خرجت الطينة الى ما خرجت طينتها
الجسمين ولا طي القلوب حبي بما فيه على باطنها وحقيقتها لم تمزج بطين قلوب الكفار فلهذا اذا اجاب
المؤمن السنة كان قلبه بذكر اعيبه ما فاته بما وما على فعله لانه لا يطمع فيه واذا ذكرت المؤمنين طارت قلوبهم
اليهم بالاشتياق ولو فاق لا لملاحظة رجاء ثواب ولا لملاحظة دفع عقاب قال الله وجعل افئدة من الناس
تهوي اليهم وكذلك حب الكافر لم يمزج بطينة المؤمن فكان اذا فعل بعض الطاعة كان قلبه كارها لها
لانها ليست من جوهره ولا من ثمرها واذا فعل المعصية مال نفسه وقلبه اليها لانه منها واذا ذكر اولياء الله
استوحشوا واذا ذكر اعداء الله الكفار هو قوله تعالى واذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون
بالآخرة واذا ذكر الذين من دونه اذا هم يستبشرون ولاجل ذلك امره لم اترك شيئا من البيان
فيما سألت عنه نعم قد يكون خفيا لعدم الانس بالاصطلاح وقد يكون مخفيا عنه ولا ريب ان الكتاب ليست
كما ينبغي فيه قال الله فيه نظر والعصا في لقطع الشجرة لا للتقشير والحجه لسر رب الناس ومنها ان الامام
عن ابي عبد الله قال ان الله عز وجل لما اراد ان يخلق ادم بعث جبرئيل عليه السلام في اول ساعة من يوم
الجمعة اقول يريد باول ساعة من يوم الجمعة اول مراتب العوالم وذلك لان الله سبحانه خلق
الف الف عالم والف الف ادم نحن في اخر العوالم واخر الادميين فيوم الجمعة هو يوم تم
فيه مراتب الوجود الكلية ابتداء من يوم الاحد وهو النور الابيض ويوم الاثنين وهو النور الاخضر
واما النور الاصفر فمتردد بين اليومين ويوم الثلاثاء هو النور الاحمر ويوم الاربعاء هو جوهر الهباء
في العمق الاكبر ويوم الخميس هو المثال ويوم الجمعة يوم الجسم فهذه هي ستة الايام التي خلق
الله السموات والارض فيها وهي فصل الربيع والصيف والخريف والشتاء والمادة والصورة

كمال

كمال مراتب الوجود الكلية وتمامها وجود الدنيا وزينتها وكان ابونا ادم من جملتها
فكان اول ساعة من يوم الجمعة قال فقبض بيمينه قبضة فبلغت قبضته من السماء السابعة
الى السماء الدنيا واخذ من كل سماء تربة وقبض قبضة اخرى من الارض السابعة العليا الى الارض
السابعة القصوى اقول اعلم ان الله خلق الانسان من عشر قبضات ومثل ان قبضات سبع اشارة
الى قوله ذكر ان في قول الامام ان حديث صعصعة اجر ذكر ان الثقلين متع
الحديث والاخرى عشر قبضة من محدد الجهات خلق منها قلبه وقبضة من الكرسي خلق منها صدره
وقبضة من فلك زحل خلق منها عقله وقبضة من فلك المشتري خلق منها علمه وقبضة من فلك
المريخ خلق منها وهمه وقبضة من فلك الشمس خلق منها وجوده الثاني وقبضة من فلك الزهرة خلق منها
خياله وقبضة من فلك عطارد خلق منها فكره وقبضة من فلك القمر خلق منها حياته وقبضة من
ارض الدنيا خلق منها جسده هو خلق الانسان ثم لما اراد ان يخلق الكافر امر الملك فقبض
قبضة من الحوت الذي على الحوت تحت الارضين فخلق منها قلبه وقبضة من الثور فخلق منها
قلبه وقبضة من الثور فخلق منها صدره وقبضة من الارض السابعة القصوى ارض
الشقاوة فخلق منها دماغه وقبض قبضة من الارض السادسة خلق منها علمه ارض الالحاد
وقبضة من الارض الخامسة ارض الطغيان خلق منها وهمه وقبضة من الارض الرابعة ارض
الشهوة خلق منها وجوده الثاني وقبضة من الارض الثالثة ارض الطبع خلق منها خياله
وقبضة من الارض الثانية ارض العادة خلق منها فكره وقبضة من الارض الاولى ارض الشكوك

حتى منها جسده وقبضة من كما قال الدنيا حتى منها حياته فهذا التفصيل القبضات وفي الحديث ذكرها
مجملة قال ع فامر الله كلمة فامسك القبضة الاولى بيمينه والقبضة الاخرى بشماله ففلق الطين فلقتين
فذرء من الارض ذرواً ومن السموات ذرواً فقال للذي بيمينه منك الرسل والانبياء والاوصياء
والصديقون والمؤمنون والسعداء ومن اريد كرامته فوجب لهم ما قال كما قال وقال للذي
بشماله منك الجبارون والمشركون والكافرون والطواغيت ومن اريد هوانه وشقوته فوجب
لهم ما قال كما قال اقول قوله فامر الله كلمة يريد بالكلمة كلمة كن فالكاف اشارة الى الكلمة التي
انزجر لها العمق الاكبر وهي الكاف المستديرة على نفسها وهي الاسم الذي استقر في ظله
فلا يخرج منه الى غيره والنون اشارة الى الارض الجرز والدواة الاولى وفيها حرف وهو
ولان كن جملة كون وانما حذفت الواو لالتقاء الساكنين اشارة الى انها مرجوة
في الكون مفقودة في العين والواو هي الماء الذي جعل الله منه كل شيء حي وهي في اللفظ
الله هو وهي دلالة اللفظ على معناه فالماء هو الذي ساقه الله الى الارض الجرز فانبتت فيها ما شاء
كما شاء فالكلمة في الحديث هي عالم الامر وهي المشية الابداع فامسك القبضة الاولى التي من
السموات وهي الطينة الطيبة بيمينه واليمين هي الرحمة وهي ظل الرحمن يعني باطن الباب فاليمين هو الرحمة [illegible]
وهي المشية وعرضه ما يحمل الكرسي مائة وعشرة والمراد من القبضة هو التكليف الاول حين قال الست
بربكم ومحمد نبيكم وعلي وليكم فالتكليف من الله سبحانه بالكلمة المذكورة وهي الكلمة هي الرحمة ومن الرحمة [illegible]
على ما قال الاولياء بل معتقدين دخلوا في الباب الذي باطنه فيه الرحمة فهذا معنى الامساك لا الاطاقة
هي الدخول في الولاية فعرفوا ان خلق من طينة الطاهر كقول امير المؤمنين ع الجميل فليح على [illegible]

ثم

الرحيم اثاره فظهور الاثار كهيكل الترجمة انهم لما قبلوا التوجه خلقهم كهياكل الترجمة وشاكله
لما ان شعاع الشمس طابقها وامتثل امرها ظهرت كهيكلها فانها منيرة حارة بالبته وهو معنى
قولنا سابقا خلقهم لما اجابوا من طينة الطاعة وهي الصور الانسانية ثم ان الكلمة امسك القبضة
الاخرى وهي الطينة الخبيثة بشماله وهي من العدل وهو قوله تعالى وظاهره من ظاهر الباب من قبله العذاب
وذلك معنى قوله ع حين سئل لم كان علي قسيم الجنة والنار قال لان الله خلق الجنة من نوره
وخلق النار من بغضه وقوله ع ففلق الطين فلقتين معناه انهم قبل التكليف الاول باعتبار قابل الطاعة
والمعصية بالنسبة الى الفريقين شيء واحد وانما افترقا بالطاعة والمعصية فمن اطاع خلق بصورة
المطيع ومن عصى خلق بصورة العاصي فهذا معنى فلق فلقتين وهو معنى ذرء من السموات
ذرواً ومن الارض ذرواً وهو معنى فقال للذي بيمينه منك الرسل الى اخره لان كل هذه المعاني
هي حكم الست بربكم وقوله ع فوجب لهم ما قال كما قال معناه انه حق ما حق على ما هو عليه
وهو العليم الخبير لا يحيف سبحانه ولا يظلم احدا قال ثم ان الطينتين خلطتا جميعا وذلك
قول الله عز وجل ان الله فالق الحب والنوى فالحب طينة المؤمنين التي القى الله عليها محبته والنوى
طينة الكافرين الذين نأوا عن كل خير اقول قد تقدم بيان خلط الطينتين بعد ان كسرت
طينة المؤمن في البرزخ الاحمر وطينة الكافر في الطمطام فلا فائدة في اعادتها ولقد اوضحت لك
في الطينة ما يرتفع به حجاب النفس في الوجه [illegible] سبحانه [illegible]
جبرائيل فافهم ومنها حديث خمرت طينة آدم بيدي اربعين صباحا اقول الاكمال [illegible]

عنه في نقط خمرت وفي بيدي وفي اربعين صباحا لا تزيد ولا تنقص فالجواب عن الاول ان التخمير
المراد به تنعيم امزاج الخمر وتكليسه بالحرارة والرطوبة المصلحين لبقاء كل شيء بحسبه وقد مر ذكر
ذلك في الحكمة وهو تخمير طينة آدم في عالم الجبروت في العقول وفي الارواح وفي النفوس
وحلها في الطبيعة والمادة وعقدها في المثال في الاجسام العلوية في الملائكة وفي الريح وفي السحاب
والارض وفي طينته دربته في كل المراتب المتقدمة وفي اغذية النبات وفي الثمار وفي الطبخ
بالماء والنار وجنه الاكل بالتنعيم بالاضراس وفي المعدة حتى كرن كيلوسا ثم كيموسا ثم غذاء
مثل كلاث بها ثم يكون نطفة في الاصلاب ثم في البيضة اليسرى حتى يبيض ثم في اليمنى حتى
يصفو ثم في الرحم برطوبة الحيض وحرارة الحمى وهكذا حتى يخرج الى فضاء الدنيا وعن الثاني
انه قد تقدم ذكر اليدين والمراد بهما يد الحكمة التي ازجر لها العقل الاكبر ويد الفضل وبه العدل
والكلمة هي الربيب او مربوب ومعنى انه سبحانه رب زيد انه مالكه يعني ان جميع ذرات
وجوده التكويني والتشريعي كلها بيده سبحانه حين هي واضعة اليك كما هي جل ان تظهر بملك
فهو ابدا قائمة بر قائم صدور لا قيام عروض وهو قول الرضا ع هو المالك لما ملكهم والقادر على
ما اقدرهم عليه ومعنى انه رباه مربيه وهو المقدر على التأليف ومقوي الضعيف بحسن التقدير ولطيف
التدبير ومعنى انه ربه انه سائق رزقه الوجودي والتشريعي ومعنى انه ربه اي صاحبه فهو معه في
كل حال المعنى انه شيء بمشيته وهو معنى القيوم في كل شيء واما الكلام في الاربعين اذ لا مربوب
من حيث مبلغ الحادث هو طول عرض لعرض نفي الايام والليالي وانه من حيث انه هذه مدت

دونه الا بالتراب ييبس للثاني جنة جواب ان في ذلك العبرة لاولي الالباب وعن الثالث
اعلم ان الله سبحانه خلق الحرارة من حركة الفعل الكونية وخلق البرودة من سكون الكون فلما حكت
الحرارة والبرودة فاولدت الرطوبة وحكت البرودة الحرارة فاولدت اليبوسة فكانت الطبايع
الاربع فاذا دار بعضها على بعض فقد تولدت العناصر وهو الدور الاول فاذا دار العناصر بعضها
على بعض فتولدت المعادن وهو الدور الثاني واذا دار بحكم بعضه على بعض فتولدت النباتات
وهو الدور الثالث واذا دار بحكم بعضه على بعض فتولدت الحيوانات فهذه هي الادوار
الاربعة الرابع منها هو تمامها وقد قلنا ان الانسان خلق من عشر قبضات وقد مر ذكر
ذلك وكل قبضة انما وجدت على هذا الترتيب بالاربع كرات اربع كرات ومن اربع الكل
قبضة هو تمامها فالعشر بغير التمام ثلاثين وبالتمام اربعين وهو قوله تعالى وواعدنا موسى ثلاثين
ليلة واتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة فكان الفاعل واحدا والفعل واحدا والمفعول
واحدا المعنى انه خمر طينة آدم اربعين صباحا مثل القبضة التي من محدب الجهات خمر في اول
يوم الغامر عناصرها وفي اول الثاني يوم معدنها وفي اول الثالث يوم نباتها وفي اول
رابع يوم حيوانها فالعشر القبضات كل قبضة ادوار اربعة ادوار فهذه الاربعين وهي
مراتب الوجود وقوله صباحا تفسير بها اول اليوم ثم اعلم ان هذا التدبير كان في الغيب
فهو في اصطلاحكم وان كان في الشهادة فهو دوره الحكمة وحده في الدين الثلاثة

وله درة يتيمة في لجة عظيمة للتحقيق بالحقائق الالهية حكمة لا يعرفها الا المحقول فمن
وجد الكمالات فيه ولم يظفر بتلك الحكمة لم يقدر على اظهار شيء من اثر تلك الكمالات
فاذا عثرت على كيفية التجلي من الحق لصفاء النفس فتح لك باب الى تلك الحكمة من حيث
الذوق ومن تعرف معنى قول سيدي الشيخ عبد القادر الجيلاني قدس سره حيث
يقول كل الاولياء وصلوا الى القدر فوجدوه وهو الا انا فتحت لي فيه
روزنة ولجت فيها فدفعت اقدار الحق بالقدر اقول وبالله الترقي اعلم ان التحقق
بالحقائق الالهية هو التجلي وحجب العارف والنوري بالابن الحق ودعوى الانية
التي هي منشاء الكثرة المعبر عنها بالحجب الظلمانية التي اشار اليها بقوله ان لله سبعين
الف حجاب من نور وظلمة لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من
خلقه فالعارف هي تلك الحجب النورانية وهي وصمة الانفصال وحجب الاتصال
فاذا التخلق بالاخلاق الكمالية الغيبية بعد ان خلص لله العبودية البدنية وهذب
نفسه من الرذائل الخلقية واديها بالاداب الشرعية ومنعها عن الشهوات وقطعها
عن شرب العلايق البدنية تحقق بالحقايق الالهية المنسوبة اليه نسبة اضافية وقام
في معارج الكمال وطار له الحال وتقرب الى الله قربا فاذا كان كذلك اشرقت

انوار الوجود

وتحلى بحلية الوجود وتخلى عن العابد بوجود المعبود فيعرف انه لا اله الا الله ولم يعبد
ربا سواه فح يتجلى له فيما اعطاه بصفة من صفات جلاله وليعنيه في تلك الصفة التي
هي حقيقة من ذلك التجلي فيعرف من انوار اموره وغايتها ويكشف له الشيء بدرايته
عيانا لا رواية اخبارا فيترقى من علم اليقين الى عين اليقين بدا فحالها الكامل المطلق اما
الكامل المطلق فان مقامه حق اليقين لانها مرتبة الجامع ولذا لم يذكر ثالثا مقام حق
اليقين في كتابه للواصلين فمرتبة جامع المراتب درجة صاحب المراتب لان عين
اليقين رؤية الحقيقة اما حق اليقين فرؤية الحق بالحق وذلك لا يكون مظاهرا والا لم
يكن رؤية الحق بالحق لوحدة الحق وتنزهه عن الكثرة فمقام حق اليقين هو الذوق من الخالق
بلا اشارة ولا كيف وهذا المقام مقام العبد الذي تحققت له العبدية لجمع كمالها الذي
غاية حين يتلى عن العبد فقال العين علم بالله وايابه بونه عن الحق والدال دلالة
من الخالق جلا اشارة ولا كيف فعله بالله هي المعرفة المعبر عنها بعلم اليقين والمنبئ عن الحق
هي شاهدة الحق في كل شيء بالشيء وهذه المشاهدة هي المعبر عنها بعين اليقين والذوق هو الاتصال
مع فقد كل وصمة حتى نفسه فلا يشهد الا ربه اذ لا شيء سواه وهذا الذوق هو المعبر عنه بحق اليقين
واعلم ان من قطع علائق نفسه وحصل في مقام شهود الغفلة له الاشياء له انفعال اثر فاعله
الفاعل بالاشياء فيتحقق بذلك الكمالات لظهورها عليه وقد جاء في الحديث القدسي ما يعني

ارتفاعها تماماً ويسعني قلب عبدي المؤمن يعني انه المتحمل اثر حمل الفيوضات الصادرة
منه تعالى لكون هو القابل لظهور اثر الفعل عليه ولذا اضافه الى نفسه ونسبه اليه نسبة
اختصاص لا نسبة ملك تساوي المؤمن والكافر في هذه النسبة دون الاول اذ نسبة
الاختصاص تقتضي كون العبد متصفاً بالعبادة التي هي فعل ما يرضى به العبد وترك التي هي
رضا بالفعل فكل من لم يتصف بالعبودية فليس في حقيقة عبد الله بمعنى انه ليس عابد الله
بل عبد لنفسه يعبدها ويخدم حولها يحجب ما يحب الطغيانية لدعواه الانية فاذا تحقق
ما قلنا لك تعرف الحكمة التي هي رأس ملك الحقائق الالهية وعرفت معنى التجلي
من انه فناء المتجلى له في صفة المتجلي واتحاده معه وبقاؤه والمظاهر لا تأبى شيئاً منها لكن
والا لا اتحد المتشابهان او اختلفت الحقائق في المتشابهين وان المتجلي لا يتجلى
لشيئين من جهتين والا لكان يتجلى لجهة واحدة هي جهة الاحاطة التي هي القدرة
فوجب ان تكون الاشياء كلها متناسبة مترتبة لتستمد الادنى الفيض من الحق بواسطة
الاعلى لعدم قابلية الادنى للاستمداد بدونه وتوسطه الاعلى فلنتضح في القابل
لا في الفاعل فاقتضت الحكمة اجراء الاشياء على حسب قابلياتها فلم تستمد الادنى
من الاعلى لكانت كلها اعلى فيجب ان تكون كلها شيئاً واحداً لا تكثر ولكن
التجلي باعتبار قابل المتجلى له واما باعتبار المتجلي فالتجلي شيء واحد هو نفس ظهوره في المرآة
الكلية

الكلية فكل صفة من الصفات تجلي لها في الصفة التي فوقها ذلك التجلي فتفنى فيها
لا غيرها وهكذا الى الصفة العليا المعبر عنها بقوله وله المثل الاعلى فيجب ان يكون
مظهرها واحداً وهو الذي اخبر عنه بقوله لولاك لما خلقت الافلاك وقال تعالى
خلقتك لاجلي وخلقت الخلق لاجلك ظاهرك للفناء وباطنك للبقاء
وقد اخبر عنه على لسانه في كتابه العزيز بقوله الله نور السموات والارض مثل نوره
كمشكاة فيها مصباح الاية فهو السراج المنير الذي يستضاء به كل شيء كما قال الله
تعالى وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً فالكل يستنير بضوء السراج ويهتدي
باذن الله لانه اي مع الكامل وما وراءه ناقص غير واصل وان ادعى الوصول فهو جاهل
ولانه جامع للمراتب الثلاث الشريعة والطريقة والحقيقة المعبر عنها بعلم اليقين وعين
اليقين وحق اليقين بل كل المراتب الخلقية والحقية الى اخرها الفقر الحقيقي اشار
بقوله الشريعة اقوالي والطريقة افعالي والحقيقة احوالي والمعرفة رأس مالي والعقل اصل
ديني والحب اساسي والشوق مركبي والخوف رفيقي والعلم سلاحي والحلم صاحبي والتوكل
زادي والقناعة كنزي والصدق منزلي واليقين مأواي والفقر فخري وبه افتخر على سائر الانبياء
والمرسلين وقوله من حيث الذوق اراد به الكشف وهو المشاهدة بالفؤاد الذي يستنده
دليل الحكمة اشار اليه بقوله تعالى اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد قوله وحق
قال سيدي الى قوله فاذا افنت القدر بالقدر يريد انه لما تجلى وتحقق بالحقائق

الا آية ظهرت له الحكمة وهى الاتصاف بصفات الربوبية وظهورها عليه فلم يرى له
اثرا بل تنفعل له الاشياء ولا يحجب عنه سر من اسرار الاكوان وذلك بالتجلي واما التحقق
بالكمالات والتجلي بها هو وجد العبد صفات الربوبية لنفسه وان لم يظهر اثرها عليه
فالمتصف بالصفات الا آية لظفر بالحكمة بالتجلي له من الحق اذ لا اتصاف بها لنسبتها الى
وله فامكنه اظهار اثر الكمالات والتصرف في الاشياء فدفع القدر بالقدر لان القدر
تفصيل حكم القضاء الذي هو حكم الله تعالى على الموجودات وذلك التفصيل مضمت
لا اثر لاحد فيه ولا مدخل له ولا تصرف الا من حضر نور الاحدية من الاين الى حضرة العين
ومقام الجمع فانه يفعل بالله ويتصرف تصرف المالك في مملكته لانه يعد ما اطاع الله
انفعلت له الاشياء وقد جاء في الحديث القدسي يا عبدي اطعني تكن مثلي اقول للشيء
كن فيكون وتقول للشيء كن فيكون وقوله وفقوا الى ما لكيتهم الولوج لانهم وان تحققوا
بالحقائق الالهية واشرقت في باطنهم لكنهم لم يتصفوا بها بحيث ظهرت في ظواهرهم
حيث لم يحصل لهم التجلي الكامل وكثيرا ما يدعى مثل هذه الدعاوى كما نقل عنه الان
الكامل انه قال يا معاشر الانبياء اوتيتم اللقب واوتينا ما لم تؤتوه وكذا نقل عن الى المغيث
انه قال خضنا بحرا وقفت الانبياء بساحله وهذا هو الالحاد والباطل اعوذ برب الكريم
من مضلات الفتن

[illegible]

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که چون قصد سفر از منزل بیرون روی این دعا بخوان ...

مجرب است اللهم اسعدنا بيمن الحركة
وامددنا باليمن والبركة ووقنا سوء الهلكة
واكفنا مهمات السفر وقرب لنا البعد والنأي
وسهل علينا السير والسرى ووقنا بطي المراحل
وانزلنا خير المنازل واحفظ مخلفينا واجمع بيننا
وبلغهم باحسن امالنا وامانينا سالمين غانمين تائبين
آئبين برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم

باب ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله من النص على القائم عليه السلام وانه
الثاني عشر من الائمة ع حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا محمد بن ابي القاسم عمه
عن محمد بن علي الصيرفي الكوفي قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن
جابر بن يزيد الجعفي عن سعيد بن المسيب عن عبد الرحمن بن سمرة قال قال رسول الله
لعن الله المجادلين في دين الله على لسان سبعين نبيا ومن جادل في آيات الله
فقد كفر قال الله عز وجل ما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا فلا يغررك
تقلبهم في البلاد ومن فسر القرآن برايه فقد افترى على الله الكذب ومن افتى
الناس بغير علم لعنته ملائكة السموات والارض وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة
سبيلها الى النار قال عبد الرحمن بن سمرة فقلت يا رسول الله ارشدني
الى النجاة فقال يا ابن سمرة اذا اختلفت الاهواء وتفرقت الآراء فعليك
بعلي بن ابي طالب فانه امام امتي وخليفتي عليهم من بعدي وهو الفاروق الذي

ليفرق بين الحق والباطل من سأله اجابه ومن استرشده ارشده ومن طلب
الحق عنده وجده ومن التمس الهدى عنده صادفه ومن لجأ اليه امنه
ومن استمسك به انجاه ومن اقتدى به هداه يا ابن سمرة انه سلم منكم من سلم له ووالاه
وهلك من شك فيه وعاداه يا ابن سمرة ان عليا مني روحه من روحي وطينته من طينتي
وهو اخي وانا اخوه وهو زوج ابنتي فاطمة سيدة نساء العالمين من الاولين
والاخرين وان منه امامي امتي وسيدي شباب اهل الجنة الحسن والحسين وتسعة من ولد
الحسين تاسعهم قائمهم يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا حدثنا
محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا محمد بن عبد الله الكوفي قال حدثنا
موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن علي بن
ابي حمزة عن سعيد بن جبير عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
ان الله عز وجل اطلع الى الارض اطلاعة فاختارني منها فجعلني نبيا ثم اطلع
الثانية فاختار منها عليا فجعله اماما ثم امرني ان اتخذه اخا ووليا ووصيا وخليفة ووزيرا

فعلي

[illegible]

فعلي مني وانا من علي وهو زوج ابنتي وابو سبطي الحسن والحسين الا وان الله
تبارك وتعالى جعلني واياهم حججا على عباده وجعل من صلب الحسين ائمة يقومون بامري
ويحفظون وصيتي التاسع منهم قائم اهل بيتي ومهدي امتي اشبه الناس بي في شمائله
واقواله وافعاله ليظهر بعد غيبة طويلة وحيرة مضلة فيعلن امر الله ويظهر دين الله عز وجل
ويؤيد بنصر الله وينصر بملائكة الله فيملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
وظلما حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا محمد بن عبد الله الكوفي قال
حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن علي بن ابي حمزة
الثمالي عن ابيه عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله انه قال من علم انه لا اله الا انا وحدي
وان محمدا عبدي ورسولي وان علي بن ابي طالب خليفتي وان الائمة من ولده حججي ادخلته الجنة
برحمتي ونجيته من النار بعفوي وابحت له جواري واوجبت له كرامتي واتممت عليه نعمتي
وجعلته من خاصتي وخالصتي ان ناداني لبيته وان دعاني اجبته وان سألني اعطيته

وان سكت ابتدأته وان ساءني رحمته وان فر مني دعوته وان رجع الي قبلته
وان قرع بابي فتحته ومن لم يشهد ان لا اله الا انا وحدي او شهد بذلك ولم يشهد
ان علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد ان الائمة من ولده
حججي فقد جحد نعمتي وصغر عظمتي وكفر باياتي وكتبي ان قصدني حجبته وان سألني حرمته وان
ناداني لم اسمع ندائه وان دعاني لم استجب دعاءه وان رجاني خيبته
وذلك جزاؤه مني وما انا بظلام للعبيد فقام جابر بن عبد الله الانصاري فقال يا رسول الله
ومن الائمة من ولد علي بن ابي طالب قال الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة ثم سيد
العابدين في زمانه علي بن الحسين ثم الباقر محمد بن علي وستدركه يا جابر فاذا ادركته
فاقرأه مني السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الكاظم موسى بن جعفر ثم
الرضا علي بن موسى ثم التقي محمد بن علي ثم الهادي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي
ثم ابنه القائم بالحق مهدي امتي الذي يملأ الارض عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما
هؤلاء يا جابر خلفائي واوصيائي واولادي وعترتي من اطاعهم فقد اطاعني ومن عصاهم فقد عصاني

ومن انكرهم

ومن انكرهم او انكر واحدا منهم فقد انكرني بهم يمسك الله السماء ان تقع على الارض الا باذنه
وبهم يحفظ الارض ان تميد باهلها حدثنا علي بن احمد قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله
الكوفي عن موسى بن عمران عن عمه الحسين بن يزيد عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابيه
عن يحيى بن ابي القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن جده ع قال قال رسول الله
الائمة بعدي اثنا عشر اولهم علي بن ابي طالب واخرهم القائم هم خلفائي واوصيائي
واوليائي وحجج الله على امتي بعدي المقر بهم مؤمن والمنكر لهم كافر حدثنا علي بن احمد بن عبد الله
البرقي عن ابيه عن جده احمد بن ابي عبد الله عن ابيه محمد بن خالد عن محمد بن داود
عن محمد بن الجارود العبدي عن الاصبغ بن نباتة قال خرج علينا امير المؤمنين عليه السلام
ذات يوم ويده في يد ابنه الحسن وهو يقول خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله
ذات يوم ويده في يدي هكذا وهو يقول خير الخلق بعدي وسيدهم اخي هذا
وهو امام كل مسلم وامير كل مؤمن بعد وفاتي الا واني اقول ان خير الخلق بعدي وسيدهم
ابني هذا وهو امام كل مسلم وامير كل مؤمن بعد وفاتي الا وانه سيظلم بعدي كما ظلمت
بعد رسول الله ص وخير الخلق وسيدهم بعد الحسن ابني اخوه الحسين المظلوم بعد اخيه المقتول في

في ارض كرب وبلاء الا وانه واصحابه من سادة الشهداء يوم القيمة ومن ولد الحسين
تسعة من صلبه خلفاء الله في ارضه وحججه على عباده وامناؤه على وحيه وائمة المسلمين
وقادة المؤمنين وسادة المتقين تاسعهم القائم الذي يملأ الله عز وجل به الارض
نورا بعد ظلمتها وعدلا بعد جورها وعلما بعد جهلها والذي بعث اخي محمدا بالنبوة واختصني
بالامامة لقد نزل بذلك الوحي من السماء على لسان الروح الامين جبرئيل ولقد سئل
رسول الله صلى الله عليه وآله وانا عنده عن الائمة بعده فقال للسائل والسماء ذات البروج ان عددهم
بعدد البروج ورب الليالي والايام والشهور ان عددهم كعدة الشهور فقال السائل فمن هم
يا رسول الله فوضع رسول الله صلى الله عليه وآله يده على راسي فقال اولهم هذا وآخرهم
المهدي من والاهم فقد والاني ومن عاداهم فقد عاداني ومن احبهم فقد احبني ومن ابغضهم
فقد ابغضني ومن انكرهم فقد انكرني ومن عرفهم فقد عرفني بهم يحفظ الله عز وجل دينه
وبهم يعمر بلاده وبهم يرزق عباده وبهم نزل القطر من السماء وبهم يخرج بركات الارض
هؤلاء اوصيائي وخلفائي وائمة المسلمين وموالي المؤمنين حدثنا محمد بن علي ماجيلويه
قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا
عن ابيه عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من احب ان يتمسك بديني ويركب سفينة النجاة

بعدي

بعدي فليقتد بعلي بن ابي طالب وليعاد عدوه وليوال وليه فانه وصيي وخليفتي على
امتي في حياتي وبعد وفاتي وهو امام كل مسلم وامير كل مؤمن بعدي قوله قولي وامره امري
ونهيه نهيي وتابعه تابعي وناصره ناصري وخاذله خاذلي ثم قال عليه السلام من فارق عليا
بعدي لم يرني ولم اره يوم القيمة ومن خالف عليا حرم الله عليه الجنة وجعل ماواه النار
ومن خذل عليا خذله الله يوم العرض عليه ومن نصر عليا نصره الله يوم يلقاه ولقنه حجته عند
المسألة ثم قال عليه السلام الحسن والحسين اماما امتي بعد ابيهما وسيدا شباب اهل الجنة وامهما سيدة نساء
العالمين وابوهما سيد الوصيين ومن ولد الحسين تسعة ائمة تاسعهم القائم من ولدي طاعتهم طاعتي
ومعصيتهم معصيتي الى الله اشكو المنكرين لفضلهم والمضيعين لحرمتهم بعدي وكفى بالله وليا وناصرا
لعترتي ولائمة امتي ومنتقما من الجاحدين لحقهم وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون
حدثنا احمد بن زياد بن جعفر قال حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن الحسين بن
خالد عن ابي الحسن علي بن موسى عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا سيد من خلق الله
وانا خير من جبرئيل وميكائيل واسرافيل وحملة العرش وجميع الملائكة المقربين وانبياء الله المرسلين

ويحوي من الشرف وانا وديعة ابراهيم الائمة من عترتي خلفاء عرف الله من انكرهم فقد
انكر الله عز وجل ومن عصاهم فقد عصى الله وسبطاي ابنا علي الحسن والحسين ومن ذرية الحسين
طاعتهم طاعتي ومعصيتهم معصيتي بهم ... حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق
قال حدثنا احمد بن محمد الهمداني قال حدثنا محمد بن هشام قال حدثنا علي بن الحسن بن فضال
قال سمعت الحسن بن علي يقول حدثني ابي عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
لعلي بن ابي طالب صلوات الله عليهما يا علي لا يحبك الا من طابت ولادته
ولا يبغضك الا من خبثت ولادته ولا يواليك الا مؤمن ولا يعاديك الا كافر ثم
اليه عبد الله بن مسعود فقال يا رسول الله قد عرفنا علامة خبث الولادة والكافر في حياتك
ببغض علي وعداوته فما علامة خبث الولادة والكافر بعدك اذا اظهر الاسلام بلسانه
واخفى مكنون سريرته فقال يا ابن مسعود علي بن ابي طالب امامكم بعدي وخليفتي عليكم فاذا مضى
فابني الحسن امامكم بعده وخليفتي عليكم فاذا مضى فابني الحسين امامكم بعده وخليفتي عليكم ثم تسعة
من ولد الحسين واحدا بعد واحد امامكم وخلفائي عليكم تاسعهم قائم امتي يملأها قسطا وعدلا كما

ملئت

ملئت جورا وظلما لا يحبهم الا من طابت ولادته ولا يبغضهم الا من خبثت ولادته
ولا يواليهم الا مؤمن ولا يعاديهم الا كافر من انكر واحدا منهم فقد انكرني ومن انكرني
فقد انكر الله ومن جحد واحدا منهم فقد جحدني ومن جحدني فقد جحد الله عز وجل لان طاعتهم
طاعتي وطاعتي طاعة الله ومعصيتهم معصيتي ومعصيتي معصية الله عز وجل يا ابن مسعود اياك
ان تجد في نفسك حرجا مما اقضي فتكفر فوعزة ربي ما انا متكلف ولا انطق عن الهوى في
علي والائمة من ولده ثم قال وهو رافع يديه الى السماء اللهم وال من والى عليا واوليائه
وعاد من عاداهم وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم ولا تخل الارض
من قائم منهم بحجتك ظاهرا او خافيا مغمورا لئلا تبطل حججك ودينك وبيناتك ثم قال
يا ابن مسعود قد جمعت لكم في مقامي هذا ما ان فارقتموه هلكتم وان تمسكتم به نجوتم
والسلام على من اتبع الهدى حدثنا ابي قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا
يعقوب بن يزيد عن حماد بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن ابان بن تغلب عن سليم
بن قيس الهلالي عن سلمان الفارسي قال دخلت على النبي صلى الله عليه وآله والحسين بن علي عليهما السلام

مع فخذه وهو يقبل عينيه وثم فاه ويقول انت سيد ابن سيد ابو سادات امام
ابن امام ابو ائمة انت حجة ابن حجة ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم حدثنا محمد بن الحسن
بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد
عن حماد بن عيسى عن عمر بن اذينة عن ابان بن ابي عياش عن ابراهيم بن عمر اليماني
عن سليم بن قيس الهلالي قال سمعت سلمان الفارسي رضي الله عنه قال كنت جالسا بين يدي
رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضته التي قبض فيها فدخلت فاطمة عليها السلام فلما رأت
ما بابيها من الضعف بكت حتى جرت دموعها على خديها فقال لها
رسول الله صلى الله عليه وآله ما يبكيك يا فاطمة قالت يا رسول الله اخشى الضيعة على نفسي وولدي بعدك
فاغرورقت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله بالبكاء ثم قال يا فاطمة اما علمت انا اهل بيت اختار الله
لنا الآخرة على الدنيا وانه حتم الفناء على جميع خلقه وان الله تبارك وتعالى
اطلع الى الارض اطلاعة فاختارني منهم فجعلني نبيا ثم اطلع الى الارض اطلاعة ثانية فاختار
منها زوجك فاوحى الي ان ازوجك اياه وان اتخذه وليا ووزيرا وان اجعله

جعفر

خليفتي في امتي فابوك خير انبياء الله ورسله وبعلك خير الاوصياء وانت
اول من يلحق بي من اهلي ثم اطلع الى الارض اطلاعة ثالثة فاختارك وولدك
وانت سيدة نساء اهل الجنة وابناك حسن وحسين سيدا شباب اهل الجنة وابناء بعلك
اوصيائي الى يوم القيامة كلهم هادون مهديون واول الاوصياء بعدي اخي علي ثم حسن ثم حسين
ثم تسعة من ولد الحسين في درجتي وليس في الجنة درجة اقرب الى الله عز وجل من درجتي
ودرجة ابي ابراهيم اما تعلمين يا بنية ان من كرامة الله عز وجل اياك ان زوجك
خير امتي وخير اهل بيتي اقدمهم سلما واعظمهم حلما واكثرهم علما فاستبشرت فاطمة عليها السلام
وفرحت بما قال لها رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال لها يا بنية ان لبعلك مناقب ايمانه بالله ورسوله
قبل كل احد لم يسبقه الى ذلك احد من امتي وعلمه بكتاب الله عز وجل وسنتي وليس احد من
امتي يعلم جميع علمي غيره ان الله عز وجل علمني علما لا يعلمه غيري وعلم ملائكته ورسله علما فكلما علمه
ملائكته ورسله فانا اعلمه وامرني الله عز وجل ان اعلمه اياه ففعلت فليس احد من امتي يعلم جميع

علي ووصيي وهكذا غيره وانك يا بنية زوجته وابناك سبطاي حسن وحسين وهما سبطا امتي
وامره بالمعروف ونهيه عن المنكر وان الله عز وجل آتاه الحكمة وفصل الخطاب يا بنية
انا اهل بيت اعطانا الله عز وجل ست خصال لم يعطها احدا من الاولين
كان قبلكم ولا يعطيها احدا من الآخرين غيرنا نبينا سيد الانبياء وهو ابوك ووصينا
سيد الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا سيد الشهداء وهو حمزة بن عبد المطلب
عم ابيك قالت يا رسول الله وهو سيد الشهداء الذين قتلوا معك قال لا بل سيد
شهداء الاولين والآخرين ما خلا الانبياء والاوصياء وجعفر بن ابي طالب ذو الجناحين الطيار
في الجنة مع الملائكة وابناك حسن وحسين سبطا امتي وسيدا شباب اهل الجنة ومنا والذي
نفسي بيده مهدي هذه الامة الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا
قالت فاي هؤلاء الذين سميت افضل قال عليه السلام علي بعدي افضل امتي وحمزة وجعفر افضل
اهل بيتي بعد علي وبعدك وبعد ابني وسبطي حسن وحسين وبعد الاوصياء من ولد ابني هذا واشار
الى الحسين ومنهم المهدي انا اهل بيت اختار الله عز وجل لنا الآخرة على الدنيا ثم نظر رسول الله صلى الله عليه وآله
اليها والى بعلها والى ابنيها فقال يا سلمان اشهد الله اني سلم لمن سالمهم وحرب لمن حاربهم

اما انهم

67

اما انهم معي في الجنة ثم اقبل على علي عليه السلام فقال يا اخي انك ستبقى بعدي وستلقى من قريش شدة
من تظاهرهم عليك وظلمهم لك فان وجدت عليهم اعوانا فجاهدهم وقاتل من خالفك بمن
وافقك فان لم تجد اعوانا فاصبر وكف يدك ولا تلق بها الى التهلكة فانك مني بمنزلة
هارون من موسى ولك بهارون اسوة حسنة اذ استضعفه قومه وكادوا يقتلونه فاصبر
لظلم قريش اياك وتظاهرهم عليك فانك بمنزلة هارون من موسى ومن اتبعه وهم بمنزلة
العجل ومن اتبعه يا علي ان الله تبارك وتعالى قد قضى الفرقة والاختلاف على هذه الامة
ولو شاء لجمعهم على الهدى حتى لا يختلف اثنان من هذه الامة ولا ينازع في شيء من امره ولا
يجحد المفضول ذا الفضل فضله ولو شاء لعجل النقمة والتغيير حتى يكذب الظالم ويعلم الحق
اين مصيره ولكنه جعل الدنيا دار الاعمال وجعل الآخرة دار القرار ليجزي الذين
اساؤوا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى فقال علي عليه السلام الحمد لله شكرا على نعمائه
وصبرا على بلائه حدثنا ابو الحسن احمد بن ثابت الدواليني بمدينة السلام قال حدثنا محمد
بن الفضل النحوي قال حدثنا محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي قال حدثنا علي بن عاصم عن
محمد بن علي بن موسى عن ابيه علي بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه

محمد بن ع عن ابیه ع بن الحسین عن ابیه الحسین بن ع ع قال دخلت علی رسول الله
وعنده ابی بن کعب فقال لی رسول الله صلی الله علیه وآله مرحبا بک یا ابا عبد الله یا زین
السموات والارض فقال له ابی وکیف یکون یا رسول الله زین السموات والارض
احد غیرک فقال یا ابی والذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین بن علی فی السماء اکبر منه
فی الارض وانه لمکتوب عن یمین العرش مصباح هدی وسفینة نجاة وامام غیر وهن
وعز وفخر وبحر علم وذخر وان الله عز وجل رکب فی صلبه نطفة مبارکة طیبة زکیة
خلقت من قبل ان یکون مخلوق فی الارحام او یجری ماء فی الاصلاب او یکون لیل او نهار
ولقد لقن دعوات لا یدعو بهن مخلوق الا حشره الله عز وجل معه وکان شفیعه فی آخرته
وفرج الله عنه کربه وقضی بها دینه ویسر امره واوضح سبیله وقواه علی عدوه ولم
یهتک ستره فقال له ابی وما هذه الدعوات یا رسول الله قال تقول اذا فرغت
من صلاتک وانت قاعد اللهم انی اسالک بمعاقد عرشک
وسکان سماواتک وانبیائک ورسلک فقد
رهقنی من امری عسر فاسالک ان تصلی علی محمد وآل

[illegible]

محمد وان تجعل لی من عسری یسرا قال الله عز وجل یسهل
امرک ویشرح صدرک ویلقنک شهادة ان لا اله الا الله عند خروج نفسک
فقال له ابی یا رسول الله ما هذه النطفة التی فی صلب حبیبی الحسین قال مثل هذه النطفة
کمثل القمر وهی نطفة تبیین وبیان یکون من اتبعه رشیدا ومن ضل عنه غویا
فقال ما اسمه وما دعاؤه قال اسمه علی ودعاؤه یا دائم یا دیموم
یا حی یا قیوم یا کاشف الغم ویا فارج الهم ویا باعث
الرسل ویا صادق الوعد دعا بهن الا حشره الله مع علی بن الحسین
وکان قائده الی الجنة قال له ابی یا رسول الله فهل له من خلف او وصی
قال نعم له مواریث السموات والارض قال ما معنی مواریث السموات والارض
یا رسول الله القضاء بالحق والحکم بالدیانة وتاویل الاحکام وبیان ما یکون قال
فما اسمه قال محمد فان الملائکة لیستانسون به فی السموات ویقول فی دعائه
اللهم ان کان لی عندک رضوان وود

[illegible]

فاغفر لي ولمن اتبعني من اخواني وشيعتي وطيب

ما في صلبي ذكر الله عز وجل في صلبه نطفه مباركة طيبة زكية واخبرني

عليه وآله السلام ان الله عز وجل طهر هذه النطفه وسماها عنده جعفرا وجعله هاديا

[illegible] مرضيا يدعو ربه فيقول في دعائه يا دان غير متوان

يا ارحم الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء و

لهم عندك رضوانا واغفر ذنوبهم ويسر امورهم

واقض ديونهم واستر عوراتهم وهب لهم

الكبائر التي بينك وبينهم يا من لا يخاف

الضيم ولا تأخذه سنة ولا نوم اجعل

لي من كل غم فرجا من دعا بهذا الدعاء حشره الله ابيض الوجه

مع جعفر بن محمد الى الجنة يا ابي وان الله عز وجل ركب هذه النطفه نطفة زكية

مباركة طيبة انزل عليها الرحمة وسماها موسى قال له ابي يا رسول الله كلهم يتوصفون

وبينا يسلون ويتوارثون ويصف بعضهم بعضا قال وصفهم جبرئيل عن رب العالمين

صلى الله قال فهل لموسى من دعوة يدعو بها سوى دعاء ابائه ع قال نعم يقول

في دعائه يا خالق الخلق ويا باسط الرزق ويا فالق الحب ويا بارئ

النسم ومحيي الموتى ومميت الاحياء ودائم الثبات

ومخرج النبات افعل بي ما انت اهله من دعا بهذا الدعاء

قضى الله حوائجه وحشره يوم القيمة مع موسى بن جعفر ع وان الله عز وجل ركب في

صلبه نطفه مباركة طيبة مرضية وسماها عنده عليا وكان له عز وجل في خلقه رضا

في علمه وحكمه وجعله حجة لشيعته يحتجون به يوم القيمة وله دعاء يدعو به اللهم

اعطني الهدى وثبتني عليه واحشرني عليه آمنا

امن من لا خوف عليه ولا حزن ولا جزع

فانت اهل التقوى واهل المغفرة وان الله عز وجل

ركب في صلبه نطفة مباركة طيبة زكية مرضية وسماها محمد بن علي فهو شفيعه
ووارث علم جده له علامة بينة وحجة ظاهرة اذا ولد يقول لا اله الا الله
محمد رسول الله ويقول في دعائه يا من لا شبيه له ولا مثال
انت الله لا اله الا انت ولا خالق الا انت
تفني المخلوقين وتبقى انت حلمت عن عصاك
وفي المغفرة رضاك من دعا بهذا الدعاء كان محمد بن علي
شفيعه يوم القيمة وان الله عز وجل ركب في صلبه نطفة لا باغية ولا طاغية
بارة مباركة طيبة طاهرة سماها عنده عليا فالبسها السكينة والوقار واودعها
العلوم وكل سر مكتوم من لقيه وفي صدره شيء انباه به وحذره من عدوه
ويقول في دعائه يا نور يا برهان يا منير يا مبين
يا رب اكفني شر الشرور وآفات الدهور
واسالك النجاة يوم ينفخ في الصور من دعا بهذا

كان

كان علي بن محمد شفيعه وقائده الى الجنة وان الله تبارك وتعالى ركب في صلبه
نطفة سماها عنده الحسن بن علي فجعله نورا في بلاده وخليفة في ارضه وعزا
لامة جده وهاديا لشيعته وشفيعا لهم عند ربهم ونقمة على من خالفه وحجة لمن والاه
وبرهانا لمن اتخذه اماما يقول في دعائه يا عزيز العز في عزه
يا عزيز اعزني بعزك وايدني بنصرك وابعد عني
همزات الشياطين وادفع عني بدفعك وامنع
مني بمنعك واجعلني من خيار خلقك يا واحد
يا احد يا فرد يا صمد من دعا بهذا الدعاء حشره الله عز وجل
معه ونجاه من النار ولو وجبت عليه وان الله عز وجل ركب في صلب الحسن
نطفة مباركة زاكية زكية طيبة طاهرة مطهرة يرضى بها كل مؤمن ممن قد اخذ الله
عز وجل ميثاقه في الولاية ويكفر بها كل جاحد فهو امام تقي نقي بار مرضي هاد
مهدي اول العدل واخره يصدق الله عز وجل ويصدقه الله عز وجل في قوله

يخرج من تهامة حين يظهر الدلائل والعلامات وله بالطالقان كنوز لا ذهب
ولا فضة الا خيول مطهمة ورجال مسومة يجمع الله له من اقاصي البلاد على عدد اهل
بدر ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا معه صحيفة مختومة فيها عدد اصحابه باسمائهم وانسابهم
وبلدانهم وطبايعهم وحلاهم وكناهم كرارون مجدون في طاعته فقال له ابي
وما دلائله وعلاماته يا رسول الله قال له علم اذا حان وقت خروجه انتشر
ذلك العلم من نفسه وانطقه الله تبارك وتعالى فناداه العلم اخرج يا ولي الله فاقتل
اعداء الله وهما رايتان وعلامتان وله سيف مغمد اذا حان وقت خروجه
اقتلع ذلك السيف من غمده فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل
لك ان تقعد عن اعداء الله عز وجل فيخرج ويقتل اعداء الله حيث ثقفهم
ويقيم حدود الله ويحكم بحكم الله يخرج جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره وشعيب
وصالح على مقدمته فستذكرون ما اقول لكم وافوض امري الى الله ولو بعد
حين يا ابي طوبى لمن لقيه وطوبى لمن قال به ينجيهم الله من الهلكة بالاقرار

وبالاقرار

وبرسول الله وجميع الائمة يفتح الله لهم الجنة مثلهم في الارض كمثل المسك يسطع ريحه فلا
يتغير ابدا ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفى نوره ابدا قال ابي يا رسول الله
كيف حال هؤلاء الائمة عن الله عز وجل قال ان الله عز وجل انزل علي اثني عشر
خاتما واثني عشرة صحيفة اسم كل امام على خاتمه وصفته في صحيفته صلى الله عليهم اجمعين
حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثني عمي محمد بن ابي القاسم عن احمد بن ابي عبد الله
البرقي عن محمد بن علي القرشي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابي حمزة الثمالي
عن ابي جعفر محمد بن علي الباقر عن ابيه علي بن الحسين بن علي عن ابيه الحسين عليهم السلام قال
دخلت انا واخي على جدي رسول الله صلى الله عليه وآله فاجلسني على فخذه واجلس اخي
الحسن على الفخذ الاخرى ثم قبلنا وقال بابي انتما من امامين سبطين اختاركما الله مني ومن ابيكما
وامكما واختار من صلبك يا حسين تسعة ائمة تاسعهم قائمهم وكلهم في الفضل والمنزلة
عند الله تعالى سواء حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثني محمد بن يحيى العطار وعبد الله بن
جعفر الحميري عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن ابن محبوب عن ابي الجارود عن ابي جعفر
عن جابر بن عبد الله الانصاري قال دخلت على فاطمة عليها السلام وبين يديها لوح فيه اسماء

الأوصياء من ولدها فعددت اثني عشر آخرهم القائم ثلاثة منهم محمد وأربعة منهم علي
صلوات الله عليهم أجمعين. حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين
بن علي بن أبي طالب قال أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال أخبرنا القاسم بن محمد بن
حماد عن غياث بن إبراهيم قال حدثنا الحسين بن زيد بن علي عن جعفر بن محمد عن آبائه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله أبشروا ثم أبشروا ثم أبشروا ثلاث مرات إنما مثل أمتي
كمثل غيث لا يدرى أوله خيراً أو آخره، وإنما مثل أمتي كمثل حديقة أطعم منها فوج
عاماً ثم فوج عاماً لعل آخرها فوجاً أن يكون أعرضها بحراً وأعمقها طولاً وفرعاً
وأحسنها جنى، كيف تهلك أمة أنا أولها واثنا عشر من بعدي من السعداء أولو الألباب
والمسيح عيسى بن مريم آخرها، ولكن يهلك بين ذلك نتج الهرج ليس مني ولست منهم.

باب النهي عن تسمية القائم عليه السلام. حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن
يعقوب بن يزيد عن الحسن بن محبوب عن ابن رئاب عن أبي عبد الله عليه السلام
قال صاحب هذا الأمر رجل لا يسميه باسمه إلا كافر. حدثنا أبي ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما قالا

حدثنا

حدثنا سعد بن عبد الله عن جعفر بن محمد بن مالك عن علي بن الحسن بن فضال عن الريان
بن الصلت قال سئل الرضا عليه السلام عن القائم فقال لا يرى جسمه ولا يسمى باسمه. حدثنا أبي
ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما قالا حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن [illegible]
عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول سأل عمر أمير المؤمنين
عن المهدي فقال يا ابن أبي طالب أخبرني عن المهدي ما اسمه قال أما اسمه فلا إن حبيبي وخليلي
عهد إلي أن لا أحدث باسمه حتى يبعثه الله عز وجل وهو مما استودع الله عز وجل
رسوله في علمه. حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن أحمد العلوي عن
أبي هاشم الجعفري قال سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول الخلف من بعدي الحسن ابني فكيف لكم
بالخلف من بعد الخلف فقلت ولم جعلني الله فداك قال لأنكم لا ترون شخصه ولا يحل لكم ذكره
باسمه قلت فكيف نذكره قال قولوا الحجة من آل محمد صلوات الله عليه وسلامه.

باب علامات خروج القائم عليه السلام. حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري
عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه علي عن الحسن بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن محمد بن حكيم عن
ميمون البان عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال خمس قبل قيام القائم عليه السلام

اليماني والسفياني والمنادي ينادي من السماء وخسف بالبيداء وقتل النفس الزكية
قال الصادق عليه السلام ليس بين قيام القائم وبين قتل النفس الزكية الا خمس عشرة ليلة
وبهذا الاسناد عن الحسين بن سعيد عن محمد بن ابي عمير عن عمر بن حنظلة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول قبل قيام القائم عليه السلام خمس علامات محتومات اليماني والسفياني والصيحة وقتل النفس الزكية
والخسف بالبيداء حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسين بن
ابي الخطاب عن جعفر بن بشير عن هشام بن سالم عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال ينادي
مناد باسم القائم عليه السلام قلت خاص او عام قال يسمع كل قوم بلسانهم قلت فمن يخالف
القائم وقد نودي باسمه قال لا يدعهم ابليس حتى ينادي فيشكك الناس حدثنا محمد بن
علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثني عمي محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن ابي
عمير عن ابن اذينة قال قال ابو عبد الله عليه السلام قال ابي عليه السلام قال امير المؤمنين عليه السلام يخرج
ابن آكلة الاكباد من الوادي اليابس وهو رجل ربعة وحش الوجه ضخم الهامة بوجهه
اثر جدري اذا رأيته حسبته اعور اسمه عثمان وابوه عنبسة وهو من ولد ابي سفيان حتى
يأتي ارضا ذات قرار ومعين فيستوي على منبرها

وبهذا الاسناد عن الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج عن سليمان
بن خالد قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قدام القائم عليه السلام موتتان موت احمر وموت
ابيض حتى يذهب من كل سبعة خمسة الموت الاحمر السيف والموت الابيض الطاعون
حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي عن احمد بن
محمد بن خالد عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن ابي ايوب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام
قال تنكسف الشمس لخمس مضين من شهر رمضان قبل قيام القائم عليه السلام
وبهذا الاسناد عن ابي ايوب عن ابي بصير ومحمد بن مسلم قالا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام
يقول لا يكون هذا الامر حتى يذهب ثلثا الناس فقيل له فاذا ذهب ثلثا الناس فمن
يبقى قال اما ترضون ان تكونوا الثلث الباقي قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه
وقد اخرجت ما روي في علامات خروج القائم عليه السلام وسيرته وما يجري في ايامه في كتاب
السر المكتوم الى الوقت المعلوم

باب ما نزل في القائم من الكتاب حدثنا احمد بن هرون الفامي وجعفر بن محمد بن مسرور وعلي بن الحسين بن
شاذويه المؤدب رضي الله عنهم قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر بن جامع الحميري قال
حدثنا ابي عن محمد بن الحسين بن زيد الزيات عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر قال سألت
الصادق جعفر بن محمد عليه السلام عن قول الله تعالى والعصر ان الانسان لفي خسر فقال ع العصر عصر
خروج القائم عليه السلام ان الانسان لفي خسر يعني اعداءنا الا الذين آمنوا يعني بآياتنا
وعملوا الصالحات يعني بمواساة الاخوان وتواصوا بالحق يعني بالامامة وتواصوا بالصبر
يعني في الفترة قال الصادق عليه السلام من مات وليس له امام مات ميتة جاهلية
فقيل له كل من مات وليس له امام مات ميتة جاهلية قال نعم والواقف كافر
والناصب مشرك قال ابو عبد الله ع نزلت هذه الآية في القائم ع ولا تكونوا
كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامد فقست قلوبهم وكثير منهم فاسقون
قال ابو جعفر ع في قول الله عز وجل اعلموا ان الله يحيي الارض بعد موتها قال يحييها الله
عز وجل بالقائم ع بعد موتها يعني بموتها كفر اهلها والكافر ميت حدثنا محمد بن ابراهيم بن
اسحق رضي الله عنه قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي البصري قال حدثنا محمد بن زكريا

الجوهري قال حدثنا محمد بن جعفر بن عمارة عن ابيه عن سعد بن طريف عن الاصبغ بن نباتة
قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع يقول سمعت رسول الله ص يقول افضل الكلام
قول لا اله الا الله وافضل الخلق اول من قال لا اله الا الله فقيل يا رسول الله ومن اول من
قال لا اله الا الله قال انا وانا نور بين يدي الله جل جلاله اوحده واسبحه واكبره
واقدسه واحمده ويتلوني نور شاهد مني فقيل يا رسول الله ومن الشاهد منك قال
علي بن ابي طالب اخي ووصيي ووزيري ووارثي وخليفتي وامام امتي وصاحب حوضي
وحامل لوائي فقيل يا رسول الله ومن يتلوه فقال الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة ثم الائمة من ولد الحسين
الى يوم القيامة

حدثنا [illegible] بن [illegible] قال حدثنا [illegible]
[illegible] المعروف [illegible] الدنيا [illegible]
فان قال رسول الله [illegible] قال رسول الله [illegible]
علي بن ابي طالب [illegible] قال قال رسول الله [illegible]
[illegible] ختم الله [illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله من قرأ قل هو الله احد مرة فكانما قرأ ثلث القرآن ومن قرأها مرتين فكانما قرأ ثلثي القرآن ومن قرأها ثلاث مرات فكانما قرأ القرآن كله

این ابیات منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هر که خواندن این ابیات را شعار خود ... رسالت پناه صلی الله علیه وآله ... و بعد از آن هفت نوبت بخواند ... [illegible]

وكم لله من لطف خفي — يدق خفاه عن فهم الذكي

خدا را است بنده پر الطاف بی‌کرانه — که نبود فهم آن الطاف کار ذهن انسانه

وكم يسر أتى من بعد عسر — وفرج كربة القلب الشجي

[illegible] — دل غمناک را فارغ نماید و ...

وكم امر تساء به صباحا — فتأتيك المسرة بالعشي

ب کاری که شبانگاه ... — که در شامش ... شادی ...

اذا ضاقت بك الاحوال يوما — فثق بالواحد الفرد العلي

چو تنگ و تیره گردد بر تو احوال جهان ... — توکل بر خدا ...

توسل بالنبي فكل خطب — يهون اذا توسل بالنبي

وسیله ساز ذات پاک ... — که هر صعب گردد ...

ولا تجزع اذا ما ناب خطب — فكم لله من لطف خفي

ز ... که پیش آید ... — که ایزد راست بنده پر الطاف ...

[illegible]

قال قول رسول الله صلی الله علیه و آله من قرائة

القرآن و من قرا امن قل کانما قرا ثلث القرآن

قرا القرآن کله

این ابیات مشتملست بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و

رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله فرستند و بعد از آن

وَکَم لِلّٰهِ مِن لُطفٍ خَفِیٍّ

خدا را هست بنده فیض الطاف بیگانه

وَکَم یُسرٍ اَتیٰ مِن بَعدِ عُسرٍ

[illegible]

وَکَم اَمرٍ تُسَاءُ بِهِ صَبَاحًا

[illegible]

اِذَا ضَاقَت بِکَ الاَحوَالُ یَومًا

چو تنگ و تیره گردد بر تو احوال جهان

تَوَسَّل بِالنَّبِیِّ فَکُلُّ خَطبٍ

وسیله ساز ذات پاک پیغمبر بهر کاری

وَلَا تَجزَع اِذَا مَا نَابَ خَطبٌ

[illegible]

و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که را چیزی گم شود بر دل ... أفغیر دین الله یبغون
... هر که در صحرا راه گم کند ... آیه را بخواند أفغیر دین الله ... خواهد راه
... آیة الکرسی بخواند ... ایمن باشد ... ایمن باشد
... و اگر ... بخواند ... بیرون آید ... و له الحق
و اگر ... بر ... چهار ... انداخته ... مرتبه ...
که اگر ... چهار ... بسم الله الرحمن الرحیم ... اگر ...
... ایمن باشد ... بسم الله الرحمن الرحیم
و له الحمد ... یا صالح
... ... یا صالح
... یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق یرحمکم الله

که بطلب امر ... بخواند

اللهم صل على محمد وآل محمد اللهم ان رسولك الصادق المصدق صلواتك
عليه وآله قال انك قلت وقولك الحق ما ترددت في شيء انا فاعله كترددي
في قبض روح عبدي المؤمن يكره الموت وانا اكره مساءته اللهم فصل على
محمد وآل محمد وعجل لوليك الفرج والعافية والنصر ولا تسؤني في نفسي ولا في
احد من احبتي

... بخواند

این ورد ...

اودعت نفسي واهلي ومالي وولدي في ارض الله سقفها محمد
وحيطانها علي وابوابها الحسن والحسين والائمة المعصومون والله
حراسها والله محيط بها والله من ورائهم محيط بل هو قرآن مجيد
في لوح محفوظ

دعای ... بخواند

محمد رسول الله صلى الله عليه وآله ... فاطمة بنت رسول الله صلوات الله عليها ... امير المؤمنين ... اماني

علي بن ابي طالب وصي رسول الله
صلوات الله وسلامه عليه عن يميني الحسن والحسين و
وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن والحجة المنتظر
ائمتي صلوات الله وسلامه عليهم من شمالي ابوذر وسلمان والمقداد و
حذيفة وعمار واصحاب رسول الله رضي الله تعالى عنهم من ورائي
والملائكة عليهم السلام حولي والله ربي تعالى شانه ولعن هو
اسماؤه محيط بي وحافظي وحفيظي والله من ورائهم محيط بل هو
قرآن مجيد في لوح محفوظ فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين
اللهم اني احتجب بذمامك المنيع الذي لا يرام ولا يحاول من سائر
الاعادي معتصما بك من شر كل غاشم وطارق من سائر
ولا ظالم ولا من شر من خلقت وما خلقت من خلقك الصامت والناطق
في جنة من كل مخوف بلباس

ودر صبح وشام این دعا بسم ... باز ... هر که ... [illegible]

سابغة حصينة وهي ولاء اهل بيت
نبيك محمد صلواتك عليه وعليهم محتجبا من كل قاصد لي
الى اذية بجدار حصين الاخلاص في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم
موقنا ان الحق لهم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا واعادي من
عادوا واجانب من جانبوا فصل على محمد وآله واعذني اللهم بهم
من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني ببديع السموات
والارض وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشيناهم فهم لا يبصرون

سه بار ... [illegible]

اللهم اني اسألك بحق هذه التربة وبحق صاحبها وبحق جده
وبحق ابيه وبحق امه وبحق اخيه وبحق ولده
الطاهرين اجعلها شفاء

من كل داء وآمنا من كل سوء

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة وبعد المعصية وصدق النية وعرفان الحرمة وأكرمنا
بالهدى والاستقامة وسدد ألسنتنا بالصواب والحكمة واملأ
قلوبنا بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا من الحرام والشبهة واكفف أيدينا
عن الظلم والسرقة واغضض أبصارنا عن الفجور والخيانة واسدد
أسماعنا عن اللغو والغيبة وتفضل على علمائنا بالزهد والنصيحة
وعلى المتعلمين بالجهد والرغبة وعلى المستمعين بالاتباع والموعظة وعلى مرضى المسلمين

بالشفاء والصحة وعلى موتاهم
بالرأفة والرحمة وعلى مشايخنا بالوقار والسكينة
وعلى الشباب بالإنابة والتوبة وعلى النساء بالحياء والعفة وعلى
الأغنياء بالتواضع والسعة وعلى الفقراء بالصبر والقناعة وعلى
الغرباء بالرد إلى أوطانهم وعلى الغزاة بالنصر والغلبة و
الأسراء بالخلاص والراحة وعلى الأمراء بالعدل والشفقة
وعلى الرعية بالإنصاف وحسن السيرة وبارك للحجاج والزوار
في الزاد والنفقة واقض ما أوجبت عليهم من الحج والعمرة بفضلك ورحمتك يا أرحم الراحمين

یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من

لا یغلطه السائلون یا من لا یبرمه الحاح الملحین اذقنی

برد عفوک وحلاوة مغفرتک

[illegible]

یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من

لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا

یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط

الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتهی کل شکوی یا کریم

الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا

ویا سیدنا ویا مولانا ویا غایة رغبتنا اسألک یا الله

ان لا تشوه خلقی بالنار

[illegible]

اللهم لا طاقة لفلان بن فلان بالجهد

ولا صبر له على البلاء ولا قوة له على الفقر

والفاقة اللهم صل على محمد وال محمد ولا

تحظر على فلان بن فلان رزقك ولا تقتر عليه سعة

ما عندك ولا تحرمه فضلك ولا تحرمه من جزيل قسمك ولا

تكله الى خلقك ولا الى نفسه فيعجز عنها ويضعف عن القيام بما

يصلحه ويصلح ما قبله بل تفرد بلم شعثه وتولى كفايته وانظر اليه

في جميع اموره انك ان وكلته الى خلقك لم ينفعوه وان الجاته

إلى أقربائه حرموه وإن أعطوه أعطوا قليلاً نكداً وإن
منعوه منعوا كثيراً وإن بخلوا فهم للبخل أهل اللهم
اغن فلان بن فلان من فضلك ولا تخله منه فإنه مضطر
إليك فقير إلى ما في
يديك وأنت غني عنه وأنت
بصير ومن يتوكل على الله فهو حسبه إن
الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شيء قدرا إن مع العسر
يسرا ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب

ثم صل [illegible] ركعتين [illegible]
اللهم بحق محمد وآل محمد وأنت المحمود
وبحق علي وأنت الأعلى وبحق فاطمة وأنت فاطر السموات
والأرض وبحق الحسن وأنت المحسن وبحق الحسين وأنت قديم الإحسان
أن تقبل توبتي وتغفر لي ذنوبي وتجعل [illegible] وتجعلني محبوبا
في قلوب المؤمنين وترزقني زيارة المعصومين وتجعلني في الدنيا
مع الإيمان وتحشرني وأمواتي مع الأئمة الطاهرين
بحق محمد وآله أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
ذو الجلال والاكرام من جميع جرمي وظلمي واسرافي على
نفسي واتوب اليه اللهم اني اشهدك واشهد ملائكتك
وانبيائك ورسلك اني نادم عن كل ما صدر مني و[illegible]
والله العظيم والله العظيم والله العظيم
ان لا اعود اليه [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

عجل الله فرجه و مدت غیبت صغری تقریبا هفتاد و چهار سال بود
و سفرای معروف که همه شیعه ایشان را می شناختند
و بایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی رضی الله
بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند در شأن
او فرموده بودند که هرچه او بگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت
ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام شد بنص حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و نص پدرش

[illegible]

[illegible] رسیده باشد [illegible]

[illegible] حسین بن روح [illegible] شیعه را

[illegible] ابو القاسم حسین بن روح [illegible] محمد بن عثمان [illegible]

حضرت صاحب الامر علیه السلام [illegible] محمد بن عثمان [illegible]

[illegible] شیعه [illegible] نایب [illegible] ابو القاسم حسین بن روح [illegible]

[illegible]

صاحب الامر علیه السلام [illegible]

[illegible]

شیخ [illegible] محمد [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible] الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روایت است که لقمان حکیم پسر خود را پند داد [illegible]

[illegible]

[illegible]

٨٥

[illegible] الذي انزل فيه [illegible]

[illegible] الذي [illegible] على محمد وآله

[illegible] البنية المباركة [illegible] النور [illegible]

اللهم رب هذه [illegible] المباركة [illegible] الوصي [illegible] صل على محمد وآل محمد

ورب [illegible] الذي سكن فيه [illegible] شفاء من كل داء وأمانا من كل خوف

واجعل هذا الطين [illegible] واسعا وعلما نافعا وشفاء من كل داء

[illegible] ورب [illegible] البنية المباركة ورب [illegible] وأمانا من كل خوف

بسم الله وبالله [illegible] اللهم رب هذه [illegible] شفاء من كل داء

وسقم انك على كل شيء قدير [illegible] اجعل هذا الطين [illegible] من كل [illegible]

وارزقنا [illegible] وعافية من كل سقم [illegible]

وعزا من كل ذل [illegible]

[illegible]

تعالى السبعة واجعلت على خاصتي تعلمهم رضي الله عنه
روى ان النبي صلى الله عليه وآله قال لاصحابه يا ابا الا... سلمان فقال له علي عليه السلام ولعوا عليه الفاتحة
روى ان النبي صلى الله عليه وآله للاطباء عليه مختبرا ثم قال انظر الذباب
دعا ذرية نفقا الاحتياج بعده يا الطرح ذبان ان ناخذ بها الطرح الذباب ورواه اخرى والصدر الضيا
ثم قال صلى الله عليه وآله تستجيب بكل واحده سبعين مره وحيث اياه صحاحا وسعيرا
والتوحيد والمعوذتين والكافرون والنبي وآله سبعين مره وقراءة الفاتحة
وآية الكرسي والتوحيد سبعين مره صلوة على النبي وآله المعروف والطعام والا
والله اكبر وكلمة التوحيد بكل واحده سبعين بكل الافة المعروف ... الماء وادا
تجعل ... صلى الله عليه وآله ... الوالد ... كان الولد ... الذكورا
... الوالد ... وتعب ... بين ... الرس
مرض ... اذن الله ... قال ... الصداع
نوع الولد وذكر ... كذلك اذن الله ... قال صلى الله عليه وآله ... الغم
وترد ... الله ... ذر ... القولنج ووجع الطحال
ووجع السن ... الطعام ... العطش ... الفرس ... والنفي
والثلم ... والزكام والارواح ... بعد ...

وجع المعدة ... الرعد ... بعده
... الصداع ... بجميل ... والبرص ... والفتق
... العين والرمد ... الذي ... الاقطار ... الصلوة ... البطن
الحكة ... ثم قال ... الذي
... ثم قال صلى الله عليه وآله ... جميع الامراض ... عظمه ... والحكمة والبصر
والعمى والصمم والخرس والعرج والفالج والبرص ... البلاء ... والجذام
ثم قال صلى الله عليه وآله ... لم ... فيه ... والتجارة ... والجود ... والدعاء
... من ... الاما ... الرواية ... ...
شعر احد ... الماء ... الباس ... الالف ... العالم
... جميع الاخلاص والاكرام ... قال ... بما ... لا ... الفاتحة
وسكان ... الصادق عليه السلام ... مره ... الخواص ... التوحيد
ان هذه الرواية عن الصادق عليه السلام ... والتوحيد ... سبعين مره
وآية الكرسي والكافرون ... والمعوذتين ... سبعين مره ... الصلوة على النبي وآله
... سبعين مره وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر سبعين

[illegible] الجمیس

[illegible] ابوجعفر [illegible]

ان کان [illegible] الاول [illegible] السلطان [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] ۱۲۳۴

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] رب العالمین [illegible]

[illegible] والسلام [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

نفی [illegible] در [illegible]

واحد [illegible] الله [illegible]

[illegible] و لهما

بسطه [illegible]

[illegible] الان [illegible] جب

[illegible] نقص [illegible] الی

[illegible] و الصادق [illegible]

[illegible] نقی و تقی

[illegible] العلی [illegible] القائم [illegible]

الذی [illegible]

و علیهم صلوات الله و سلامه [illegible]

بآل [illegible]

[illegible]

[illegible] روز [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] ١٢ [illegible] ١٢ [illegible] الله

[illegible] تعالی و [illegible]

[illegible]

[illegible] انقلب [illegible] منقلب

[illegible] و هو السمیع العلیم [illegible]

[illegible]

ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن

الم المص الر المر

كهيعص طه طسم

طس يس ص حم

حم عسق ق ن

٤	٩	٢
٣	٥	٧
٨	١	٦

[illegible]	[illegible]	٥	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	٥

اللهم اكفني بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك

يا امان ذو الامان

يا ... الرحيم ... يا غني يا وهاب

... وفضله يا غني ... اسألك خيرها وخير ما فيها

قلت لهم كل الخلائق منه ... واستكفيك موتها وشغلها

سنة جارية وانت ملیء ... ما فيها

بك من شرها ومن شر ما فيها

ابطال ما الا ...

زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه [illegible]

و جمعی شیعه [illegible] شدند [illegible] امامت [illegible]

بعد از حضرت امام حسین محمد بن حنفیه را امام [illegible]

که او بزرگتر [illegible] اولاد [illegible] امام زین العابدین [illegible]

که او فوت نشده [illegible] امام زین العابدین [illegible]

زیدیه بعد از حضرت امام [illegible] زید [illegible]

و بعضی از شیعه بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اسماعیل [illegible]

که اسماعیل [illegible] حضرت امام [illegible]

جنازه او را [illegible] و ظاهر کردند [illegible]

حضرت [illegible] از برای تقیه [illegible]

فطحیه بعد از وفات [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کردند [illegible]

[illegible]

[illegible]

الاولى ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم

الثانية فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين الثالثة له معقبات

من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله الرابعة ان ربي على كل

شيء حفيظ الخامسة انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون السادسة وحفظناها

من كل شيطان رجيم وحفظا من كل شيطان مارد السابعة وحفظا ذلك

تقدير العزيز العليم الثامنة وان عليكم لحافظين التاسعة ان كل نفس لما

عليها حافظ ان بطش ربك لشديد انه هو يبدئ ويعيد

وهو الغفور الودود ذو العرش المجيد فعال لما يريد هل اتاك

حديث الجنود فرعون وثمود بل الذين كفروا في تكذيب

والله من ورائهم محيط بل هو قرآن مجيد في لوح

محفوظ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله العزيز المنان العظيم البرهان
الشديد السلطان ذي كل يوم هو في شأن اللهم إنا
نعوذ بك من الطعن والطاعون والوباء ومن موارد الفناء
ونعوذ من درك الشقاء وشماتة الأعداء وسوء
القضاء بحق محمد المصطفى وعلي المرتضى وأولاده
النقباء النجباء صلوات الله وسلامه عليهم
أجمعين برحمتك يا أرحم الراحمين

نورك من نهاية العظمة
عزة الجلال منك كل كدرة تعظيمك
وجلالك وهيبتك وحرمة من سطوتك بالاسم الأكبر
وحق ملك الإله الأوليات وأسألك بالاسم الذي به مدبر حكمتك
رهبة منك ويخضعون الناظرون الذي به [illegible] من سر الغيوب
فقف به ربي [illegible] تنقطع القلوب وأن [illegible] جميع الآفات والعاهات
[illegible] أن تصلي على محمد وآل محمد وأن [illegible] السقام و
أسألك [illegible] ذلك الأمم والبلايا والذنوب والسلب والبرد والكرب والسقام
والأعراض والأمراض [illegible] والنصب والعسر والضيق وما [illegible]
والضلالة والجهل و[illegible] وغلبة الرجال إنك سميع الدعاء
حلول النقمة وشماتة الأعداء
لطيف لما تشاء

اللهم اقذف في قلبي رجاءك واقطع رجائي عمن سواك

حتى لا ارجو احدا غيرك ولا اثق بسواك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انت الاول فليس قبلك شيء يا كائنا قبل كل شيء ويا كائنا

وانت الآخر فليس بعدك شيء يا من هو اقرب الي من حبل الوريد

بعد كل شيء ويا مكون كل شيء يا من يحول بين المرء وقلبه يا من هو بالمنظر

يا من هو ما لا يبيد يا من هو على كل شيء

الاعلى يا من ليس كمثله شيء وهو السميع العليم يا اكفني

حاجتي واعطني سؤلي وفرج عني كربي و

اقض ... الطاهرين

مهماتي بمحمد وآله الطاهرين

الهي قلبي محجوب ونفسي معيوب
وعقلي مغلوب وهوائي غالب وطاعتي
قليل ومعصيتي كثير ولساني مقر بالذنوب يا
علام الغيوب وانت ستار العيوب فكيف حيلتي يا غفور يا رحيم
يا حليم واقض حاجتي بحق القرآن العظيم والنبي الكريم والائمة
المعصومين تبت يا ذا الجلال والاكرام من جميع الذنوب
والاثام والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
اعيذ نفسي واهلي ومالي وولدي
وجميع ما رزقني ربي من شر كل شيطان وساحر و
من شر كل متكبر وما كيد من شر كل حسود وناظر ومن شر السلطان
الرجيم فحسبي وكفى بعصمة الله وهو السميع العليم
[illegible]
بسم الله الرحمن الرحيم
[illegible]
يا اصبح الاخيار ويا من لنبيح له
يا حبيب الابرار ويا مالك الجنة والنار يا مريح
الاشياء ويا منتصر ويا غياث
المستغيثين يا الله

الا لبس ما لا اله

واملى الا انت الله اكبر واعز واكرم واجل

وابصر واقهر وامد واحد لا اله الا هو

واحفظ مما اخاف واحذر الا هو الملك الحق المبين وصلى الله

القيوم وعد لا اله الا هو الطاهر

على محمد وآله الطاهرين اللهم

بسم الله وبالله ومن الله والى الله وفي سبيل الله

اليك اسلمت نفسي واليك وجهت وجهي واليك

فوضت امري فاحفظني بحفظ الايمان من بين يدي ومن

ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي ومن

تحتي وادفع عني بحولك وقوتك فانه

لا حول ولا قوة

محمد والحسن والحسين

احفظنا من شر الجن والانس

يا الف لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

[illegible]

لا إله

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم احرسنا بعينك التي لا
تنام واكنفنا بركنك الذي لا يرام إني أسألك أن تفرج عني ولا
تقصر روحي إذ سيدي ومولاي على محمد بن الحسن صاحب
الزمان صلوات الله عليهما اللهم أغنني بحلالك
عن حرامك وبطاعتك عن معصيتك
فرج آمالي ... والملكوت والعصمة والجلال و
بذي الملك والملكوت والقدرة والجلال والجبروت
والعظمة والهيبة والكبرياء والجود
والكمال و

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم إني أسألك يا من احتجب بشعاع نوره
عن نواظر خلقه يا من تسربل بالجلال والعظمة واشتهر بالتجبر
في قدسه يا من تعالى بالجلال والكبرياء في تفرد مجده يا من انقادت
الأمور بأزمّتها طوعاً لأمره يا من قامت السماوات مجيبات لدعوته
يا من زين السماء بالنجوم الطالعة وجعلها هادية لخلقه يا من أنار القمر المنير في
سواد الليل المظلم بلطفه يا من أنار الشمس المنيرة وجعلها معاشاً لخلقه
وجعلها مفرقة بين الليل والنهار بعظمته يا من استوجب الشكر بنشر
سحائب نعمه أسألك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من كتابك
وبكل اسم هو لك سميت به نفسك أو استأثرت به في علم الغيب
عندك وبكل اسم هو لك أنزلته في كتابك وأثبته في قلوب الصافين
الحافين حول عرشك فتراجعت القلوب إلى الصدور عن البيان بإخلاص
الوحدانية وتحقيق الفردانية مقرة بالعبودية وأنك أنت الله
لا إله إلا أنت وأسألك بالأسماء التي تجليت بها
للكليم على الجبل العظيم فلما بدا شعاع

اورا بدرک نفاق از دوزخ مگر اگه توبه کند وباز گردد در کتاب خصال از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه اورده که دست شستن پیش از طعام و بعد از طعام فقر را نفی میکند و روزی را
زیاد میکند وچرک را از جامه دور میکند وچشم را جلا میدهد و در روایت دیگر از ان حضرت
زیاد کرده است براین که درد ها را دفع میکند کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام
اورده که بترسید از خدا در حق ضعیفان یتیمان و زنان و نیز در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام
اورده که رحمت کند خدا تعالی بنده را که نیکوئی با زن خود کند بدرستیکه خدا تعالی زن را بو هر اسیر
و شوهر را حاکم گردانیده است براو و نیز در کتاب مذکور از ان حضرت اورده که حق زن
بر شوهر انست که او را سیر کند و بدنش را بپوشاند و اگر بدی کند براو ببخشد در بیان حال روزها
من دعوات میر سلطان محمد رحمه الله از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که روز شنبه هر که
بگرمابه رود نیک بود و اورا منفعت بود روز یکشنبه هر که بگرمابه رود خوب و مبارک بود و راحت
وعبادت باو رو کند روز دوشنبه حتی از ظهر خوب بود و بعد از ظهر نیکو باشد روز سه شنبه هر که
بگرمابه رود اورا درد رسد و بیمار شود و کرانه پیدا کند روز چهارشنبه هر که بگرمابه رود راحت
ونعمت بیند روز پنجشنبه هر که بگرمابه رود نزد خدا تعالی عزیز و مکرم شود و دولتش زیاد شود روز جمعه هر که بگرمابه رود
بروی مبارک بود و در چشم خلایق عزیز و شیرین گردد و خلق روی جهان کردند و هر علتی و بیماری که در تن
وی بود بیرون رود بفرمان خدا تعالی در بیان سر تراشیدن حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند
که هر که روز شنبه سر تراشد نیکو بود و در شقیقه پیدا کند و در چشم خلایق نشاید روز یکشنبه

وتوكلت على الحي
الذي لا ينام ولا يموت ودخلت في
حرز الله وفي حفظ الله وفي امان الله وفي كهيعص
عصمة الله وفي كنف الله وفي امن الله وهو السميع
وبحق حمعسق فسيكفيكهم الله وهو السميع
العليم بسم الله امنا بالله فسيكفيكهم الله
كفانا نباتهم وحق اطفنا فسيكفيكهم الله
لا اله الا الله محمد رسول الله
العليم وعلى آله وسلم

[illegible]

هرکه سر تراشد توانگر گردد و از زر فقها ایمن شود و هر کاری که کند نیک بود و اگر تجارت
کند تا همه روزه پیش گیرد از آن راحت یابد روز دوشنبه هرکه سر تراشد غمگین گردد و ناکام
در غمها باشد و زبان بلند روز سه شنبه هرکه سر تراشد ناگاه بیچاره گردد و در آن غم پیدا کند
روز چهارشنبه هرکه سر تراشد اندام وی از آتش جهنم حرام بود خواسته توانگر گردد روز پنجشنبه
هرکه سر تراشد مبارک بود در چشم خلایق عزیز و مکرم گردد روز جمعه هرکه سر تراشد از همه
آفتها ایمن گردد و خلایق روی مهربان گردند و مرادات وی حاصل گردد **در باب کوتاه کردن ناخن**
و کلینی در کتاب کافی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورده که گرفتن ناخن دردهای
بزرگ دفع کند و روزی فراخ میگرداند حضرت امام محمد باقر فرموده است که چون ناخن دراز شود
شیطان در آن جا میکند و مورث نسیان است **در باب شانه کردن** از حضرت صادق علیه السلام
آورده که شانه کردن روزی را زیاد میکند و موی را نیکو میکند و سبب برآمدن حاجت میشود و پشت را
محکم میکند و بلغم را قطع میکند و در روایت دیگر وارد شده است که موجب بسیاری فرزند شود
از آنحضرت آورده که هرکه شانه کند ریش خود را هفتاد مرتبه و بشمارد و یکیک را از آن جهت (؟) شیطان
نزدیک او نیاید حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که هرگاه شانه کنی سر و ریش خود را باید که
بر سینه بکشی که اندوه و بار را دور میکند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند که شانه کردن ایستاده (؟)
که ضعف دل می آورد و شانه نشسته کردن قوت می آورد و فربه میکند پس باید (؟) از حضرت
امیرالمومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمودند که ایستاده شانه کردن بجهت قرض میشود و ... (؟)

و دعای شانه کردن

و دعای شانه کردن را بخواند و حضرت رسالت پناه نظر میکردند در آینه در وقت شانه کردن
موی سر و ریش و نیز مرویست که آنحضرت فرمودند که خداوند عالم واجب میگرداند بهشت را
از برای جوانی که بسیار نظر کند در آینه **در فضیلت خضاب کردن** در کتاب خصال از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله آورده که چهار چیز است که از سنتهای پیغمبران است بوی خوش کردن نکاح کردن و نزدیکی
با زنان و مسواک و خضاب کردن بحنا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین علیه السلام
فرمودند که یک درم که در خضاب خرج شود بهتر است از هزار درم که در راه خدا داده شود و در خضاب
چهارده خصلت است باد را از گوشها دور میکند و غبار را از چشم میبرد و جلا میدهد و بینی را نرم میکند و دهن را
خوشبو میسازد و دندان را محکم میسازد و گند زیر بغل را دور میکند و وسوسه شیطان را کم میکند و فرشتگان
بسبب آن شاد میشوند و بسبب آن خوشحال مومنان و خشم کافران میشوند و زینت است و بوی خوش است
و کلینی در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام آورده که آمد شخصی در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
پس نظر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله بجانب موی سفید که در ریش او بهم رسیده بود فرمودند که این موی سفید
نور است و هرکه یک موی سفید در ریش او بهم رسد خدا ... از برای او نوری در قیامت پس آن شخص
خضاب کرد و نزد حضرت آمد و حضرت او را بدیدند فرمودند هم نور است و هم اسلام است پس آن شخص
رفت و خضاب سیاه کرد و آمد حضرت فرمودند که هم نور است و هم اسلام و هم ایمان است
و محبوب میگرداند بسوی زنان و خوف و بیم می افکند در دل دشمنان و نیز در کتاب دیگر آورده که حضرت

که حضرت امام حسین علیه السلام و حضرت امام محمد باقر علیه السلام خضاب میکردند بحنا و وسمه باهم
آداب نوره کلینی در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورده که نوره کشیدن
دفع دلگیری و پریشانی میکند و بدن را پاک میکند و محمد ابن ادریس در کتاب سرائر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
که موی بدن چون بلند میشود آب پشت را قطع میکند و ضعف می آورد و نوره کشیدن آب پشت را
زیاد میکند و بدن را قوی میکند و پیه گرده را زیاد میکند و بدن را فربه میسازد و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمودند که چهار چیز است که اخلاق پیغمبران است بوی خوش کار بردن و سر تراشیدن و نوره کشیدن
و بسیار جماع کردن حضرت صادق علیه السلام فرمودند که موی شرمگاه را بالاتر از یک هفته مگذارید
و هر که نوره کشیدن را زیاده از یک ماه ترک کند نمازش مقبول نیست مجرب بالوم کتی در خصال
از حضرت علیه السلام آورده که سنت در نوره کشیدن است که هر پانزده روز یک مرتبه بکشد و اگر
هر که بیست روز بر او بگذرد و نوره نکشیده باشد پس قرض کند بر خدا است و نوره بکشد و هر که چهل روز
بر او بگذرد و نوره نکشیده باشد پس او مومن و مسلمان نیست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
ترک نمیکنند گرفتن موی شرمگاه را و حلال نیست زنی را که ایمان بخدا و روز قیامت دارد
که ترک او نماید بیست روز **در باب حمام رفتن** از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آورده که حمام
رفتن یکروز در میان گوشت بدن را زیاد میکند و هر روز رفتن پیه گرده را میگدازد و حضرت امام رضا علیه السلام
فرمودند هر روز رفتن باعث مرض سل میشود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که داخل حمام شوی
اگر اندک چیزی در معده نباشد که حرارت معده را فرو نشاند و این بیشتر باعث قوت بدن است داخل

در حمام در وقتی که معده پر باشد از طعام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که هر گاه بحمام در آئید
یک کف آب گرم بخورید که می افزاید طراوت رو را و می برد درد و الم را از بدن
فضیلت مسواک کردن کلینی در کتاب کافی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که چرا
دندانهای شما را زرد می بینم و چرا مسواک نمی کنید و نیز در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام
آورده که در مسواک دوازده خصلت است پاک کننده دهان است و جلا میدهد چشم را و دور میکند
بلغم را و زیاد میکند حافظه را و سفید میسازد دندانها را و چند میکند حسنات را و دور میکند
پوست اندازش و پوسیدنی دندان را و محکم میکند بن دندان را و اشتهای طعام می آورد و خوشبو میشود
بی سلف و شکایات را و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت آورده که مسواک کردن آب رحمت چشم را
برطرف میکند نقل عن حکماء الیونان الفصد والحجامة فی النصف الاول من الشهر
مضران للبدن غایة الضرر و فی النصف الاخر منه نافعان له غایة المنفعة ولو بولد
ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام ایاک والحجامة فی اول الشهر
الی یوم النصف فهی فی کل یوم داء و علة ولکن علیک بالحجامة فی یوم سبع عشر من الهلال
فهی فی کل یوم شفاء و برکة اما مضار نصف الاول من کل شهر الاول یضر العروق الثانی
یورث البهق الثالث یضعف الدماغ الرابع یورث الصداع الخامس یورث صفرة
اللون السادس یورث رعشة الاعضاء السابع یورث موت الفجاء الثامن یورث الصداع
التاسع یورث وجع الاعضاء العاشر یورث الداء والالم الحادی عشر یورث خبط الدماغ

الثانی عشر یورث ضعف البدن الثالث عشر یورث الضجر والملال الرابع عشر یورث
الحکة والنقه الخامس عشر یورث الفالج اما منافع ایام نصف الثانی السادس عشر
یورث الفرح والنشاط السابع عشر یورث صحة البدن الثامن عشر تقوی البدن التاسع عشر
یرفع وجع العین العشرون یورث الصحة الحادی والعشرون یزید نور القلب الثانی والعشرون
یقوی القلب الثالث والعشرون یفرح القلب ویقویه الرابع والعشرون ~~یومن من الخوف الثامن والعشرون~~
~~یقوی القلب~~ یرفع صفرة اللون الخامس والعشرون یصفی الخاطر السادس والعشرون
یخلص من البرص السابع والعشرون یومن من الخوف الثامن والعشرون یقوی القلب التاسع والعشرون
یخلص من البرص الثلثون لیس له حکم **فصل انگشتر** محمد ابن بابویه در کتاب علل الشرایع آورده
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه چهار انگشتری در دست میکردند یاقوت از برای شرف
و زمرد و فیروزه برای یاری و نصرت و حدید صینی برای قوت و عقیق برای حرز و دفع دشمنان و بلاها
محمد ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه از یونس ابن ظبیان آورده که حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که مستحب است برای هر مؤمنی که پنج انگشتری در دست داشته باشد یاقوت و آن بهتر است
از همه و عقیق و آن خالص تر است از برای خدا و برای ما اهل بیت و فیروزه و آن چشم را قوت
میدهد و سینه را گشاده میکند و قوت دل را زیاد میکند و حدید صینی و از او است دلالتی که هیچ
در دست نکنم و کمی در دست کند از آن در وقتی که بیرون آید شر را و آن برای الفاظ شر نافع است

بسلام

میدارم در دست کردن از جهت آنکه میگریزند شیاطین از آن و دیگر در نجف عرض کنم که چه
فضیلت دارد در دست کردن آن فرمودند که میرسد خدای تعالی به هر نظر کردن آن ثواب
روزه و حج با عمره است بعد از آن فرمودند که اگر نزد رحمت خدای تعالی شان شیعیان ما
هر آینه هر کی شین از آن به قیمت بسیار میرسید و لیکن خدای تعالی ارزان کرده است آنرا که توانگر
و فقیر از شیعیان توانند در دست کنند و نیز در کتاب مذکور در حدیث حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه آورده که یا علی انگشتری در دست
بکن که آن فضیلت دارد خدای تعالی برای معرفان است عرض کردند که کدام انگشتری را در دست کنیم
فرمودند که عقیق سرخ بدرستیکه آن اول کوهی است که اقرار کرده است برای خدای تعالی به یگانگی
و برای محمد به پیغمبری و برای تو یا علی که وصی منی و برای فرزندان تو با امامت و برای شیعیان تو به بهشت
و برای دشمنان تو باتش جهنم مروی است عقیق کوهی است در یمن ابن بابویه در کتاب عیون الاخبار
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آورده که انگشتر عقیق را در دست کنید بدرستیکه اندوهی نمی رسد
شمارا مادامی که آنرا در دست داشته باشند در کتاب ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام
آورده که هر که بسازد انگشتری از عقیق و نقش کند بر آن محمد نبی الله صلی الله علیه و آله نگاه میدارد
از مردن و تیر دیگر بر فطرت اسلام و نیز در کتاب مذکور از حضرت امام رضا علیه السلام

آورده که چون موسی بن عمران بکوه طور با خدای تعالی مناجات کرد پس شخصی که خدای تعالی
از نور روی او عقیق را [illegible] فرمودند که قسم خورده‌ام بذات مقدس خود که عذاب نکنم به آتش
دستی که انگشتر عقیق در او باشد اگر ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام داشته باشد حسن ابن
محمد الطوسی در کتاب امالی از بشیر دهان آورده که عرض کردم در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
که کدام یک از نگینها را انگشتر خود سازم فرمودند که چرا غافلی از عقیق سرخ و عقیق زرد
و عقیق سفید و بعد از آن فرمودند که هر که از شیعیان ما آل محمد صلی الله علیه و آله
یکی از عقیقها در دست داشته باشد نمی‌بیند مگر خیر و نیکی فراخی روزی و سلامتی از جمیع بلاها و امان
یابد از پادشاهان و از هر چه آدمی از آن می‌ترسد و حذر می‌باید و حسن طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق
از سلیمان اعمش آورده که بودم در خدمت حضرت صادق علیه السلام بر در دروازه ابو جعفر
منصور پس شخصی را آوردند که بر او تازیانه میزدند و بودند آن حضرت علیه السلام مرا فرمود که
ببین ای سلیمان که انگشترش چه نگین است گفتم یا ابن رسول الله عقیق است فرمودند که
اگر عقیق می‌شد تازیانه نمی‌خورد گفتم یا ابن رسول الله دیگر بفرما فرمود ای سلیمان عقیق امان
می‌بخشد از بریدن دست گفتم دیگر بفرما فرمودند که امان است از ریختن خون گفتم دیگر
بفرما فرمودند که خدای تعالی دوست میدارد آنکه بر دست تو بجانب او دستی که در او نگین
عقیق باشد گفتم دیگر بفرما فرمودند که امان است از فقر گفتم آیا خلاف ملائکه عجب دارم از دستی
که در آن نگین عقیق باشد و حکمی خالی ماند از دینار و درهم گفتم دیگر بفرما فرمودند که امان است از بلای

گفتم دیگر بفرما فرمودند که امان است از فقر گفتم آیا روایت کنم این حدیث را
فرمودند بلی ابن فهد در کتاب عدة الداعی از حضرت صادق علیه السلام آورده که دو رکعت
نماز که با انگشتر عقیق بگذارد برابری میکند با هزار رکعت نماز که بغیر از آن بگذارد و کلینی
در کتاب کافی آورده که حاکمی شخصی را از برای گناهی که کرده بود طلبید حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که انگشتری عقیق با او برسانید پس چنان کردند مکروهی با او نرسید و نیز در کتاب
مذکور از حضرت امام رضا علیه السلام آورده که عقیق فقر و درویشی را بر طرف میکند و در دست
کردن عقیق نفاق را زایل میکند از حضرت رسول آورده که هر که انگشتری یاقوت در دست
داشته باشد از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آورده که در دست کردن انگشتری زمرد موجب آسانی است
و در آن دشواری نیست از حضرت صادق علیه السلام آورده که هر که انگشتری فیروزه در دست کند
تهی دست نماند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه آورده که انگشتری جزع یمانی را
در دست کنید که رد میکند مکر متمردان شیاطین را محمد ابن بابویه در کتاب عیون اخبار
از حضرت امام رضا علیه السلام آورده که حضرت رسالت پناه بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه
فرمودند که نماز در جزع یمانی برابر هفتاد نماز است و تسبیح و استغفار میکند و ثواب آن
برای صاحبش نوشته میشود در باب گذاشتن انگشتر در [illegible] حسن طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام هر که ما اهل بیت را دوست دارد باید که [illegible]

از حضرت صادق علیه السلام آورده که شکایت کرد شخصی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از تنهائی فرمودند یک جفت کبوتر در خانه خود نگهدارد در کتاب مذکور از حضرت آورده
که خانه که در آن کبوتر باشد آفتی از جن باهل آن خانه نمی رسد زیرا که بچه خردان جن بازی میکنند
و چون کبوتر در خانه باشد مشغول او میشوند و متوجه آدمی نمیشوند و در کتاب مذکور از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آورده که حضرت چاهی را کنده بودند پس خبر داده اند آن حضرت را
که جنیانی در بن چاه سنگ می اندازند آن حضرت بر سر آن چاه آمدند و فرمودند که
از پی [illegible] بردارید و گرنه کبوتر را در اینجا جا میدهم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند
هر بالی که کبوتر میزند باعث نفرت شیاطین و گریختن شیاطین میشود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که کبوتر نفرین میکند بر قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام پس ایشان را
نگهدارید در خانه خود **خروس** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که خروس سفید بال
کشاده سفید که در خانه باشد آن خانه و شصت خانه در گرد آن خانه را از بلاها نگاه میدارد و یک
بال او از کبوتر دو رنگ بهترست از شصت خروس سفید در کتاب مذکور از حضرت امام موسی کاظم
آورده که خروس پنج خصلت دارد از خصلت پیغمبران سخاوت و شجاعت و شناختن وقت نمازها
و بسیار جماع کردن و غیرت از حضرت رسالت پناه آورده که هر که نگهدارد در خانه خود خروس
سفید را نگهداشته میشود از شر سه طایفه کافر و کاهن و جادو و نیز در کتاب مذکور از حضرت

آورده

آورده هرگاه آواز خروس بشنوید بدانید که آن خروس فرشته را دیده است پس در آن وقت
حاجت خود بطلبید از حق تعالی هرگاه آواز دراز گوش بشنوید بدانید که او شیطان را
دیده است پیغمبر فرموده است که خروس را دشنام مدهید خروس [illegible]
در کتاب مذکور از حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام آورده که سزاوار است که خالی نباشد خانه شما از
گربه و کبوتر و خروس بدرستیکه این سه چیز معموری میکنند خانه شما را در کتاب مذکور از حضرت
صادق علیه السلام آورده که خدای تعالی عذاب کرد زنی را از برای آنکه گربه را بسته بود تا آنکه
از تشنگی هلاک شد **در باب استخاره تسبیح** سوره فاتحه را تا اهدنا الصراط المستقیم تا آخر
و سه مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بگوید اللهم یا من یعلم اهد من لا یعلم و دست
بر سبحه بزند و سه سه طرح بکند پس اگر یکی باند خوب است و اگر دو باند میانه است و اگر سه
باند بد است از شیخ بهاء الدین از حضرت علیه السلام آورده این است که سه صلوات
بر محمد و آل محمد بفرستد و سبحه را بگیرد و دو دانه دو دانه بشمارد پس اگر طاق باند خوب است
و اگر جفت باند بد است

[illegible]

در الاستخاره ذکر ابن طاوس رحمه فی باب الاستخاره المصحف فلیقرا آیه الکرسی الا
و هو العلی العظیم و آیه و عنده مفاتح الغیب الا فی کتاب مبین ثم تضع علی الفکر
عشر مرات ثم یدعو و یقول اللهم انی توکلت علیک و تفالت بکتابک
فارنی ما هو المکنون فی سرک المخزون فی غیبک برحمتک یا ارحم الراحمین
اللهم ارنی الحق حقا حتی اتبعه و ارنی الباطل باطلا حتی اجتنبه ثم تفتح المصحف
و تعد الجلالات من الصفحه الیمنی لعدد الجلالات الاوراق من جانب الصفحه الیسری
و تعد الاسطر لعدد الاوراق من الصفحه الیسری فما یاتی فهو منزلة الوحی و آیه الکرسی
در آخر سطرها عمل نماید طریق ختم آیة الکرسی بجهه ظفر یافتن بر دشمن یکروز هر روز ده بار
بخواند تا در امور اول ماه ابتدا کند تا چهاردهم در هر روز بعدد ایام ماه بخواند
و هر کاه کسی را مهم صعبی پیش آید در جایی که بنشیند و صد نوبت بخواند و پاکیزه باید
البته مهم او کفایت شود و اگر در وقت توجه بکار آیة الکرسی را هفت مرتبه بخواند
و بعد از اتمام سوره مبارکه الم نشرح بخواند و سه مرتبه سوره اخلاص بخواند و سه نوبت
صلوات بفرستد هر مرادی که داشته باشد وجه حصول پذیر شود و در آیة الکرسی ده وقف
۱ الا هو ۲ الحی القیوم ۳ و لا نوم ۴ ما فی الارض ۵ الا باذنه ۶ و ما خلفهم ۷ الا بما شاء
۸ و الارض ۹ حفظهما ۱۰ العظیم هر وقفی باید که انگشت عقد کند و ابتدا از خنصر دست راست

نماید و در ابهام دست چپ تمام سازد و بعد سه نوبت سوره اخلاص و سه نوبت صلوات بفرستد
و روی بسوی آسمان کرده التماس مطلب نماید و ابتدا از ابهام دست چپ کند و بخنصر
دست راست تمام سازد که مجربست کیفیت نوعی دیگر اول صلوات بفرستد و شروع
بآیة الکرسی و پنج تن علیهم السلام را شفیع عند التماس مطلب نماید و ما بین دو وهم لعلم ما بین ایدیهم
قصد دفع دشمن نموده آیة الکرسی بخواند تا العلی العظیم و هر یک را که میخواند یک انگشت را
بخواباند و ابتدا از خنصر دست راست نماید با ابهام دست چپ ختم کند و در وقتی که ابهام را
بآیة الکرسی بهر عقدی که کرده است یک حمد بخواند و باز کند عقد را لکن عکس اول یعنی ابتدا به
عقد انگشتان دست چپ شود پس اول یک حمد میخواند و ابهام دست چپ را میگشاید و بعد از آن
سبابه دست چپ و بخنصر دست راست ختم نماید جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که سید کلام قرآنست سید قرآن سوره بقره است
و سید سوره بقره آیة الکرسی است یا علی در این آیه پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت است
و نیز در کتاب مذکور از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده که هر که آیة الکرسی را یک مرتبه
بخواند دور میکند خدای تعالی از او هزار مکروهات دنیا و هزار مکروهات آخرت
که سهل ترین مکروهات دنیا تنگدستی و سهل ترین مکروهات آخرت عذاب قبر باشد طبرسی در کتاب مذکور
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده که سوره الملک را مانعه میگویند از آنجهت که منع میکند

عذاب قبر از قاری خود و که این سوره را بخواند در شبی به تحقیق که ثواب بسیار عبادت کرده است
در شب و بنوده است از فضائل طبرسی در کتاب مذکور از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
اورده هر که بخواند سوره واقعه را از شیعه که نیست از فضائل و نیز در کتاب مذکور از حضرت
اورده که هر که بخواند سوره واقعه را در هر شب نمی رسد باو درویشی هرگز سید ابن طاوس علیه الرحمه
در کتاب مهج الدعوات از حضرت صادق علیه السلام اورده که اسم اعظم در بسم الله الرحمن الرحیم
و نیز در کتاب مذکور اورده که اسم اعظم در سوره فاتحة الکتاب است و نیز در کتاب مذکور از
ان حضرت علیه السلام اورده که شخصی فرمودند که ایا تعلیم کنم ترا اسم اعظم را گفت بلی فرمودند
که بخواند الحمد و قل هو الله احد و آیة الکرسی و انا انزلناه را پس رو بقبله کن و هر دعا که
خواهی بکن روایت است که اول این دعا بخواند هر از این سوره که یس نام اکتفا کنند
و در یک نفس هفت نوبت یس بگوید و شروع در خواندن سوره یس نماید اللهم ان لک
فی سوره یس الف شفاء والف دواء والف برکة وسبعها علی اسمائک المعظمة
لصاحبها خیر الدنیا والاخرة تدفع عنا کل سوء وبلیة وتقضی لنا الحاجة فی الدنیا
والاخرة انک علی کل شیء قدیر و چون به لا یبصرون رسند ۳ مرتبه بگوید
یا من نوره فی ستره وستره فی نوره استرنا عن عیون الناظرین والحاسدین
والباغین و چون بکریم رسند سه نوبت بگویند یا کریم یا کریم یا کریم اکرمنی

بقضاء

بقضاء حاجاتی و چون بعزیز العلیم رسی سه نوبت بگوید یا عزیز یا علیم اللهم
بفضلک الواسع النافع اغننی من جمیع خلقک و چون به فی فلک یسبحون
رسد هر دو دست بر داشته مطلب را بخاطر بگذراند که دعا مستجاب است انشاء الله تعالی
و چون برب رحیم رسد هفت نوبت بگوید اللهم سلمنی من آفات الدنیا والاخرة
واقض حاجاتی و چون بقرآن مبین رسد هر دو دست بر داشته مراد طلب کند و چون
بخلاق العلیم رسد سر بسجده گذارده هر قدر که تواند بخواند یا قادر علی
قضی حاجتی و در همان سجده هر مراد که خواهد طلبد و سر بردارد و چون بکن فیکون رسد
دست بر داشته هر حاجت که دارد بخواهد و سوره را تمام کند که مراد حاصل است
انشاء الله تعالی و سزاوارست که بعد از قرائت سوره یس این دعا بخواند سبحان المنفس
عن کل مدیون سبحان المفرج عن کل محزون سبحان العالم بکل مکنون
من جعل خزائنه بین الکاف والنون سبحان الله عما یصفون سبحانه
سبحانه سبحانه اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء ترجعون

١٠٤

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين

محمد جعفر صادق

[illegible]

[illegible]

صلوات الله عليك يا مولاى [illegible] يا مولاى [illegible]

[illegible]

[illegible] يا مولاى [illegible]

[illegible] صلوات الله عليك [illegible]

[illegible]

والسلام

گر بود عیب [illegible]

[illegible] مشکین [illegible]

[illegible]

[illegible] بنفش

[illegible] خم به چشم

[illegible] طاس

[illegible] سنبل

[illegible]

[illegible]

[illegible]